

مقدمه

آغاز قرن بیستم برای کلیسای مسیح دوران پر امیدی بود. کلیساهای مغرب زمین به نظر نیرومند و غنی می‌رسیدند و تقریباً در تمام نقاط جهان کلیساهای جدید بزرگی به سرعت در حال رشد و نمو بودند. چنین به نظر می‌رسید که ممکن است انجیل مسیح بدون برخورد یا مقاومت‌های شدیدی در سرتاسر عالم منتشر گردد. اینک پنجاه سال از آن روزها گذشته و اکنون همه چیز تغییر کرده است. هر فرد مسیحی می‌داند که این روزها کلیسا ایام سخت و دشواری را می‌گذراند. ادیان کهن جان تازه می‌گیرند و در برابر انجیل نیروی مقاومت جدیدی پیدا می‌کنند. از طرف دیگر مذاهب جدیدی از جمله کمونیسم میلیون‌ها مرید و مؤمن به خود جلب می‌نمایند. عقیده راسخ مسیحیان است که عیسی مسیح آخرین کلمه‌ایست که خدا به بشر تکلم فرموده و می‌فرماید و آینده کلا در دست او است. ولی از طرف دیگر برای ایشان روشن است که مسیحیت نمی‌تواند ادامه حیات دهد و رشد کند مگر آنکه کلیساهای و افراد حیات تازه بیابند و اطمینان و اعتمادی تازه پیدا کنند و نیرویی جدید جهت شهادت دادن حاصل نمایند. در این روزها هر نفر مسیحی باید مبشر و ناشر کلام خدا باشد.

امروز ایمان آوردن تنها کافی نیست بلکه درک و فهم موضوعات نیز از واجبات است. از تمام نقاط گیتی تقاضاهایی جهت کتبی می‌رسد که مطالعه آنها بتواند فرد مسیحی را در فهم مذهبش کمک نماید و به سؤالاتی که او و سایرین می‌پرسند جواب دهد و بهترین نحوه نمایاندن و آموختن مسیحیت را به دیگران ظاهر سازد. سلسله انتشارات کتب جهانی مسیحی برای برآوردن این احتیاج ضروری عالم مسیحیت ترتیب داده شده است. هدف کتبی که در این سلسله نشر می‌یابد در مرحله اول « کلیساهای جدید التأسیس » است ولی تمایزی که بین کلیساهای قدیم و جدید بود امروز دیگر در حقیقت قدیمی شده است. امروز دیگر مشکلات همه کلیساهای یکسان است. در همه کشورها پرسش‌ها یکی است. این سلسله کتب مخصوصاً جهت کسانی تهیه شده است که خوانده شده‌اند به تعلیم و به موعظه پردازند به امید اینکه مطالب و محتویات آنها ایشان را کمک نماید تا وظیفه خود را مؤثرتر و بهتر انجام دهند. ولی این نظر نیز در کار بوده است که چنان ساده نوشته شود که اعضای عادی کلیسا که خواهان بررسی در مذهب خود هستند بتوانند منفرداً و یا مجتمعا در دسته‌های تبادل افکار از آن استفاده کنند و در فهم و در معلومات خود پیشرفت نمایند. این سلسله کتب بدواً به زبان انگلیسی طبع و نشر می‌گردد ولی در نظر است که هرچه زودتر به زبانهای عمده عالم مسیحیت نیز ترجمه شود و در دسترس طالبان قرار گیرد. نویسندگان این سلسله کتب از کشورهای مختلف و شعب مختلف کلیسا انتخاب شده‌اند و مخصوصاً سعی شده است که بیشتر اشخاص از میان کلیساهای جدیدالتأسیس به نوشتن دعوت شوند؛ و از این جهت بدیهی است که آوازه‌های متنوعی بگوش ما خواهد رسید و با آرا و عقاید گوناگونی روبرو خواهیم شد ولی هدف و امید ما اینست که از طریق ذهن‌ها و زبانهای اشخاص متعدد ایمان کلیسا به خداوند واحدش به طور صریح و آشکار بیان گردد.

استیفن نیل

فصل اول: شخص کامل چه کسی است؟

در امثال و حکم فارسی آمده است که آدمی به سیرت است نه به صورت و انسانیت به کمال است نه به جمال. در این کتاب می‌خواهیم بیان کنیم که انسان کامل به نظر ما چه کسی است و سیرت و صفات او چه می‌باشد. کمال مطلق خدا است و انسان کامل کسی است که در تمام مراحل زندگانی اراده او با اراده خداوند متعال منطبق باشد. به عقیده ما تنها وجودی که در عالم بشریت چنین بوده است عیسای مسیح می‌باشد. اگر شرح حال او را در اناجیل و در کتب دیگر بخوانیم خواهیم فهمید که میل و اراده او حتی یک آن هم از مشیت و اراده الهی منحرف نگردید. همیشه و در هر حال هر چه خدا می‌خواست عیسی می‌خواست و می‌کرد و بدینوسیله کمال مطلق را برای ما مجسم گردانید تا ما نیز از او سرمشق گرفته سعی کنیم روز به روز مثل او بشویم و بدینطریق راه کمال را بیماییم. پس در راه کمال قدم زدن یعنی مسیحی بودن و مسیحی بودن یعنی مانند عیسای مسیح بودن.

مسیحی بودن را به طریق بسیار دیگری نیز می‌توان تعریف کرد ولی همه آنها بالاخره به این یک حقیقت می‌رسد - که مسیحی کسی است که هر روز در رشد و نمو خود مانند عیسای مسیح بشود. وقتی عیسی شاگردان اولیه خود را دعوت کرد فقط به آنها گفت «از عقب من آید.» و منظور وی این بود که با او باشند، کلمات او را بشنوند، کارهای او را تماشا کنند، از او تعلیم گیرند و در نتیجه در رشد و نمو خود مانند او بگردند. بدون این جریانات آنها نمی‌توانستند رسول خوانده شوند؛ زیرا کسی که بخواهد در حقیقت به مسیح موعظه کند نه فقط باید راجع به او حرف بزند بلکه می‌بایستی وی را جلوی چشم شنونده چنان مجسم سازد که بتواند او را ببیند. ما هرگز کاملاً مثل عیسی نخواهیم شد - وقتی می‌خواهیم کوشش کنیم از عقب او برویم او در راه خیلی جلوتر از ما به نظر می‌رسد ولی همچنانکه برای رسولان اولیه قانون زندگی «از عقب من آید» بود برای ما نیز هنوز همان است.

حتی غیر مسیحیان می‌دانند که مسیحیان باید مثل مسیح باشند. بسیاری از اشخاص، حتی در کشورهای غیر مسیحی، عیسی را نسبتاً خوب می‌شناسند و دست کم می‌دانند که او شخصی بود عادل و آرام و نجیب و ملایم و پاک و با حقیقت. چه بسا ممکن است برای یک نفر مسیحی اتفاق بی‌افتد که یک نفر غیر مسیحی خطایای او را به وی گوشزد کند و مثلاً بگوید: «تو مسیحی هستی و حق نداری اینطور دروغ بگویی.» و یا «عیسای مسیح هیچوقت مثل تو عصبانی نمی‌شد.» و غیره. عبارت «مسیح مانند» و یا «مسیح وار» عبارت مشهوری است و همه کس مقصود آن را می‌فهمد. حتی روزی یکی از میسیونرها نقل می‌کرد که شنیده بود که یک نفر غیر مسیحی به دیگری می‌گوید: «در این جا مسیح وار رفتار نکردی.» برای ما هیچ وقت خوش آیند نیست که اشتباهات ما را به ما گوشزد کنند. اغلب اوقات وقتی که دیگران خطایای ما را به ما گوشزد می‌کنند ما می‌گوییم: «البته ما ضعیف و ناتوان هستیم. به ما نگاه نکنید، به مسیح نگاه کنید و آنگاه خواهید دید که چه باید باشید.» ولی این یک جواب ساده و کامل دارد و آن این است: «ما نمی‌توانیم عیسای مسیح را ببینیم ولی می‌توانیم شما را ببینیم. شما به ما بگویید که عیسی می‌تواند اشخاص را از گناهانشان نجات بخشد ولی مگر نجات یافتن برای ما بهتر و آسان‌تر است تا برای شما؟ اگر عیسی به این بدی شما را نجات داده است ما چه دلیلی داریم که فکر کنیم که ما را بهتر نجات خواهد داد؟»

ما باید بتوانیم بگوییم «به ما نگاه کنید.» البته عاقلانه‌ترین راه این است که هرگز چنین سخنی را به زبان نیاوریم زیرا که به تکبر تعبیر خواهد شد و برای مسیحی تکبر یکی از بدترین گناهان است. ولی باید بتوانیم با فروتنی امیدوار باشیم که وقتی که دیگران به ما نگاه می‌کنند اقلاً یک چیزی از مسیح در ما ببینند. از این نظر است که پولس به دوستانش می‌نویسد: «پس اقتدا به من نمایید چنانکه من نیز به مسیح می‌کنم.» (اول قرنتیان 1:11). مقصود پولس را می‌توان چنین بیان کرد: «من چشمانم را به مسیح می‌دوزم و سعی می‌کنم همان کنم»

که می‌بینم او می‌کند؛ شما چشمانتان را به من دوزید و آنچه من می‌کنم آن را نمونه اعمال خود قرار دهید.» این را در پولس نمی‌توان تکبر میان تهی دانست زیرا او سالیان بیشتری از کسانی که به آنها نامه می‌نویسد مسیحی بوده است و معنی مسیحیت را بیشتر از آنان می‌داند. بنابر این او خود را با فروتنی برای رفقای خود که سعی می‌کنند مسیح گردند هادی و راهنما قرار می‌دهد.

در عهد جدید مانند مسیحی شدن تدریجی مسیحیان به طریق مختلفه بیان شده است. از جمله در عباراتی مانند «تازه شدن»، «تبدیل یافتن» و غیره. در کولسیان 3: 9-10 مکتوب است:

«... چون که انسانیت کهنه را با اعمالش از خود بیرون کرده‌اید و تازه را پوشیده‌اید که به صورت خالق خویش تا به معرفت کامل تازه می‌شود.» در ابتدا انسان به صورت خدا آفریده شد (پیدایش 1: 27) ولی به علت گناه از خدا دور افتاد و مسیحیت می‌گوید که ما به توسط مسیح به آنچه که همیشه اراده خدا بود که آن باشیم برگردانده می‌شویم. در رساله به رومیان 12: 2 مفاهیم «تازگی» و «تبدیل» را با هم جمع می‌بینیم: «به تازگی ذهن خود صورت خود را تبدیل دهید.» در اینجا کلمه «تبدیل» همان لغتی است که در واقعه تجلیل عیسی به کار برده شده است: «... هیبت چهره او مبدل گشت و لباس او سفید و درخشان شد.» (لوقا 9: 29)

. همین مفهوم در رساله دوم قرنتیان 3: 18 نیز یافت می‌شود: «همه ما... از جلال تا جلال به همان صورت متبدل می‌شویم چنانکه از خداوند که روح است.» در اینجا این فکر تازه اضافه شده است که این «تبدیل» به وسیله روح القدس انجام می‌گیرد. این آیات تصویری از آنچه که باید واقع بشود به ما نشان می‌دهد و در عین حال اشکال کار را به ما می‌نمایاند. ما می‌دانیم که باید مثل مسیح باشیم؛ ولی در عین حال می‌دانیم که مثل مسیح نیستیم. آیا هیچ نوع تغییری ممکن است؟ اگر ممکن است چگونه به وقوع می‌پیوندد؟ در وهله اول از دو روشی که اگر آنها را پیروی کنیم ما را بالاخره به نومیادی سوق خواهند داد باید صرف نظر کرد.

اینک آن دو روش را مختصراً شرح خواهیم داد: یکی از معروف‌ترین کتب مسیحی که تا به حال نوشته شده است موسوم به «اقتدا به مسیح» (1) (قرن پانزده بعد از میلاد) می‌باشد. این کتاب به ما نمی‌گوید که به مسیح اقتدا کردن یعنی از او تقلید نمودن. اگر چنین چیزی می‌گفت به درد منظور مسیحی ما نمی‌خورد. مثلاً بعضی از واعظان سعی می‌کنند حتی در جزئیات حرکات و سکنات و طرز بیان از واعظ معروفی تقلید کنند. این واعظان هرگز واعظ خوبی نخواهند شد زیرا ایشان نمی‌توانند شخص دیگری بشوند. وقتی سعی کنند شخص دیگری بشوند خودشان راهم فراموش می‌کنند و آنچه که باید باشند نخواهند بود و بنا به مثل معروف نه تنها راه رفتن کبک را نخواهند آموخت بلکه راه رفتن خود را هم فراموش می‌کنند. بدین طریق نیست که ما باید مثل عیسی بشویم. چه خوب است که اناجیل از جزئیات زندگی شخصی عیسی اطلاعات زیادی در دسترس ما نمی‌گذارند. مثلاً ما نمی‌دانیم که او بلند قد بود یا کوتاه قد و هیچ‌گونه اطلاعی راجع به چگونگی شکل ظاهری او نداریم. و این موضوع مانع می‌شود که ما سعی کنیم به وسیله تقلید چیزهای ظاهری مانند او بشویم. تغییر و تبدیلی که ما به آن نیازمندیم هیچگاه از این راه حاصل نمی‌گردد بلکه تنها در اثر نیرویی که از درون کار می‌کند می‌تواند ایجاد شود. این بود شرح یکی از دو روش غلط.

و اما روش دوم که باید از آن احتراز جست این است که فکر کنیم که به وسیله قوانین و مقررات می‌توانیم مانند مسیح گردیم و این روش غلط است زیرا چنین چیزی ممکن نیست. البته کلیسا و زندگی مسیحی محتاج به مقداری قوانین و مقررات هست ولی تعداد این نوع قوانین می‌باید بسیار کم باشد. سعی یهودیان این بود که برای هر چیز قانونی داشته باشند و شائول طرسوسی کوشش می‌کرد تمام قوانین و شرایع را نگاهدارد. ولی در پایان فهمید که تمام مساعی او بی‌فایده است؛ حتی وقتی که تمام قوانین و شرایع را به جا آورده بود فهمید که رابطه قلبی او با خدا درست نیست و در نتیجه آرامش ندارد. شرایع و قوانین هرگز نمی‌توانند معنی حقیقی ایمان مسیحی را بیان کنند.

حضرت آگستین در قرن چهارم میلادی خیلی نزدیک نزدیک به حقیقت بود وقتی که این جمله را نوشت: «محبت داشته باشید و هر چه خواهید کنید.» شخصی که حقیقتاً خدا و همسایه‌اش را محبت می‌کند شخص آزادی است؛ او به مقررات و قوانین احتیاجی ندارد، زیرا که نیروی محبت در قلبش او را از ارتکاب هر نوع عملی که به دیگران ضرر می‌رساند و یا هر چیزیکه باعث بی‌احترامی نسبت به اسم خدا می‌شود باز خواهد داشت. تغییر و تبدیلی که ما به آن محتاج هستیم تنها از نیرویی که از درون ما کار می‌کند ایجاد خواهد گشت؛ «تبدیل می‌شویم از خداوند که روح است.» (دوم قرن‌تین 3 : 18). در عهد جدید روح‌القدس همان روح عیسی است و به همان اسم نیز نامیده شده است، مثلاً در اعمال رسولان 16 : 7 مکتوب است. «لیکن روح عیسی ایشان را اجازت نداد.» بعضی اوقات بسیار مشکل است که بین آنچه که راجع به مسیح قیام کرده که به وسیله ایمان در قلوب ما ساکن است گفته شده (افسیان 3 : 17) و بین روح‌القدسی که در ما ساکن است (رومیان 8 : 11) فرق گذاشت. ولی یک فرق می‌توانیم ملاحظه کنیم و آن این است که هرگز به گفته نشده است که مانند روح بشویم ولی گفته شده است که می‌بایستی عوض شده روز به روز بیشتر مثل مسیح بشویم. روح آن نیروی فعاله است که با ما و در ما کار می‌کند.

بعضی اوقات فعالیت روح به اشکال غیر عادی و حتی شدید و تند ملاحظه شده است مثلاً مانند نعمت تکلم به زبانهای مختلفه (اعمال رسولان باب 2) مسیحیان اولیه در این خطر بودند که فکر کنند این نعمت‌ها یا فعالیت‌ها به خودی خود دارای اهمیت مخصوصی می‌باشند ولی پولس اشتباه آنها را به ایشان گوشزد می‌کند و می‌گوید که مهم‌ترین کار روح در تغییر و تبدیل سیرت اشخاص دیده می‌شود (اول قرن‌تین 12 : 2-14 و مخصوصاً 13 : 1-13) عیسی مسیح را انطور که در اناجیل می‌بینیم می‌توان محک و میزان آن را تغییر و تبدیلی دانست که باید در ما به وجود بیاید. پندار و گفتار و کردار ما باید با محک وجود او سنجیده شود. مثلاً پولس به ما تعلیم می‌دهد که ثمره اول روح محبت است و ما از مطالعه چگونگی محبتی که عیسی نسبت به دوستانش داشت و شرح آن در اناجیل آمده است پی به ماهیت محبت می‌بریم (یوحنا 15 : 13). اگر در یک فرد مسیحی و یا در یک دسته‌ای از مسیحیان ملاحظه کنیم که این نوع محبت وجود دارد و روز به روز رو به تزاید است می‌توانیم یقین داشته باشیم که روح عیسی آنجا در کار است؛ بر عکس اگر چنین محبتی در دسته‌ای که خود را مسیحی می‌دانند و ادعا می‌کنند که پر از روح‌القدس هستند مشاهده نکنیم کاملاً حق داریم به صحت ادعایشان شک بیاوریم. روح‌القدس سرچشمه تمام خوبیهای ماست. ولی خدا همیشه شخصیت‌های ما را محترم می‌شمارد و ما را چون ماشین بلااراده‌ای به کار نمی‌برد بلکه اینقدر صبر می‌کند تا ما با میل خود بگذاریم او در ما کار کند و ما با او و یا دست کم حاضر شویم راه را برای آمدن او از روی میل آماده سازیم. بنابراین این باید دید ما چه می‌توانیم بکنیم که راه را برای آمدن روح‌القدس هموار سازیم و او را در کارش کمک نماییم.

- اول بین کاری که باید کردیم این است که اناجیل را به دقت مطالعه نماییم. توانیم جوابی نهایی به این سؤال عیسی واقعا چگونه شخصی بود؟ ما هرگز نمی‌توانیم به آس تخری عمیق و صاف تر شد به به دهیم. سیرت و شخصیت عیسی را می‌خورد را دراز کنیم به ته آن آس تخر که ممکن است فکر کنیم که اگر دست کرد رسد؛ ولی حقیقت این است که هرچه بیشتر دست خود را دراز نماییم ته می‌آس تخر از ما دورتر به نظر خواهد رسید. ولی اگر اناجیل را با صبر و حوصله مطالعه کنیم، عیسی را روز به روز بیشتر از پیش خواهیم شناخت؛ و به تدریج مثل او شدن است. شناختن او اول بین قدم در
- دومین کاری که باید کردیم این است که یاد بگیریم که در همه اوقات به سوی عیسی نگاه کنیم: «به سوی پدیشوا و کامل کننده ایمان یعنی عیسی دیگران باشدیم...» (عبرانیان 21 : 2). البته خوب است که عیسی را انطور که قرنها پیش آس می‌ولی این کافی نیست. ما باید امروز بر دوشن در جلیل و یهودیه به سر می

با او آشنا شده‌وی رارف یق زنده خود بداندیم. بعضی اشخاص اسد تعدادشان در آرام گرفتند و احساس حضور مسیح را زنده کردن بدیش از دیدگران است ولی بدرای تواند قدری از آن را بدیاموزد. اغلب ما این موضوع کار دشواری است. ولی هرکس می‌کار که املاک افی است اگر رفت قطدودق یقه آرام بد نشدینیم و ذهن و فکرخود در اول رابه مسیح زنده معطوف داریم. شدت ذهن و سرگردانی افکار ماحدی در دو تواندیم حواس خود را دق یقه قابل تعجب است ولی بدباید مایوس شدزیرا هوبار می‌بایدانش متمرکز بدی بدیشتر جمع کنیم و افکار خود رابه مسیح زنده ومدبت سازیم.

- سومین کاری که باید بدکنیم این است که بدیاد بدگیریم از نظرگاه خدا بد کار و دوس تان و مشکلات و مسایل زندگی خود بدگاه کنیم و باهان قسم که او راجع بدته تواندمانند خدا فکری کندماند یز فکری کنیم. ولی آیا واقعاً آدمی می‌تواند فکری تر و تواندد افکار خدا هیشه از افکار ما عالی‌طور که امل هرگز نمی‌کند؟ البتّه بدبندت ر است. (اشعیا 55: 9) ولی ما از کتیب مقدس بد حدزیدادی بد طرز تفکر گوید: «ما فکری مسیح را داریم» (اول قرن بدتیان خدا آشنا هس تیم؛ و پدلس بد ما می‌باید که مکرر در مکرر بد می‌ه‌اوخ مینک رکف ادخلثم مینک ششوک رگا. (2: 16) گوید «باید این کار را بدکنی»، «بدباید آن کار را بدکنی.» چیزی در درون ما می‌چرا ندباید؟ آیا قانونی آن را منع کرده است؟ «خیر قانون بد خصوصی آن را منع داند بد که خدا انجام کار بد به تری را کند و شما می‌کرده است ولی مدبت آن را منع می‌خواهد.» خواستید بدکنید از شما می‌از آن کار که می‌
- البتّه مقدس مخالف نورزیدو در صددت ر آن است که بد با روح چهارمین کار و از هه مهم مقاومت با او بدرنیایدید. یکی از معلمین بزگ مسیحیت گفته است که اشکال تواندم خوب باشم ولی موضوع این است که بدقیدی در این است که «اگر بدخواهم می‌باید بدگویییم «بلی»، ولی چیزی داندیم که «خواهم.» مثلاً راجع بدته موضوعی نمی‌شویم شدت بدیروی آزمای شهای گوید «نه». وقتی مرتکب خطایی می‌از درون ما می‌آوریم و کم‌تر حاضر هس تیم بقبول کنیم که دشمن بدیرون این دنیا را بدبانه می‌دروازه دوس تی در درون شهر ما دارد و او هان است که وقتی بدیاد بدگویییم «بلی». ما هلی ما ست از میان بدرداریم؛ او بدیست تیم دشمنی را که درون درواز مخودمان قادر تواندیم او را ندانود سازیم. قسمتی از خود ما ست و ما نمی‌

تکلیف ما این است که به وجود او در درون خود اقرار نماییم زیرا که اگر حاضر نباشیم به جود او در درون خود اذعان کنیم برای او کار را بسیار آسان کرده‌ایم تا بر آن قسمتی از وجود ما که می‌خواهد اراده خود را در آنجا به انجام رساند غلبه کند. روح القدس نمی‌تواند ما را کمک کند مگر اینکه ما امین و درستکار باشیم و اقرار کنیم که بقدر به کمک او نیاز مندیم. اذعان نداشتن به اینکه ما به کمک او محتاجیم مخالفت و مقاومت با روح القدس است. ما با اطاعت مشتی قوانین هرگز همانند مسیح نمی‌شویم. آنچه مورد علاقه ما است ایجاد و تشکیل و رشد و نمو سیرت و اخلاق و شخصیت است. سیرت و اخلاق تشکیل می‌گردد از صدها و هزاران تصمیمات مختلفه‌ای که در زندگی گرفته می‌شود. در هر روز عمر خود را مکرراً مشغول انتخاب کردن و

تصمیم گرفتن می‌باشیم. به خوبی می‌دانیم که عده تصمیماتی را که می‌توان با مراعات دقیق قانون به خصوصی اتخاذ کرد بسیار کم است و این طبیعی است زیرا قوانین به حکم این که ثابت می‌باشند مرده‌اند، و زندگی و حیات به حکم این که زنده است همیشه در تغییر و در حرکت می‌باشد و از این است که خانواده یا مؤسسه و یا مملکتی را نمی‌توان تنها با قوانین اداره نمود هر چند آن قوانین بهترین قوانین موجود هم باشد. ولی با همه اینها بسیار بجا و مناسب است که اصولی چند داشته باشیم که در اخذ تصمیمات ما را هادی و راهنما باشد.

عهد جدید فقط به ما نمی‌گوید که باید مثل مسیح باشیم بلکه بطور مفصل سعی می‌کند وظایف ما را به ما نشان دهد. هر چند پولس به دوستان خود می‌گوید که ایشان زیر بار شریعت نیستند بلکه زیر فیض هستند ولی چند مرتبه فهرستی از کارهای بد و ناشایستی که می‌بایستی از آنها اجتناب نمایند و نیز صفات نیکویی را که باید هدف زندگی خود قرار دهند جهت ایشان می‌نویسد (مثلا کولسیان 3: 5 تا 4: 6). فهرستی که از همه معروف‌تر است در رساله به غلاطیان 5: 22-23 یافت می‌شود. در اینجا پولس پس از بر شمردن تعداد زیادی از شرارت‌هایی که در طبیعت آدمی یافت می‌شود تصویری از آن سیرت و اخلاقی که در اشخاصی که به وسیله روح القدس تبدیل یافته‌اند باید دیده شود بدست می‌دهد: «ثمره روح محبت و خوشی و سلامتی و حلم و مهربانی و نیکویی و ایمان و تواضع و پرهیزکاری است.» البته منظور پولس این نبوده است که فهرست کاملی از صفات حسنه مسیحی را برشمارد، فقط مقصودش این است که بگوید ما چه نوع مردمانی باید باشیم. در حقیقت می‌توان این تصویر را تصویر مختصری از عیسای مسیح دانست. اساس این کتاب بر روی تشریح این نه خصلت نیکو گذارده شده است و پس از مطالعه خواننده محترم ممکن است به اناجیل رجوع نماید و ببیند که چگونه هریک از این خصایل نیکو در زندگی و اعمال عیسای مسیح مشهود می‌باشد. از سخنان یکی از معلمین معروف مسیحی است که می‌فرماید «ثمرات روح در حقیقت همان خصایل مسیح است.» این نه خصلت را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد که هر دسته مطابقت می‌کند با یکی از عباراتی که در این آیه در رساله به تیطس یافت می‌شود منتهی از آخر به اول: «... با خرد اندیشی و عدالت و دینداری در این جهان زیست کنیم.» (تیطس 2: 12)

- در راب طه با خدا (دینداری): مدبت، خوشی، سلامتی
- مهربانی، نیکویی در راب طه با دینگران (عدالت): حلم،
- در راب طه با خودمان (خرد اندیشی): ایمان، تواضع، پرهیزکاری.

قابل ملاحظه است که پولس از این نه خصلت نیکو به عنوان «ثمره روح» سخن می‌گوید نه ثمرات روح. روح یکی است، شخصیت من هم یکی است. از من خواسته شده است که در همه چیز نسبت به خدا مطیع باشم. اگر به یاری او شروع کردم از یک لحاظ مطیع او بشوم کم کم در همه چیز بیشتر شبیه به مسیح خواهم شد و سیرت و اخلاق و شخصیت من در جمیع جهات آن شباهت را متدرجا نشان خواهد داد. در بعضی از کتبی که راجع به زندگی مسیح برشته تحریر در آمده است بخواننده توصیه شده است که یک مرتبه عقب همه خصایل نرود بلکه هربار یکی از خصلت‌ها را هدف خود قرار دهد. مثلا امسال هدفقتان این باشد که بیش از پیش در نجابت و ملائمت ترقی کنید و سال دیگر سعی کنید در تواضع و فروتنی پیشرفت نمایید و غیره. این طریق مثبت بود ولی بعضی اوقات هم توصیه بطریق منفی می‌شود که شرارت‌ها و بدیها را یکی یکی به نوبت از خود دور کنیم و از قید آنها آزاد گردیم: مثلا امسال سعی کنید بر خشم و غضب و عصبانیت غلبه کنید؛ آن وقت سال دیگر بر تکبر پیروز آید و غیره. تجربه نشان می‌دهد که این روش عملی نیست.

ثمره روح یکی است و کار شرارت هم یکی است. جمیع خصایل نیکو از یک منبع بر می‌خیزد. ریشه هر نوع صفات حمیده این است که در مسیح بمانیم و ریشه هر نوع خصلت ناپسندیده این است که خارج از مسیح بمانیم. کسی که در مسیح می‌ماند به همان طرزى که شاخه‌ای که جزو تاک است میوه می‌آورد ثمر خواهد آورد: «در من بمانید و من در شما آن که در من می‌ماند و من در او میوه بسیار می‌آورد زیرا که جدا از من هیچ نمی‌توانید کرد» (یوحنا 15: 4 و 5). هر بار که اشتباهی از ما سر بزنند علتش این بوده است که در مسیح نبوده‌ایم. وقتی در مسیح می‌مانیم از گناه در امانیم حتی مواقعی که آزمایش سخت و قوی باشد. دارا بودن هر خصلت نیکو به منزله نوعی اطاعت است از خدا. ارتکاب هر نوع عمل زشت و یا به زبان آوردن هر قسم سخن ناشایست و یا پروراندن هرگونه فکر بد به منزله نوعی طغیان است بر علیه او. ممکن است در وهله اول این موضوع واضح نباشد ولی اگر با صبر و حوصله تعمق کنیم به صحت و حقیقت آن پی خواهیم برد. مثلاً فکر کنید چرا عصبانی بودید؟ اگر خوب دقت کنید شاید علتش این بوده است که شما حاضر نبوده‌اید دنیا را به همانطور که خدا آن را خلق کرده است قبول داشته باشید؛ و یا حاضر نبوده‌اید مردم دنیا را به خداییکه آفریننده ایشان است واگذارید و می‌خواستید خودتان ایشان را به میل خودتان اداره کنید.

همه ما بر علیه خدا یاعی بوده‌ایم و اثراتی از آن یاعی‌گری در ما هنوز باقی است ولی این اثرات در هر کدام از ما به یک نحوی بروز می‌کند. بعضی‌ها امین و در کار خود بسیار جدی می‌باشند اما زود عصبانی می‌شوند؛ بعضی دیگر صبور و پر حوصله هستند و عصبانی نمی‌شوند ولی در کار خود چندان دقت و توجهی ندارند. نه خصلت پسندیده‌ای که قرار است مورد مطالعه ما واقع شود چون آینه‌ای است که در جلو ما قرار گرفته تا ما خود را بشناسیم. اگر این مطالعه را با دقت انجام دهیم خواهیم توانست دید در کدام یک از آن خصایل نیکو ضعیف‌تر هستیم و به کدام یک از بدی‌ها بیشتر متمایل می‌باشیم. مرحله دیگر این است که کوشش کنیم ببینیم یاعی‌گری بر علیه خدا چگونه خود را در قلب ما پنهان می‌سازد. یاعی‌گری به اشکال مختلف خود را مخفی می‌سازد. مثلاً یکی از معمولی‌ترین اشکال آن است که ما حاضر نیستیم اطرافیان خود را که خدا ما را در میان ایشان گذارده است بدوستی و رفاقت قبول کنیم. هر وقت با مشکلی اخلاقی رو به رو شدیم و اصل و منشأ آن را پیدا کردیم باید این سه اقدام لازم را به عمل آوریم:

- ه خودت ذکر دهیم که که کار ما این است که نه فقط در اموری که مطابق میل ما است ب
- آرام و طولانی به مسیح نگاه کنیم تا بفهمیم او چگونه با ما شدگلی که اکنون رو به روی ما است مواجه می‌شود.
- روی او اطاعت از خدا ال‌قدس بگشاییم تا با کمک نی‌های خود را به روی روح قلب نرسبت به هر چیزی از روی میل در ما ایجاد گردد. از قرار معلوم اگر بخواهیم یاد بگیریم مانند مسیح بشویم توجه و دقت و کوشش و جدیت و کار پر مشقتی نمایانند. کار دشوار خدمت کردن به مسیح در این که معمولاً اغلب مردم تصور می‌کنند بسیار آسان است. ما انجام کار دشوارتری را که می‌دانیم یا آسان خواهد شد اگر فقط بلاگ بگردانجام داده باشیم و همین است «جنگ ای‌مان» و معنی آن این است که یاد قرار و در عجله نباشیم ولی راضی باشیم آرام بده و بگیریم ناراحت و بی‌صبر که نمی‌تواند با خود سخنان روح را بشنود. معنی آن این است که وقت نگوئیم «من باید در این باب ران ضعیف خود غلبه کنم.» بگیریم هیچ‌چیز ال‌قدس فیض یابیم تا موفق به آنچه که خود نمی‌توانیم راضی باشیم از روح وقت توانستیم انجام دهیم بشویم. معنی آن این است که یاد بگیریم هیچ

پیش به خدان گوید یم «من این یا آن کار را خواهم کرد.» بلکه خود را به پیش از پ
ک نند که سعی می‌سلایم که نیم تا اراده او در ما و به وسایله ما کرده شود. ک سازی
رسند زیراکه فکر می‌سویح را پ یروی نمایند اغلب محزون و غمگین به نظر می
ک نند پ یشرفت آنها در این راه بسیار ناچیز بوده است. ولی اگر حقیقتاً به
اندید شدند خوب است که وود و ترقی خود بی‌سویح نگاه کنند لازم نیست راجع به خ
شدیم اغلب اوقات از ترقی و پ یشرفت خود آگاه نیستیم زیرا که اگر آگاه می
رفت متکبر بشویم و وف روتن ماندن بسیار سالم تر و به تر از آگاه اتمال می
بودن و متکبر شدن است. ولی دید گران به طور یقین پ یشرفت های ما را خواهند دید
ار مسویح را در ما ملاحظه خواهند نمود و خواهند «شناخت که ما از هراهلن و اندکی از ک
باشیم» (اعمال رسولان 4: 31). عیسی می

توضیحات:

(1) - قسمتی از این کتاب تحت عنوان «سرمشق گیری از مسیح» به وسیله آقای دکتر ار مجانی ترجمه شده
است.

MPISBY THOMAS A' KE 'THE IMITATION OF CHRIST

فصل دوم: محبت

«همسایه خود را چون نفس خود محبت نما.» این است دومین حکم بزرگ. ولی آیا می‌توان در حقیقت با حکم
و فرمان کسی را محبت نمود؟ آیا محبت نباید خود رو و به قول شاعر آمدنی باشد؟

ای سوخته سوخته سوختنی
عشق آمدنی بود نه آموختنی

اگر به ما گفته شود که فلان کس را حتما باید محبت کنیم آیا احتمال نمی‌رود نتیجه کاملاً به عکس شود و بدین
معنی که از آن کسی که به ما گفته شده بود وی را محبت نماییم بدمان بیاید؟

طریق عشق به گفتن نمی‌توان آموخت
مگر کسی که بود در طبیعتش مجبول

شاعر می‌گوید «آن عشقی که از نخستین نگاه ایجاد نگردد عشق نیست»

من چشم از او چگونه توانم نگاهداشت
کاول نظر بدیدن او دیده ور شدم

ما نباید به دنبال عشق بگردیم؛ عشق خودش می‌آید. ما نمی‌دانیم روی چه اصل و مأخذی دوستان خود را
انتخاب می‌نماییم؟ بعضی را دوست می‌داریم و از بعضی دیگر بدمان می‌آید و اغلب اوقات برایمان دشوار
است علت آن را بیان کنیم. پس فرمان «همسایه خود را محبت نما» چرا به ما داده شده و طریق اجرای آن
چگونه است؟ کتاب مقدس منکر این محبت طبیعی بشری نیست بلکه بر عکس حاوی نمونه های شیرین از آن

است مثلا محبت و عشق یعقوب به راحیل، محبت روت به مادر شوهرش، محبت داود به دوستش یوناتان، محبت عیسی به شاگردانش. این عاطفه انسانی یعنی محبت که بوسیله آن با یکدیگر نزدیک می‌شویم هنوز بزرگترین نیروهای عالم است. محبت بین زن و شوهر و محبت والدین به اطفال خود و محبت بین دوستان مهمترین سرچشمه سعادت و شادی در زندگی ما می‌باشد. ولی آنچه که کتاب مقدس می‌گوید این است که این نوع محبت کافی نیست و ما باید یاد بگیریم آنچه را که نسبت به بعضی بطور طبیعی حس می‌کنیم به تمام افراد بشر تعلیم دهیم. باید یاد بگیریم حتی در مواقعی که احساس عاطفه درونی نمی‌کنیم از خود محبت بروز دهیم. اشتباه نکنیم - «همسایه خود را محبت نما» پند و اندرز نیست مثل اینکه مثلا گفته شود: «چه خوب بود که عموم افراد نسبت به یکدیگر محبت داشتند.» خیر، «همسایه خود را محبت نما» حکم و فرمان است و اگر احکامی در کتاب مقدس داده شده منظور این بوده است که ما آنها را اطاعت نماییم.

یکی از بزرگترین کتبی که راجع به این موضوع نوشته شده است کتاب معروف اعمال به قلم سورن کرکگارد (1) نویسنده بزرگ دانمارکی است که به سال 1847 به رشته تحریر درآمد. عنوان سه فصل اول این کتاب به ترتیب عبارت است از: «تو باید محبت کنی»؛ «تو باید همسایه خود را محبت کنی»؛ تو باید همسایه خود را محبت کنی.» «تو باید محبت کنی.» شعرا راجع به محبت اشعار بسیار شیرینی سروده‌اند ولی تقریبا همیشه منظور از آنان هیجانان و عواطف درونی و جذبه و شوق و میل و اشتیاق بوده است. مخصوصا شعرای ایران که در این زمینه داد سخن داده و این شور و هیجان احساسات را به بهترین طرزى تحت عنوان عشق بیان کرده‌اند. از جمله سعدی می‌گوید:

دیگر از آن جانم نماز نباشد
گر تو اشارت کنی که قبله چنین است.

گوشه گرفتم ز خلق و فایده ای نیس
گوشه چشمت بلای گوشه نشین است.

در عشق یار نیست مرا صبر و سیم و زر
لیک آب چشم و آتش دل هر دو هست یار.

شب عاشقان بیدل چه شبی دراز باشد
تو بیا کز اول شب در صبح باز باشد.

عجب است اگر تو انم که سفر کنم زدستت
به کجا رود کبوتر که اسیر باز باشد؟

ز محبتت نخواهم که نظر کنم به روی
که محب صادق آن است که پاکباز باشد.

چه نماز باشد آن را که تو در خیال باشی؟
تو صنم نمی‌گذارم که مرا نماز باشد!

ایضا حافظ می‌گوید:

روشنی طلعت تو ماه ندارد،
پیش تو گل رونق گیاه ندارد،

دیده‌ام آن چشم دل سیه که تو داری،
جانب هیچ آشنا نگاه ندارد.

خون خور و خامش نشین که آن دل نازک،
طاقت فریاد و داد خواه ندارد.

گوشه ابروی تست منظر چشمم،
خوش‌تر از این گوشه پادشاه ندارد

حافظ اگر سجده تو کرد مکن عی
کافر عشق ای صنم گناه ندارد.

و نیز نظامی در مناظره خسرو با فرهاد فرماید:
نخستین بار گفتمش کز کجایی؟
بگفت از دار ملک آشنایی.

بگفت آنجا به صنعت در چه کوشند؟
بگفت انده خزند و جان فروشند.

بگفتا جان فروشی از ادب نیس
بگفت از عشق‌بازان این عجب نیست.

بگفت از دل شدی عاشق بدینسان؟
بگفت از دل تو می‌گویی من از جان!

بگفتا عشق شیرین بر تو چون است؟
بگفت از جان شیرینم فزون است

البته عرفا و متصوفه راجع به عشق زبانی و محبت الهی و معنوی نیز سخن گفته‌اند و عشق را اصطرلاب
اسرار خدا دانسته‌اند ولی چنان می‌نماید که حتی در اینجا پای احساسات بیش از اراده در کار است. از جمله
متصوفه معروف مولانا جلال‌الدین رومی است که راجع به عشق پاک می‌فرماید:

هر که را جامه ز عشقی پاک شد،
او ز حرص و جمله عیسی پاک شد.

شاد باش ای عشق پر سودای ما
ای طیب جمله علت‌های ما.

علت عاشق ز علت‌ها جداست،
عشق اصطرلاب اسرار خداست.

ولی درست معلوم نیست که مقصود از این عشق پاک چیست؟ آیا تفکر محض راجع به خدا است؟ آیا تسلیم و
رضای محض روحانی است؟ یا اینکه از همین نوع عشق‌های بشری ماست منتهی از نوع بی‌غل و غش و

مصافی شده آن؟ قابل ملاحظه است که مولوی ابیات معروف خود را راجع به اینکه عشق آدمی را از حرص و جمله عیب‌ها پاک می‌کند و عشق اصطرلاب اسرار خدا می‌باشد در بین حکایتی می‌آورد که مربوط است به عاشق شدن پادشاهی بر کنیزکی و عشق آن کنیزک بر زرگر سمرقندی یعنی از همین نوع عشق‌هاییکه شعرای دیگر راجع به آن شعر سروده‌اند و نمونه‌هایی از آن گذشت و خود مولانا نیز در طی همان داستان می‌فرماید:

دید از زاریش کو زار دل است،
تن خوش است و او گرفتار دل است.

عاشقی پیداست از زاری
نیست بیماری چو بیماری دل. (2)

کتاب مقدس راجع به محبت بسیار عمیق‌تر و مشکل‌تر از اینهاست. عشق و محبتی که شعرا به این زیبایی راجع به آن قلم‌فرسایی کرده‌اند چنان که گفته شد اغلب مربوط به احساسات و هیجانات درونی است. یکباره مثل شعله آتش می‌آید و به خرمن وجود آتش می‌زند و می‌رود ولی عشق و محبتی که انجیل از آن سخن میراند بیشتر مربوط به اراده آدمی است. در مسیحیت محبت جزو تجملات زندگی نیست بلکه یکی از وظایف اولیه هر فرد است؛ چنانکه کرکگارد سابق الذکر می‌گوید: «تنها وقتی محبت ثابت و بدون تغییر و در برابر مشکلات و نشیب و فرازها و تغییر و تبدیل‌ها محفوظ و پابرجا می‌ماند که محبت کردن جزو وظایف و تکالیف ما شده باشد. این نوع محبت است که پیوسته آزاد و مستقل و بدون اتکا به چیزهای دیگر ادامه خواهد یافت و برای همیشه خرم و در برابر یأس و ناامیدی مطمئن و پر امید خواهد بود.»

«تو باید همسایه خود را محبت کنی.» دوستان ما کسانی هستند که ما آنها را انتخاب می‌کنیم و معمولاً ایشان از همان سنخ مردمی هستند که ما هستیم زیرا که بنا بر مثل معروف «کند همجنس با همجنس پرواز.» ولی همسایه من کسی است که من او را انتخاب نکرده‌ام؛ او کسی است که خدا وی را به من داده است. همسایه من کسی است که در خانه پهلوی خانه من زندگی می‌کند و یا شخصی است که در قطار یا اتوبوس مقابل و یا پهلوی من بنشیند و یا کارمندی است که میزش پهلوی میز من باشد. من حق ندارم بگویم کار او به من چه؟ زیرا که اگر مسیحی هستم می‌دانم که او کسی است که خدا وی را به من داده است.

«تو باید همسایه خود را محبت کنی.» این یک فرمان عمومی نیست که بطور کلی به عموم بشر داده شده باشد. سخنی نیست که به اشخاص مخصوصاً نیکوکار و یا به کسانی که طبیعتاً نسبت به دیگران همدردی مخصوصی دارند گفته شده باشد. کلمه مستقیم خدا است که همین الان و در هر کجا و به هر وضعی که باشم به من خطاب شده است. سخنی است که به من خطاب شده است چه خوشم بیاید و چه خوشم نیاید. حکمی نیست که اجرای آن را به آینده معوق سازم و بگذارم هر وقت فرصت دارم به آن بپردازم. سخنی است که همین امروز خدا به من گفته است. امروز همسایه من کیست؟ آیا حاضرم فرمانی را که بر طبق آن می‌بایستی او را محبت کنم اجرا نمایم؟ قبل از هر چیز باید روشن کنیم که دو نوع کاملاً متفاوت محبت وجود دارد که در اغلب زبانها برای آن دو نوع محبت یک کلمه موجود می‌باشد. محبت نوع اول از این قرار است که مثلاً می‌گوید: «دلم می‌خواهد چیزی را که دیگری دارد و می‌تواند آن را به من بدهد از آن خود کنم.» محبت دوم می‌گوید: «چون او را دوست می‌دارم دلم می‌خواهد عوض اینکه از او بگیرم به او بخشم.» محبت نوع اول می‌خواهد به وسیله هدیه‌ای که یک نفر دیگر توانایی دادن آن را دارد خود را غنی‌تر سازد. محبت نوع دوم می‌خواهد به وسیله بخشیدن هر چه که دارد دیگری را غنی‌تر سازد. محبت نوع اول بر روی احساسات و تمایلات بنا شده است و به میل خود می‌آید و می‌رود و ما با هیچگونه سعی و کوششی از جانب خود نمی‌توانیم آن را به جود بیاوریم: «عشق‌هایی کز پی رنگی بود عشق نبود عاقبت ننگی بود.»

محبت نوع دوم بیشتر مربوط به اراده است، زیرا که دادن یا ندادن، بخشیدن یا نبخشیدن مربوط به اراده ماست. البته محبت همیشه با احساسات همراه می‌باشد ولی در این نوع محبت یعنی نوع دوم احساس عاطفه

نسبت به شخص پس از این که تصمیم گرفتیم او را خدمت نماییم ایجاد می‌گردد و نه پیش از آن. بنابراین صحیح است بگوییم «من اراده می‌کنم محبت نمایم.» هر دو نوع این محبت را در امر ازدواج می‌توانیم ملاحظه کنیم. در بعضی ازدواج‌ها آرزوی هر دو طرف این است که از طرف دیگر برخوردار گردند و چیزی برای خود بگیرند. لذت جسمانی، حمایت و پشتیبانی، معاونت و یاری، خدمت و غیره. این نوع زن و شوهر روز به روز یکدیگر را بیچاره‌تر می‌کنند و در فقر روحی و ذهنی همدیگر می‌کوشند و احتمال قوی دارد که پس از شش ماه کاملاً از یکدیگر خسته و بیزار بشوند. ولی در برخی ازدواج‌های دیگر هر طرف آرزو دارد بدون اینکه چیزی در عوض خواهد هر چه می‌تواند برای طرف دیگر بکند و هر چه دارد به وی بدهد. چنین زن و شوهری می‌توانند پنجاه سال هم با خوشی با یکدیگر زندگی کنند و از هم خسته نشوند زیرا که هر طرف از آنچه که طرف دیگر از روی شغف و شادی به او می‌دهد دائماً غنی‌تر و کامل‌تر می‌گردد. در یک چنین ازدواجی بدون اینکه طرفین از یکدیگر مطالبه کنند؛ روز به روز بیشتر از آن که اگر مطالبه می‌کردند عایدشان میشد؛ از هم متمتع می‌گردند و حال این که منظور هر کدام فقط دادن است نه گرفتن و بخشیدن است نه بهره بردن. از نظرگاه کتاب مقدس محبت همیشه مربوط به بذل نفس یا «خود بخشیدن» است و هرگز احساسات محض نیست و همیشه شامل این حقیقت می‌باشد یعنی «توجه دادن دائمی اراده به خیر نهایی و پایدار طرف.»

اگر راجع به چگونگی محبت خدا نسبت به خود فکر کنیم این موضوع روشن می‌گردد بدین معنی که از این جهت که او محبت است اراده محبت آمیز او همیشه در هر جا فقط برای خیر و خوبی تمام افراد بشر به کار می‌رود. از این رو که او خدا است هرگز تغییر نمی‌کند. ولی از این جهت که در قید و بند نیست و همیشه آزاد است که آنچه درست است انجام دهد عمل او ممکن است متغیر باشد و در این دنیای تغییر پذیر آنچه در یک زمان به خصوص درست است ممکن است زمانی دیگر صحیح نباشد. ولی اراده او همیشه همان است و دائماً خیر و خوبی ما را طالب می‌باشد. بیان این مطلب این مشکل را حل می‌کند که چگونه ممکن است خدا گناهکاران را مادامی که هنوز گناه‌کارند و به او بازگشت نکرده‌اند محبت کند. محبت او به ما نه از این است که ما خوب هستیم بلکه از این است که اراده و قصد او این می‌باشد که ما را به طرف خوبی رهبری کند.

ما همیشه صحت این موضوع را درک نمی‌کنیم ولی وقتی که به گذشته خود نظر می‌نماییم وضع برایمان روشن‌تر می‌گردد. بعضی اوقات زندگی برای ما بسیار تیره و تار می‌گردد و گویی خداوند ما را به راه‌هایی بسیار ظلمانی می‌برد. در اینطور مواقع و در مواقعی که طوفان درد و رنج و مصیبت به ما روی می‌آورد در این وسوسه می‌افتیم که او ما را فراموش کرده و یا حتی از ما متنفر است. اگر با صبر و حوصله پیش برویم بالاخره روزی خواهیم فهمید که آنچه که به نظر ما جفا می‌نمود در حقیقت وفای محض او بود و آنچه که به گمان ما اذیت و آزار می‌نمود در واقع سرچشمهٔ لطف و نیکی بود؛ و به قول مزموور نویسنده حتی در وادی سایهٔ موت نیز دست پر محبت او بر سر ما بوده است. «و می‌دانیم که به جهت آنانی که خدا را دوست می‌دارند و به حسب ارادهٔ او خوانده شده‌اند همه چیزها برای خیریت ایشان باهم در کار می‌باشد» (رومیان 8: 28). قبول کردن و ایمان آوردن به این آیه شاید از تمام آیات دیگر کتاب مقدس مشکل‌تر باشد. ولی کسانی که حاضر هستند به خدا اطمینان کرده به او توکل داشته باشند بالاخره به صحت آن پی خواهند برد.

همان تعریفی که در فوق از محبت کردیم به ما تعلیم می‌دهد که چگونه باید اطرافیان خود را محبت نماییم. محبت فعالیت است که اراده سهم مهمی در آن دارد. احساسات می‌آیند و می‌روند ولی اراده به مدد خدا ثابت می‌ماند. گفتیم محبت باید شامل «توجه دادن دائمی اراده» باشد و مقصود از آن این است که ما باید مردم را همانطور که هستند قبول کنیم و به تمام زندگی آنها توجه داشته باشیم. نباید لحظه‌ای به آنها علاقه نشان داده سپس آنها را رها کنیم. باید به طور کلی به زندگی و احتیاجات ایشان علاقه شویم. ارادهٔ ما بایستی همیشه متوجه خیر نهایی و پایدار طرف باشد. البته ما نمی‌توانیم همیشه مطابق میل دل مردم رفتار کرده آنچه می‌خواهند به ایشان بدهیم. مثلاً پول به فقیر دادن ممکن است به ظاهر عمل محبتانه‌ای به نظر برسد (و بعضی

اوقات ممکن است عمل به جا و درستی باشد) ولی بیشتر احتمال دارد که زیان آورترین کاری باشد که ما بتوانیم برای یک نفر انجام دهیم. هیچ پدر و مادر عاقلی همیشه هرچه بچه ایشان خواهد به او نمی‌دهند زیرا که نتیجه تسلیم اطفال شدن و مطابق میل دل آنها رفتار کردن به خوبی بر همه کس معلوم است. سعدی می‌گوید: «پدر را عسل بسیار است ولی پسر گرمی داراست.»

بچه‌هایی که همیشه هرچه خواسته‌اند کرده‌اند و هرچه طلب کرده‌اند گرفته‌اند و لوس و خودخواه و عزیزدردانه و نر بار آمده‌اند در جوانی اشخاصی بد اخلاق می‌شوند که زندگی کردن با آنها طاقت فرسا خواهد بود تربیت آنان نیز در بزرگی بسیار مشکل بلکه اغلب غیر ممکن است؛ زیرا در بزرگی برگرداندن آنچه که شخص در کوچکی یاد گرفته است و تصحیح کردن اشتباهاتی که در ایام کودکی آموخته است کار بی‌نهایت دشواری است. ممکن بلکه لازم است که بعضی اوقات محبت بسیار سخت و خشن جلوه کند. اگر ما واقعا نسبت به شخصی محبت داریم می‌خواهیم که او حتی القوه شخص خوبی گردد. اگر ببینیم به خطا می‌رود غمگین و غضبناک می‌شویم نه برای اینکه از او تنفر داریم بلکه به جهت این که نسبت به او محبت می‌ورزیم و طاقت نداریم ببینیم که او آن شخص خوبی که می‌تواند و باید بشود نشود. زندگی پر از مشکلات و دنیا داری سختی‌های زیادی است و این محبت نیست که این موضوع را از بچه کتمان کنیم و او را چنان بار بیاوریم که گویی دنیا جای گرم و نرم و زندگی بسیار سهل و ساده می‌باشد. در هر خانواده خوبی جنبه انضباط و کار و جدیت و سخت‌گیری حفظ می‌شود و هیچ بچه با شعوری بین محبتی که به وسیله آن رشد و نمو کرده در خانه از او نگهداری می‌شود و انضباطی که به وسیله آن اطاعت یاد می‌گیرد تضادی نمی‌بیند.

اکنون می‌توانیم معنی این حکم را که بر طبق آن می‌بایستی دشمنان خود را محبت کنیم بفهمیم. در اینجا معنی هر دو این عبارت یعنی «دشمن» و «محبت کردن» را باید کاملا در نظر بگیریم. دشمن ما کسی است که منظورش اذیت کردن ما می‌باشد و یا حتی قصد قتل ما را دارد. محبت کردن او این نیست که وی را کمتر از آنچه که او به ما اذیت کرده است آزار برسانیم بلکه این است که در صورت لزوم حاضر باشیم برای خوبی رساندن به او جان خود را هم نثار کنیم. به ما گفته نشده است که دشمن خود را دوست بداریم (3)؛ بدین معنی که همان نوع احساسات گرم و محبتانه‌ای که نسبت به رفیق خود داریم نسبت به او داشته باشیم؛ بلکه به ما گفته شده است که اراده خدا را مجهز کرده تصمیم بگیریم که تا آنجا که در قوه داریم به او خوبی کنیم و مقصود هم این نیست که همیشه امور را برای او سهل و ساده نماییم. از ما خواسته شده است که برای هر نوع اذیتی که به ما کرده است او را از صمیم قلب ببخشیم و حتی القوه سعی کنیم وی را به راه بهتری بیاوریم. به راه آوردن همیشه آسان نیست. برای خاطر دیگران و محض خاطر اجتماع بعضی اوقات وظیفه مسیحیان این است که بر علیه کسی به دادگستری شکایت کنند؛ نه از روی غضب یا نفرت بلکه از این جهت که بالاخره شاید به عدلیه رفتن به نفع حقیقتی آن شخص نیز تمام شود.

آیا تعریفی که از محبت کردیم شامل آن محبتی که ما باید نسبت به خدا داشته باشیم نیز می‌شود؟ بدیهی است که در این جا عبارات عینا آن مفهومی که محبت به دیگران در بر دارد در بر نخواهد داشت ولی معذک می‌توان همان عبارات را در مورد محبت به خدا هم به کار برد. معلمی دانا وقتی که می‌خواست «دعای خداوند» را تشریح کند یک قسمت از صحبت خود را به نام «دعا برای خداوند» نامید! وقتی که دعا می‌کنیم «ملکوت تو بیاورد؛ اراده تو چنان که در آسمان است بر زمین نیز کرده شود.» مگر غیر از این است که در حقیقت به وسیله دعایمان خدا را کمک می‌کنیم که کاری را که میل دارد انجام دهد و آن را بدون کمک ما انجام خواهد داد به انجام رساند؟ از کجا می‌دانیم که نسبت به خدا محبت داریم؟ باید یاد بگیریم که به احساسات پر حرارت و خوشی که نه همیشه ولی بعضی اوقات در موقع دعا و یا مواقعی که راجع به خدا فکر می‌کنیم به ما دست می‌دهد متکی نباشیم. محبت به خدا در اطاعت احکام او ابراز و آشکار می‌گردد.

«زیرا همین است محبت خدا که احکام او را نگاه داریم.» (اول یوحنا 5: 3) در حقیقت موقعی که اراده خود را مجهز می‌کنیم که با کمال وفاداری و همواره اراده خدا را به انجام رسانیم آن وقت است که در راه محبت کردن او به راه افتاده‌ایم. و اگر چنین کنیم به زودی ملاحظه خواهیم کرد که تمام وجود ما از هر لحاظ سالم‌تر و کامل‌تر و مفیدتر می‌شود یعنی همان حالاتی که به همه کسانی که خدا را واقعا محبت می‌کنند دست می‌دهد به ما نیز دست خواهد داد. اگر محبت به اراده مربوط می‌باشد به طور یقین اثر آن دیر یا زود در عمل ظاهر خواهد گردید. این موضوع بر طبق کتاب مقدس در حق خدا نیز صدق می‌کند بدین معنی که او نسبت به بشر محبت دارد و لذا محبت او را در عمل او مشاهده می‌توان کرد. با نظری به عهد عتیق صحت این موضوع روشن می‌گردد: اینک تصویری را از محبت خدا آن طور که اسراییل آن را درک کرده بود بدست می‌دهیم: «..... در محبت و حلم خود ایشان را فدیة داد و در جمیع ایام قدیم متحمل ایشان شده ایشان را برداشت.» (اشعیا 63: 9 ب). همین حقیقت در عهد جدید حتی روشن‌تر هم بیان شده است: «خدا جهان را آن قدر محبت نمود که پسر یگانه خود را داد...» (یوحنا 3: 16). و یا «و محبت در همین است نه آن که ما خدا را محبت نمودیم بلکه اینکه او ما را محبت نمود و پسر خود را فرستاد تا کفاره گناهان ما شود.» (اول یوحنا 4: 10)

محبت آدمی نیز محبت واقعی نخواهد بود مگر این که به وسیله عمل ابراز گردد. وقتی که از عیسی سؤال می‌شود «همسایه من کیست؟» در جواب داستان سامری نیکو را بیان می‌کند. هر چند طی این داستان کلمه محبت اصلا استعمال نشده است ولی تمام حکایت راجع به محبت می‌باشد. تنها چیزی که در طی داستان راجع به احساسات سامری گفته شده است این است که او دلش به حال مجروح بسوخت ولی در عوض راجع به آن چه که او کرد شرح و بسط زیادی داده شده است. سامری هرچه در آن وقت از دستش بر می‌آمد و هرچه لازم بود کرد؛ یعنی علاوه بر کمک‌های اولیه پزشکی این فکر را هم کرد که شخصی که تمام دارائیش تاراج شده باشد برای ادامه حیات به مبلغی پول محتاج می‌باشد (لوقا 10: 29 - 37).

همسایه من کسی است که در نوعی احتیاج می‌باشد و من می‌توانم بداد او برسم و او را به طرزی کمک نمایم. در زمانی که عیسی این موضوع را تعلیم داد در حقیقت این عقیده تازگی کامل داشت. عقیده قدیمی را می‌توان بدین طور بیان کرد که گویی آدمی را در مرکز می‌گذاشتند و چند تا دایره به دور او می‌کشیدند؛ وظیفه او این بود که اول اهل خانواده خود را محبت کند سپس اهل شهر و بعدا قبیله خود آن وقت هر اندازه که می‌توانست غریبان و بیگانگان را هم قدری محبت نماید و آخر از همه شاید حتی بتواند نسبت به دشمن خویش نیز مدارا نشان دهد. عیسی می‌گوید برعکس اشخاص را نمی‌توان در محبت کردن طبقه بندی کرد و ممکن است در هر لحظه هر شخصی آن کسی بشود که شما باید خود را همسایه او بدانید. محبت شما فقط نباید یک نوع احساسات کلی محبت آمیزی نسبت به عموم افراد بشر باشد بلکه در حقیقت باید یک نوع اطاعت و فرمانبرداری از خدا باشد که بدان وسیله خود را آماده کنید که به کمک هر فردی که خدا او را با شما تماس داده و او را در موقعیتی گذارده است که بتوانید وی را کمک نمایید بشتابید. تاریخ کلیسا پر است از خدماتی که کلیسا در طی تاریخ به محتاجان کرده است ولی در عین حال باید اذعان نمود که فرصت‌های بسیاری را نیز که برای خدمت موجود بوده است از دست داده و احتیاجات ضروری بشر را نادیده گرفته است. روی هم رفته باید گفت که نهضت‌های بزرگ انتقاعی در اثر عمل مستقیم کلیسا و بطور دسته جمعی ایجاد نگشته است بلکه بیشتر با افرادی شروع شده که رو به رو با یک احتیاج بخصوصی گشته و با خود گفته‌اند: «برای رفع این احتیاج از من چه ساخته است؟»

مثلا در قرن هجدهم گرانویل شارپ (4) با احتیاج یک نفر افریقایی که او را به عنوان برده و زر خرید به انگلستان آورده بودند رو به رو شد و دست به اقدام زد و نگفت به من چه: به دادگستری شکایت برد و آن قدر استعانت کرد تا بالاخره نه فقط قانون آن شخص را آزاد قلمداد کرد بلکه قانونی وضع گردید که به موجب آن بردگی برای همیشه از انگلستان و افتاد. ما نمی‌دانیم که آیا مرحوم گرانویل شارپ نسبت به آن افریقایی احساسات شدید محبتانه شخصی داشت یا نه ولی این را می‌دانیم که باصرف وقت و نیرو و پول و سلامتی خود

معنی محبت حقیقی مسیحایی را نشان داد. بزرگترین نعمتی که یک فرد می‌تواند به فرد دیگر بدهد مسیح است. کمتر از اشخاص هستند که یک روز از عمرشان بگذرد و در آن روز اقلاً با یک نفر که مسیح را نمی‌شناسد ولی احتیاج شدید به شناسایی او دارد برخورد نکنند. آیا اگر شناسایی مسیح را به دیگران انتقال ندهیم می‌توانیم ادعا کنیم که محبت داریم؟

چقدر مشکل است! مثل این که این نوع محبت توقعات بسیار زیادی از من دارد. آیا می‌توانیم آنها را برآورده کنیم؟ باید متذکر بود که این نوع محبتی که تحت مطالعه ماست ثمره روح می‌باشد یعنی چیزی نیست که ما خودمان بتوانیم آن را ایجاد نماییم بلکه چیزی است که خدا حاضر است به عنوان هدیه به ما عطا فرماید. حال سؤال مهم این است که روح القدس چگونه این محبت را در قلب ما ایجاد می‌کند؟ خوشبختانه در جواب این سؤال شکی موجود نیست. عهد جدید به طور صریح و روشن می‌گوید: «ما محبت می‌نماییم زیرا که او اول ما را محبت نمود.» (اول یوحنا 4: 19). کودک چگونه به معنی محبت پی می‌برد و بچه وسیله آن را فرا می‌گیرد؟ واضح است که به وسیله محبت پدر و مادر نسبت به او. کودکان مدتها قبل از آن که با کلمه محبت آشنا شوند به وسیله تجربه عمل محبت را آموخته‌اند. ما از کجا پی به ماهیت محبت می‌بریم؟ از این جا که خدا ما را محبت نموده است: «از این امر محبت را دانسته‌ایم که او جان خود را در راه ما نهاد و ما باید جان خود را در راه برادران بنهیم.» (اول یوحنا 3: 16).

اگر احساس می‌کنید که آن طور که باید و شاید محبت داشته باشید محبت ندارید بگذارید روح القدس شما را به باغ جنسیمانی و به پای صلیب عیسی هدایت نماید. اگر به کمک روح القدس محبت خدا را آن طور که در جان نثاری عیسی برای شما نشان داده شده است. بفهمید و احساس کنید یقین است که از راه حق شناسی برای آن چه که او به خاطر شما کرده است عکس‌العملی در قلبتان بروز خواهد کرد و زمزمه محبت در وجودتان آغاز خواهد شد. از محبت و بخشش او شما نیز متأثر شده می‌خواهید با محبت و بخشنده بشوید. ولی از چه راهی شما می‌توانید بهتر نسبت به او بخشنده باشید؟ از این راه که اطفال او را که در احتیاج می‌باشند کمک نمایید. اگر شما با او در تماس باشید روزانه چشمان شما را باز خواهد کرد تا کسانی را که به کمک محتاج هستند ببینید و وقتی که به وسیله خدمت کردن و کمک به ایشان محبت خود را نشان می‌دهید دیگر لازم نیست در شک باشید که آیا خدا را محبت می‌کنید یا نه؟ مطابق عهد جدید خدا نه فقط محبت می‌کند بلکه خود خدا محبت است. وقتی محبت می‌کنیم در حقیقت به جاودانی‌ترین چیزها دست زده‌ایم. حضرت پولس علت این امر را به این طریق بیان می‌کند: «الحال این سه چیز باقی است یعنی ایمان و امید و محبت، اما بزرگتر از اینها محبت است.» (اول قرنتیان 13: 13).

بر روی زمین به خدایی که نمی‌توانیم در این جا او را ببینیم ایمان و اطمینان داریم ولی در آسمان دیگر احتیاجی به ایمان نیست زیرا او را چنان که هست خواهیم دید. در این جا برای آن چیزهایی که هنوز به ما عطا نشده است در امید به سر می‌بریم و با صبر انتظار می‌کشیم ولی در آسمان همه امیدها برآورده می‌شود و دیگر چیزی باقی نخواهد ماند که ما امید آن را داشته باشیم. ولی محبت برای همیشه ادامه خواهد یافت. ما حتی در این دنیا سعی می‌کنیم خدا را محبت نماییم با این که می‌دانیم هرگز نمی‌توانیم آن طور که آرزوی ماست به این کار مشغول باشیم. در آن جا خواهیم دید و خواهیم فهمید که او راستی چقدر ما را محبت کرده است و علم به این موضوع ما را از خود آزاد ساخته بر آن می‌دارد که چنان محبتی نسبت به او بروز دهیم که بر روی این دنیا هرگز نمی‌توانیم آن طور ابراز کنیم. او را آن طور که باید محبت خواهیم کرد زیرا که وی را آن طور که هست خواهیم دید، و تمام اطفال دیگر او را نیز در او خواهیم دید. در این دنیا بهترین محبت‌های ما به دیگران سست و ناچیز و اغلب اوقات بی‌مقدار است. محبت همیشه شادی می‌آورد. یک قسمت مهم از شادی آن دنیا در این است که آدمی می‌تواند دیگران را به طور کامل محبت کند و می‌داند که دیگران هم او را به طور کامل محبت می‌کنند. هر قدر محبت زیاد شود باز هم انتها نخواهد داشت و در نتیجه شادمانی و شغفی که از

محبت کردن و محبوب بودن به آدمی دست می‌دهد نیز بی‌پایان خواهد بود. ابدیت انتهای محبت نیست بلکه ادامه آن است.

توضیحات:

(1) - WORKS OF LOVE ، SOREN KIERKEGAARD

(2) - دفتر اول مثنوی مولانا جلال‌الدین محمد

(3) - در زبان انگلیسی دو لغت هست یکی «EVOL» که ما آن را محبت کردن یا محبت داشتن ترجمه کرده ایم و گاهی هم به معنی عشق می‌آید و دیگری هم «EKIL» که به معنی دوست داشتن می‌باشد و این همان است که در اینجا به کار رفته است.

(4) - GRANVIL SHARP

فصل سوم: خوشی

علت پیروزی مسیحیان اولیه بر دنیا خوشحالی آنها بود! جهانی که آنها در آن به دنیا آمدند مثل دنیای ما امروز چندان محل خوشی و راحتی نبود. در روزگار ان قدیم یونانیان از یک نوع خوشی عمیق و شادی طبیعی در زندگی برخوردار بودند؛ زیبایی را دوست می‌داشتند و آن را در اشعار نغز و ساختمان‌های ظریف و مجسمه‌های بدیع خلق می‌کردند. رومیان نیروی فوق‌العاده داشتند و از این جهت امپراتوری بزرگی را تشکیل داده بودند ولی کم کم همه چیز داشت یک نواخت و خسته کننده می‌شد. امپراتوری رومی پس از جنگهای متعددی صلح و آرامش برای مردم برقرار کرده بودند ولی پس از مدتی در صلح و صفا زیستن زندگی کسالت آور و بی‌رنگ شده مردم حیران بودند که برای چه زنده‌اند. عقیده به پیشرفت و ترقی نیز وجود نداشت بلکه نظریه عمومی این بود که گویی تاریخ بر دور دایره بزرگی دور می‌زند بدین معنی که پس از سالیان متمادی هر چیزی به همان وضعی که زمانی بوده است بر می‌گردد و باز همان آتش و همان کاسه از سر شروع خواهد شد.

عده بسیار معدودی به زندگی بهتری پس از مرگ امیدوار بودند. چندین هزار کتیبه از روی سنگ قبرهای قدیمی جمع آوری شده است که تقریباً همه آنها از غم و غصه حکایت می‌کنند ولی یکی هم بروز پیدا می‌شود که از امید سخن گفته باشد. در یک چنین دنیای غم‌انگیز و محزونی بود که مسیحیان مژده خوشی عظیم خود را به گوش جهانیان رسانیدند. عهد جدید دست کم درصد و پنجاه محل مختلف راجع به خوشی سخن می‌گوید. خوشحالی یکی از علایمی بود که مسیحیان بوسیله آن شناخته می‌شدند. پولس رسول ماهیت این خوشی شکست ناپذیر شادی و پیروزی بخش را بیان می‌نماید: «... بر او ایمان آورده وجد می‌نمایید با خرمی که نمی‌توان بیان کرد و پر از جلال است و انجام ایمان خود یعنی نجات جان خویش را می‌یابید.» (اول پطرس 1: 8 - 9)

در عهد جدید به زبان یونانی سه کلمه برای «خوشی» وجود دارد: کلمه اول برای آن نوع خوشی به کار می‌رود که طبیعتاً در محضر دوستان به ما دست می‌دهد. مثلاً در مثل پسر گمشده وقتی که پسر نزد پدر بر می‌گردد پدر به برادر بزرگتر می‌گوید: «می‌بایست شادمانی کرد و مسرور شد زیرا که این برادر تو مرده بود زنده گشت و گم شده بود یافت گردید.» (لوقا 15: 32) کلمه دوم از آن نوع خوشی سخن می‌گوید که عطیه

الهی است؛ از جمله مکتوب است: «زیرا ملکوت خدا اکل و شرب نیست بلکه عدالت و سلامتی و خوشی و روح القدس» (رومیان 14 : 17) کلمه سوم حاوی علامات ظاهری خوشی و شادمانی می‌باشد و می‌توان آن را «شادمانی فریاد آور» ترجمه کرد. مثلاً مکتوب است که عیسی در یکی از هیجان‌ات مخصوص روحی خود «در روح و جد نموده گفت...» (لوقا 10 : 21).

در به زبان آوردن بعضی از زیباترین و بهترین سخنان خود عیسی از شادی فریاد بر می‌آورد. خوشحالی مسیحیان شامل گذشته و آینده و حال بود و به ایشان آرامش و شجاعت عطا می‌کرد. شروع خوشی مسیحیان از قیام عیسی بود از قبر. «و شاگردان چون خداوند را دیدند شاد گشتند» (یوحنا 20 : 20) پیروان مسیح از برخاستن وی از مردگان فهمیدند که بزرگترین وقایع در تاریخ اتفاق افتاده و پیروزی عظیم و نهایی آشکار گردیده است. خدا نشان داده بود که محبت از نفرت قوی‌تر است و زندگی از مرگ نیرومندتر. کی می‌تواند در دنیایی که عیسی در آن از مردگان برخاسته است غمگین و محزون باشد؟ مسیحیان در امید مسرور بودند (رومیان 12 : 12 و 5 : 2) و می‌دانستند که تاریخ روزی به انتها خواهد رسید و تنها ملکوت محبت خدا باقی خواهد ماند. نویسنده بینا دل مکاشفه آوازهای عظیمی را شنید که می‌گفتند: «هللویا، زیرا خداوند خدای ما؛ قادر مطلق، سلطنت گرفته است! شادی و وجد نماییم و او را تمجید کنیم...» (مکاشفه 6 : 6 و 7) مسیحیان می‌دانستند که از این شادی سهمی دارند و بنابر این حتی مرگ برای آن‌ها وحشتی نداشت. پولس هنگامی که راجع به مرگ خود فکر می‌کند از آن چنین سخن می‌گوید: «...رحلت کنم و با مسیح باشم زیرا این بسیار بهتر است.» (فیلیپیان 1 : 23) برای مسیح مردن یعنی با مسیح بودن و هر کجا که مسیح است خوشی آن جاست.

مسیح قول داده بود که همیشه با شاگردان خود خواهد بود و به ایشان گفته بود که «هیچ کس آن خوشی را از شما نخواهد گرفت» (یوحنا 16 : 22) و آن‌ها هم به صحت این مدعا پی بردند. از این رو که خداوند با ایشان می‌بود هیچ گونه درد و رنج و سختی نمی‌توانست خوشی آن‌ها را از ایشان بگیرد. وقتی که رسولان برای مرتبه اول متحمل درد و رنج شده از دست یهودیان کتک خوردند «شاد خاطر رفتند از آن روز که شایسته آن شمرده شدند که به جهت اسم او رسوایی کشند.» (اعمال رسولان 5 : 41) پولس رساله به فیلیپیان را وقتی نوشت که در زندان به سر می‌برد و نمی‌دانست چه روزی باید جان خود را برای خاطر مسیح نثار کند ولی با وجود این هیچ‌کدام از کتب عهد جدید به اندازه رساله به فیلیپیان از شادی سخن نمی‌گوید. شادی ورد زبان پولس و پیام او به ما می‌باشد: «در خداوند دائماً شاد باشید و باز می‌گویم شاد باشید.» (فیلیپیان 4 : 4) در دنیای امروز خوشی چندان پیدا نمی‌شود. اکثریت مردم هنوز دست به گریبان فقر و گرسنگی هستند. حتی در کشورهای هم که فراوانی وجود دارد ثابت شده است که پول و ثروت خوشی و شادی ایجاد نکرده است. پس از دو جنگ عالم‌گیر آدمی از آینده خود هراسناک شده و از این که آیا چه بر سر زمین خواهد آمد وحشت زده و مأیوس می‌باشد. بسیاری امید حیات بعد از ممات را از دست داده‌اند و در واقع نمی‌دانند برای چه زندگی می‌کنند. چنین دنیایی نیز درست به همان اندازه دنیای زمان عیسی به پیامی که حاکی از شادی و خوشی باشد محتاج می‌باشد.

امروز نیز مانند زمان رسولان مسیحیان باید به داشتن آن چنان خوشی که هیچ کس نمی‌تواند آن را از ایشان بگیرد معروف باشند. «پیوسته شادمان باشید، همیشه دعا کنید.» (اول تسالونیکیان 5 : 16 و 17). این دو حکم را پولس با همدیگر می‌دهد و برای ما انجام هر یک از آن‌ها به اندازه دیگری مشکل است. بعضی اوقات می‌توانیم شادمان باشیم ولی آیا ممکن است در همه اوقات هر چه می‌خواهد اتفاق افتاده باشد، در عین سختی و درد و رنج و غم و غصه همیشه خوشحال بود؟ البته آسان نیست، ولی باید در نظر داشت که «خوشی» مورد بحث ما ثمره روح نامیده شده است و تنها روح القدس است که می‌تواند خوشی بی‌پایان و تمام نشدنی به ما عطا فرماید. خیلی خوب بود اگر می‌توانستیم به طور دقیق و صریح بین لذت و شادی و خوشی فرق بگذاریم. این سه لغت در اغلب زبان‌ها موجود می‌باشد ولی بدبختانه معانی آن‌ها مجزا و جدا از هم نمانده بلکه غالباً یکی به

جای دیگری استعمال شده است. حتی در عهد جدید نیز نمی‌توان گفت که این سه مفهوم مختلف کاملاً از هم مشخص و جدا به کار رفته است. حال باید دید این سه مفهوم کدام است؟

لغت «لذت» را می‌توان برای آن احساسی که از طریق حواس ما از اشیا به ما دست می‌دهد به کار برد. بعضی از مسیحیان هر نوع لذتی را به خودی خود بد دانسته‌اند و البته این اشتباه است. بدون شک بعضی از انواع لذات بد و برخی دیگر خطرناک می‌باشند ولی عهد جدید به ما تعلیم می‌دهد که خدا «همه چیز را دولت‌مندان (یعنی به طور فراوان) برای تمتع به ما عطا می‌کند» (اول تیموتائوس 6: 17) ولی با همه این‌ها باید دانست که لذت امری است ناپایدار و ماهیت آن نوعی است که هر لحظه ممکن است از ما گرفته شود. مثلاً شخصی را تصور کنید که از تماشای تصاویر زیبا لذت می‌برد ولی اگر نابینا شد دیگر هرگز نمی‌تواند تصویری ببیند که از آن لذت ببرد و یا شخصی که از شنیدن موسیقی‌های موزون لذت فراوان می‌برد اگر کر شد با این که ممکن است آهنگ‌های گذشته را در خاطر خود تجدید کند ولی دیگر آهنگ جدیدی نخواهد شنید. ما حق داریم از هر چیز خوبی که خدا به ما داده است لذت ببریم ولی نباید زیاد از اندازه به این چیزها دلبستگی پیدا کنیم زیرا می‌دانیم که ممکن است هر لحظه از تمتع از آن‌ها محروم گردیم.

لغت «شادی» را ممکن است برای آن احساسی که از طریق رفاقت و شراکت و مصاحبت با مردم از آن‌ها به ما می‌رسد استعمال نمود، و این بهتر از لذت است زیرا که لذت ممکن است بسیار خودخواهانه باشد، ولی شادی حقیقی تنها وقتی به ما دست می‌دهد که خود را به دیگران بدهیم یعنی به عوض این که در فکر خود و نقشه‌ها و احتیاجات خویش باشیم کمر به خدمت دیگران بسته احتیاجات ایشان را برآوریم و آنان را محبت کنیم و نیز وقتی که آن‌ها «خود را به ما می‌دهند» یعنی می‌خواهند ما را خدمت کنند و نسبت به ما محبت ابراز دارند دوستی و خدمات آن‌ها را بپذیریم. مثلاً خوب است خانواده را مثال بزنیم. اراده خدا این است که اشخاص در خانواده‌ها باهم زندگی کنند و محبت زن و شوهر و بچه‌ها یکی از موجبات عمده شادی آن‌ها باشد. ولی باید دانست که شادی هم مانند لذت ناپایدار است و ممکن است از ما صلب گردد. برای اغلب از ما زمانی اتفاق افتاده است که در زندگی خود مجبور بوده‌ایم در غم و غصه پدر و مادری که تنها پسر خود را از دست داده‌اند شرکت کنیم.

اکثر ما کسانی را می‌شناسیم که تمام محبوبان خود را از دست داده و در دنیا یکه و تنها زندگی می‌کنند. غالباً چنین اشخاص مصائب و ضایعات خود را با کمال شهامت و شجاعت تحمل می‌کنند ولی هم ما می‌دانیم و هم خودشان که آن نوع شادی که روزی در زندگی داشتند دیگر هرگز نصیب آن‌ها نخواهد شد. و اما لغت خوشی آن طور که عیسی آن را به کار می‌برد دلالت بر صفتی می‌کند که هرگز از ما گرفته نمی‌شود. لذت از بین می‌رود، شادی را ممکن است از ما بگیرند ولی خوشی همیشگی است. حال سؤال این است که خوشی را کجا می‌توان یافت؟ جواب روشن است یعنی فقط به وسیله او که تغییر ناپذیر و ابدی است. پیام پولس به دوستانش فقط این نیست که «شاد باشید» بلکه این که «در خداوند شاد باشید» شادمانی که او به ما می‌دهد چنان در اعماق قلب ما ریشه خواهد گرفت که هیچ چیز نمی‌تواند به آن دست درازی کند و آسیبی به آن برساند. عیسی مسیح امروز و دیروز و تا ابدالابد همان است. (عبرانیان 13: 8) چیزهای این دنیا همه فانی و درگذر است ولی چون او باقی و تغییر ناپذیر می‌باشد خوشی که او به ما می‌دهد نیز تغییر ناپذیر و ثابت خواهد بود. این بود شرح خوشی عیسی مسیح. قابل ملاحظه است که عیسی در شب آخر زندگی خود موقعی که دشمنانش گرداگرد او را گرفته بودند به حواریون خود از خوشی صحبت می‌کرد و می‌گفت: «هیچ کس آن خوشی را از شما نخواهد گرفت.» (یوحنا 16: 23 و عبرانیان 12: 2) از سر نو واقعه صلیب را بخوانید، از اول تا به آخر عیسی آرام و ساکت و مطمئن و بی‌تشویش است و آخرین کلمات او این است: «ای پدر، به دست‌های خود روح خود را می‌سپارم.» (لوقا 23: 46)

ممکن است کسی بگوید «البته او می‌دانست که از مردگان بر خواهد خواست و از این جهت آرام و مطمئن بود.» ولی آیا همان وعده به ما داده نشده است؟ مسیحیان عادی که معمولاً یکشنبه‌ها برای عبادت به کلیسا می‌روند چنان که واعظ آن‌ها را از بالای منبر می‌بینند چندان مردمان خوشحالی به نظر نمی‌رسند بلکه برعکس در حقیقت مردمی محزون و خسته و افسرده به نظر می‌آیند. یقین است که چنین مردمی هرگز دنیا را برای مسیح قطع نخواهند کرد. ولی بعضی اوقات چنین به نظر نمی‌رسد که خود واعظ هم شخصی است که خبر خوشی برای مردم دارد و اگر این طور باشد وضعیت بسیار خطرناک است. تظاهر فایده‌ای ندارد. از خوشی سخن گفتن و راجع به آن موعظه نمودن ممکن است ولی تا واقعا خوشی مسیح را در قلوب خود نداشته باشیم و آن را ابراز نکنیم سخنان ما بر دل‌ها نخواهد نشست و بر قلوب شنوندگان اثری نخواهد داشت چه شنوندگان ما مسیحی باشند و چه غیر مسیحی. ولی در این دنیا در میان این همه عواملی که ما را محزون می‌سازد آیا می‌توان واقعا خوش بود؟ باز باید به عهد جدید رجوع کرد. سخنان پولس که می‌فرماید «در خداوند شاد باشید» به منزله فرمانی است فرمانی که اطاعت از آن بر ما فرض است. ما نباید بگوییم «وقتی احساسات خوشی به من رو می‌کند چنان که به همه ما گاه به گاه این نوع احساسات دست می‌دهد، آن وقت خوش خواهم بود.» و یا «وقتی که زندگی برایم قدری آسان‌تر شد آن‌گاه می‌توانم خوشی کنم.» خیر این‌ها بهانه است. باید هم اکنون در همین جا و در همین وضع خوشحال بود. اگر خدا فرمانی می‌دهد فیض به جا آوردن آن را عنایت هم می‌فرماید. بیایید راجع به بعضی مطالبی که حتی در مواقع سختی و اندوه ما را باید خوشحال نگاه دارد و به تفکر بپردازیم:

1. خوشی ما به ما داده است. خدا دن یا را پ ر از چ یزلهی زی با آف ری ده و آن را پ رای
2. عیسی مسیح واقعا در حقیقت ب رای گ ناهلن ما جان داده و ما را از ت مام ن پروهلای شرارت آزاد ساخته است.
3. عیسی مسیح واقعا و در حقیقت از مردگان برخاسته و سهمی در قیام خویش به ما عطا فرموده است.
4. طور که پسر خدا همراه آن عیسی مسیح واقعا و در حقیقت پسر یوسه همراه ما ست همان سه جوانی بود که در تون آتش ملتهب افکند شدند. (دان یال 3)
5. خدا وعده داده است که در همه امور با ما به خیریت کار کند و حتی مصائب و اشد کالات را نیز به موجبات خوشی مبدل گرداند.
6. تپ پروزی کند و همه چیز را ج خدا واقعا و در حقیقت بر دنیای حکم فرماید می بد ر دنه ای می مقصد خود به پیش می
7. خدا به ما وظایفی داده است که به انجام رسانیم و ب نابراین کار او به سته به به باشد. اسد تقامت و وفاداری ما در خدمت ما می
8. که نیم که یکه و ت نه هس تیم به دانیم که در حقیقت عضو جمعیت وقتی احساس می هلمس یحی در فر دوس و در فاقه م یل یونک ژیر ای مان داران و وارد در مصادبت و ر باشدیم. سرتاسر این عالم می
9. رویم که به قول پولس آن به وقت مردن بدانیم که در حقیقت به پیش مسیح می مراتب به تر است.

10- خدا در ملکوت آسمانی خود محلی به ما وعده داده است یعنی جایی که خوشی در حضور او کامل می‌گردد.

آیا کسی واقعا می‌تواند این فهرست را بخواند و در نکات آن لحظه‌ای دقت کند و باز غمگین و محزون و پریشان حال بماند؟ اگر ما به افسردگی و پریشانی خود ادامه دهیم معلوم است نکوشیده‌ایم که به منبع خوشی که خدا در همان حال و در همان مکانی که هستیم برای ما دارد دست بیابیم. چند سال پیش مسیحیان دهکده‌ای در

هندوستان نزد من آمده گفتند: «از هم اکنون چاه ما خشک شده و تا چهار ماه دیگر هم باران نخواهد بارید؟» به آن‌ها گفتم: «به نظر من اگر عمیق‌تر بروید آب خواهید یافت. پس تا می‌توانید چاه را حفر نمایید.» شش روز کار کردند و نتیجه‌ای نداد. روز هفتم در حالی که صورتشان از خوشی می‌درخشید آمده گفتند: «چاه به اندازه دو قد انسانی آب پیدا کرده است!» «صخره سخت را سوراخ کرده بودند و به اندازه چهل قدم زیر آن به جریان آب گوارایی که از نظرها مخفی بود رسیده بودند. از آن به بعد دیگر هرگز چاه خشک نشد. در گرم‌ترین مواقع سال وقتی که همه چیز خشک و سوزان است در اطراف آن چاه قطعات زمین سبز و خرم می‌باشد. آب همیشه در دل زمین موجود بود منتهی برای رسیدن به آن لازم بود بیشتر حفاری کنند و وقتی به اندازه کافی پایین رفتند به آب رسیدند و آن‌گاه قلوبشان از خوشی مملو گردید.

فصل چهارم: سلامتی (1)

صلح و سلامتی و آرامش چیست؟ شاید اغلب مردم بگویند که صلح و سلامت و آرامش یعنی آن وضعی که در موقع عدم جنگ و نزاع ایجاد می‌گردد و یا به عبارتی دیگر پایان جنگ آغاز صلح است. البته تعریف بالا کاملاً صحیح است. آن لغت یونانی که در عهد جدید به زبان فارسی «سلامتی» ترجمه شده است در نوشته‌های قدیم نویسندگان یونانی به معنی «وضع امور در موقع عدم جنگ» (صلح) آمده است. ولی اگر به عهد عتیق رجوع کنیم معنی دیگر و عمیق‌تری خواهیم یافت. ریشه لغت عبری شالوم (2) به معنی «پری و کمال» می‌باشد و در وعده زیبایی مکتوبه در اشعیا 26: 3 یعنی: «دل ثابت را در سلامتی کامل نگاه خواهی داشت زیرا که بر تو توکل دارد» «سلامتی کامل» در زبان اصلی همان لغت «سلام» است که دوبار پشت سر هم تکرار شده است. اگر معنای اصلی کلمه را در نظر بگیریم به این نتیجه خواهیم رسید که تعریف سلامتی از نظر کتاب مقدس یعنی «آن وضعی که در اثر انجام اراده خدا پیش می‌آید» در بسیاری از جاها کلمه شالوم را نیز می‌توان تقریباً «نجات» ترجمه کرد. «زیرا خداوند می‌گوید فکری که برای شما دارم می‌دانم که فکرهای سلامتی می‌باشد و نه بدی تا شما را در آخرت امید بخشم» (ارمیا 29: 11). با این که قوم خدا در سرزمینی دور اسیر هستند او آن‌ها را بالاخره سالم به سرزمین خود باز خواهد گردانید. و نیز «پسرانت را سلامتی عظیم خواهد بود» که بدون شک معنی آن بیش از این است که ایشان از ترس دشمنان خود در امان خواهند بود. نتیجه این سلامتی این است که «جمیع پسرانت از خداوند تعلیم خواهند یافت» (اشعیا 54: 13).

سلامتی آن وضعی است که در نتیجه انجام اراده خدا ایجاد می‌گردد. ولی گناه وارد دنیا شده و اراده خدا انجام نمی‌گردد و جایی که اراده خدا عمل نمی‌شود آن جا نزاع و کشمکش وجود خواهد داشت. انسان برای فرزندی خدا تولد شده است ولی دشمن وی گشته است. آدمی با خود در جنگ است به این معنی که با این که فرق خوبی و بدی را می‌داند ولی غالباً، حتی در مواقعی هم که آرزو دارد کار صحیح انجام دهد، می‌بیند شرارتی را که از آن نفرت دارد انجام می‌دهند. پیام انجیل این است که خدا در این دنیای معشوش دست به عمل زده است تا آن را به وضع حقیقی و عادی آن برگرداند. «زیرا که او خدای تشویش نیست بلکه خدای سلامتی» (اول قرن‌تینان 14: 33) و از این رو وقتی که عیسی در این دنیا تولد شد اولین پیام فرشتگان این بود: «و بر زمین سلامتی و در میان مردم رضامندی باد» (لوقا 2: 14) یعنی او کسی است که اراده خدا در او به طور کامل انجام خواهد گرفت و به وسیله او دنیا به راه سلامتی که از آن منحرف گردیده است باز گردانیده خواهد شد. بعدها وقتی عیسی رسولان خود را برای موعظه کردن فرستاد به ایشان فرمود که به هر خانه‌ای که وارد شوند گویند «سلام بر این خانه باد». مقصود از این فقط سلام و تعارف مؤدبانه نبود بلکه نعمتی بود که به اهل آن خانه عطا می‌گردد: مثل این بود که بگویند «نجات اکنون در دنیاست زیرا که خدا به طور جدیدی به وسیله مسیح مشغول کار است. اگر می‌خواهید می‌توانید این هدیه را یعنی نجات را بپذیرید.» اگر ابن سلام یعنی کسی

که می‌توانست بفهمد چه هدیه‌ای است که عطا می‌شود در آن خانه بود آن را با خوشی قبول می‌کرد و اگر نه آن هدیه یعنی سلامتی می‌بایستی پس برده بشود زیرا کسی نبود که بتواند آن را بپذیرد (لوقا 10: 5-6 مقایسه شود با متی 10: 13)

وضع مسیحیان در دنیا چگونه است؟ آن‌ها سلامتی که هدیه خدا باشد پذیرفته‌اند ولی این سلامتی می‌بایستی به تمام دنیا برسد. لکن اغلب مردم حاضر نیستند سلامتی خدا را بپذیرند و در نتیجه و عظم دربارۀ سلامتی خود اکثر اوقات باعث نزاع و کشمکش می‌گردند. خود عیسی این موضوع را می‌دانست و آن را پیش بینی کرد. هولناک‌ترین کلمات او این است که فرمود: «گمان میرید که آمده‌ام تا سلامتی بر زمین بگذارم نیادم تا سلامتی بگذارم بلکه شمشیر را.» (متی 10: 34) مسیحی همیشه بین سلامتی و شمشیر عیسی گیر است. چه خوب گفته‌اند که نظریه پولس را راجع به زندگی می‌توان این طور خلاصه کرد: «تا در کشمکش نباشم سلامتی نخواهم داشت، و تا سلامتی نداشته باشم کشمکش نمی‌توانم کرد.» سلامتی در کجاست؟ بسیاری از مسیحیان چنین پنداشته‌اند که اگر دور از مردم به بیابان رفته در پی خدا باشند و او را خدمت نمایند سلامتی را خواهند یافت. ولی هرچه بیشتر از این راه در پی سلامتی رفته‌اند آن را کمتر یافته‌اند زیرا نتوانسته‌اند از خود دور شوند و نزاع درونی خود را خاموش سازند.

«در اندرون من خسته دل ندانم چیست که من خموشم و او در فغان و در غوغاست»

جوابی که پولس به سؤال ما می‌دهد کاملاً بر عکس روش بالا است. وی از مردم فرار نمی‌کرد بلکه همیشه در شهرستان‌ها و در میان مردم به سر می‌برد. عقیده‌اش این بود که هرکجا که مردم به سر می‌برند و احتیاج به خدا دارند وی می‌بایستی همان‌جا زندگی کند. در همه جا می‌بایستی پیام مسیح را که «سلامتی ما است» به گوش جهانیان برساند. (افسیان 2: 14). ولی این قسم به دنبال سلامتی رفتن روش عجیبی است. در اغلب جاها پولس با نفرت مردم و با خطر و با درد و رنج مواجه می‌شود. «در سفرها بارها، در خطرهای نهرها، در خطرهای دزدان، در خطرهای قوم خود و در خطرهای امت‌ها، در خطرهای شهر، در خطرهای بیابان، در خطرهای دریا، در خطرهای میان برادران کذب، در مهنه و شفقت، در بی‌خوابیها بارها، در گرسنگی و تشنگی، در روزه‌ها بارها، در سرما و عریانی.»

(دوم قرن‌تین 11: 26 و 27).

این‌ها چه ربطی به سلامتی و آرامش دارد؟ ولی وقتی پولس به فیلیپیان وعده می‌دهد که سلامتی خدا دل‌ها و ذهن‌های ایشان را نگاه خواهد داشت (فیلیپیان 4: 7) معلوم است از تجربه شخصی و نعمتی که به وی عطا شده بوده سخن می‌گوید. شخص نمی‌تواند آن چه پولوس تحمل کرد تحمل نماید مگر این که سلامتی را که فقط موهبت الهی است در قلب خود داشته باشد. راجع به این قسم سلامتی است که پولس به رومیان می‌نویسد: «پس چون که به ایمان عادل شمرده شدیم نزد خدا سلامتی داریم به وساطت خداوند ما عیسی مسیح» (رومیان 5: 1) چهار باب بعد این رساله معنی آیه فوق را بیان می‌کند: ما دشمنان خدا بودیم و اکنون پسران شده‌ایم. ترس مبدل به اطمینان شده است. از این رو که پسرانیم می‌دانیم که اراده خدا در ما در حال انجام است و در نتیجه می‌بایستی برای انجام اراده خدا در دنیا نیز کار و کوشش کنیم. و راه آن این است که اول و مقدم بر هر چیز انجیل سلامتی خدا در سرتاسر عالم اعلام گردد.

وظیفه شخصی مسیحی و کار کلیسا امروز عیناً همان است که در روزگار پولس بود. خطر این جاست که مردم کلیسا را پناه‌گاهی جهت اشخاص مانده و فرسوده بدانند که برای یافتن آرامش و سلامتی از دنیا فرار کرده بدان پناه آورده‌اند. و حال این که کلیسا باید کاملاً برخلاف این باشد. پیام انجیل این است که خدا جهان را محبت نمود و کلیسا باید در آن دنیایی باشد که خدا آن را محبت نموده و می‌نماید. جهان پر از نزاع و کشمکش است، وظیفه کلیسا است که در هر جا پیام آور صلح و فراهم آورنده سلامتی باشد. اولاً کلیسا باید به طور ساده و روشن به دنیا بگوید که سلامتی او در عیسی مسیح آمده است. این پیام چنان مژده خوبی است که به نظر ما

دنیا باید با کمال خوشحالی آن را بپذیرد. ولی سلامتی مسیح را کسی نمی‌تواند بپذیرد مگر آن که حاضر باشد اراده خدا را به جا آورد. مردم به طور کلی اراده خود را به خواست خدا ترجیح می‌دهند و بنابر این نخواهند توانست سلامتی او را بپذیرند و از این رو تعجب نیست اگر بر علیه آورندگان پیام سلامتی به نزاع برخیزند.

داستان دو نفر شاهد یا پیغام آور در باب یازدهم مکاشفه یوحنا ی رسول تصویری است از سرنوشتی از هر زمان تا پایان تاریخ ممکن است به سر کلیسا بیاید. ولی نباید تنها با اعلام کردن پیغام اکتفا کرد بلکه کلیسا باید نشان بدهد که معنی انجام یافتن اراده خدا بر روی زمین چیست. هر جا ظلم و بی‌عدالتی و خطا اشتباه در کار است کلیسا باید حاضر و ناظر بوده و بگوید: «این اراده خدا نیست و باید تغییر یابد.» بی‌عدالتی یکی از علل مهم نزاع بین مردم است و اگر آن از میان برداشته شد و عدالت برقرار گردید به استقرار سلامتی کمک شده است. چه بسا در گذشته کلیسا در انجام این وظیفه مهم خود شکست خورده و با وفاداری و امانت آن طور که باید در این راه شهادت نداده است. امروز به طور وضوح می‌بینیم که تا نیمی از مردم دنیا برده و نیم دیگر آزاده‌اند و تا نیمی دیگر فقیر و نیمی دیگر ثروتمندند استقرار صلح و سلامتی بر روی زمین غیر ممکن خواهد بود. هر کجا که مردم برای برقراری عدالت و سلامتی می‌کوشند کلیسا باید همراه آنان بوده و در این امر پیش قدم باشند.

مسئله صلح و جنگ نیز به کلیسا مربوط است. مردم همیشه آرزوی روزی را داشته‌اند که دیگر جنگ به پا نشود. اگر قرار است چنین روز فرخنده‌ای فرا رسد نمی‌توانیم زمان آن را معین کنیم. ولی اقرار به این که برقراری صلح کامل ابدی از ما ساخته نیست نباید ما را از این وظیفه باز بداریم یعنی که همیشه در روزگار خویش با کمال اشتیاق در پی صلح و سلامتی باشیم. کتابهای تاریخ عموماً حاوی شرح جنگ‌هایی است که اتفاق افتاده است ولی کمتر از آن جنگ‌هایی که در شرف واقع شدن بوده و اتفاق نیفتاده است اسم می‌برد. چه بسا جنگ‌ها که از بروز آن‌ها جلوگیری شده فقط برای این که مردانی نیک‌خواه و خوش نیت به طریق صحیح و در زمان مناسب از صلح جانب‌داری کرده‌اند. وظیفه مسیحیان است که همیشه اوقات جهت فرمان‌روایان و سیاسیون دعا کنند. باید نوعی ممکن باشد که به سیاستمداران اطمینان داده شود که اگر راستی طالب صلح و صفا هستند از حمایت عموم مردم مسیحی جهان برخوردار خواهند بود. بنابر این کلیسا از لحاظ «سلامتی بر روی زمین و رضامندی در میان مردم» دارای سه وظیفه می‌باشد:

1. کوشش در ایجاد رفاه و شراکت بین - 3 عدالتی - بارز به پای - 2 اعلام آنچیل الاملل.

ولی کلیسا تا در خود سلامتی نداشته باشد نمی‌تواند این وظایف را به خوبی انجام دهد. حزن انگیزترین چیزها در تاریخ کلیسا این است که برای مسیحیان این قدر دشوار بوده است که با صلح و صفا و سلامتی با یکدیگر زندگی نمایند. کلیسا وحدت خود را از دست داده و تقسیم شده است و بنابر این ضعیف می‌باشد. جایی که روح القدس حکم‌فرمایی می‌کند آن جا سلامتی است. کلیساها وحدت از دست رفته خود را فقط وقتی بدست می‌آورند که به راستی خود را زیر فرمان روح خدا قرار دهند و خدمت وی را تنها و یگانه هدف خویش بدانند. ولی حتی در دسته‌های کوچک مسیحی که باید صلح و صفا و سلامتی برقرار باشد غالباً نزاع و کشمکش وجود دارد. در میان رسولان چنین بود. مثلاً بین آن‌ها نزاع در گرفت که کدام از آن‌ها بزرگتر است (لوقا 22: 24) و یا پولس خود را ملزم دید که از دو نفر از بانوان کلیسای فیلیپه خواهش کند که باهم دعوی نکنند (فیلیپیان 4: 2). مسیحیان امروزه نیز بسیار شباهت به مسیحیان هزار و نهصد سال پیش دارند.

این نزاع‌ها از کجا بر می‌خیزد؟ آیا علت آن‌ها این نیست که مسیحیان نیز مانند سایرین می‌خواهند اراده خود را تحمیل کرده حرف خود را به کرسی بنشانند؟ همه ما یقین داریم که ما درست می‌گوییم و از این جهت شاید وقتی که دعا می‌کنیم «اراده تو کرده شود» در حقیقت می‌گوییم «اراده من کرده شود؛ ای خداوند مدد فرما که اراده من غالب آید.» احتمال دارد که بعضی اوقات ما درست می‌گوییم ولی ممکن است به طرزى در قبولاندن نظریات خود اصرار ورزیم که دیگر آن را عصبانی نماییم. در میان مسیحیان هم ممکن است علل بسیار ناچیزی باعث نزاع‌های بزرگی گردد، مثلا حتی ممکن است سر این که کی در کلیسا کجا بنشینند دعوائی بر پا شود که سال‌ها ادامه یابد. طرز اظهار عقیده و یا گوشزد کردن خطای طرف خیلی مهم است: بعضی چنان تند و عصبانی می‌شوند که مانند حیوان وحشی به طرف می‌پرند که البته او فرشته صفت باشد. بعضی دیگر چنان باد در گلو می‌اندازند و صورت حق به جانب به خود می‌گیرند که طرف حاضر است به کوه‌ها بگوید بر من بی‌افتید و زیربار نصایح متکبران و عقاید فریسیانه ایشان نرود. بعضی هم به وسایل غیر مستقیم متوسل شده می‌خواهند عقیده خود را بقبولانند و یا اشتباه برادری را اصلاح نمایند.

مثلا پشت سر او با دیگران صحبت می‌کنند و وسایلی بر می‌انگیزانند که او ابا از آن‌ها اطلاعی ندارد ولی در جلو رو چنان رفتار می‌کنند که گویی آن‌ها با او موافقت. لازم به تذکر نیست که پس از این که طرف از نقشه آن‌ها و از دورویی ایشان مطلع گردید چقدر غضبناک و دل‌چرکین می‌گردد. واضح است که هیچ کدام از این سه طریقه مسیحایی نیست و صلح و صفا ایجاد نمی‌کند. پس طریقه مسیحایی کدام است؟ اکنون می‌توانیم بفهمیم که چرا خداوند ما برای صلح کنندگان برکت مخصوصی طلبید: «خوشابحال صلح کنندگان زیرا ایشان پسران خدا خوانده خواهند شد» (متی 5: 9) وقتی دعوی سختی رخ نمود ایجاد صلح و آشتی بسیار مشکل است. برای من خیلی دشوار است که به تو تسلیم شوم؛ تکبر من نمی‌گذارد. حتی اگر ظاهرا هم تسلیم شوم باطنا احساسات کینه آمیز را در قلب خود نگاه خواهم داشت. پس صلح حقیقی چگونه ممکن است؟ جواب آن را می‌دانیم. صلح حقیقی تنها وقتی ممکن است که طرفین حاضر باشند فقط و فقط اراده خدا را بجویند و به آن عمل نمایند.

این است وظیفه کسی که می‌خواهد صلح برقرار نماید: اگر او توانست آن دو نفری را که باهم دعوی کرده‌اند آرام به گوشه‌ای ببرد و آن‌ها را کمک کند که از خود بپرسند «واقعا اراده خدا چیست؟» بدانند که صلح و آشتی نزدیک بلکه برادر است. ممکن است و اغلب هم همین طور است که هر دو اشتباه باشند و اراده خدا که به وسیله روح القدس ظاهر شده است کاملا برخلاف آن باشد که هر دو تصور می‌کرده‌اند. از طرف دیگر ممکن است که معلوم شود که یکی از طرفین درست می‌گفته است. من نمی‌توانم به تو تسلیم شوم ولی می‌توانم به آسانی به خدا تسلیم گردم اگر بدانم که اوست که به من می‌فهماند که در اشتباه هستم. ولی تو هم نباید بگویی «دیدى من درست می‌گفتم و تو در اشتباه بودى.» هر دو باید بگوییم «اراده خدا از اول درست بود ولی یکی از ما یا هر دو فرمان نمی‌فهمیدیم.» ما همه خوانده شده‌ایم که پسران خدا باشیم. بنابراین این از همه ما دعوت شده است که صلح و سلامتی برقرار کنیم. ولی نمی‌توانیم صلح و سلامتی در میان دیگران برقرار کنیم مگر این که صلح و سلامتی خدا را در قلوب خود داشته باشیم.

در بحث راجع به صلح و سلامتی مسیحی اغلب مردم صلح و آرامش شخصی و درونی یعنی احساس اطمینان و عدم تشویش و اضطراب را در مرحله اول قرار می‌دهند. ولی ما به پیروی از عهد جدید آن را در مرحله آخر قرار داده‌ایم. زیرا که در عهد جدید در باره آن صلح و سلامتی که مورد لذت افراد واقع شود بسیار کم سخن رفته است. در حقیقت شاید فقط بتوانیم یک آیه راجع به این نوع سلامتی شاهد بیاوریم: «الان خدای امید شما را از کمال خوشی و سلامتی در ایمان پارسازد تا به قوت روح القدس در امید افزوده گردید.» (رومیان 15: 13). ولی این سلامتی درونی و آرامش خاطر را به وسیله تفحص و جستجو نمی‌توانیم بیابیم بلکه تنها راه آن را بدست می‌آوریم که بر آن باشیم که فقط اراده خدا کرده شود. عیسای مسیح از انجام اراده خدا خوشحال بود؛ حتی در مصیبت و هنگام صلیب ترس و تشویش نداشت زیرا که می‌دانست که اراده خدا را انجام می‌دهد.

اگر ما هم مانند او بگذاریم روح القدس در قلوبمان حکمروایی کند مثل او از ترس و تشویش رها خواهیم بود. اگر درست است که خدا در همه چیز برای خیریت آنانی که او را دوست می‌دارند در کار است چرا مضطرب و هراسان باشیم؟ (رومیان 8: 28) ما در دنیایی زندگی می‌کنیم که پر از اضطراب و تشویش می‌باشد. پس یک نفر مسیحی که در آرامش و سکوتی که از اطمینان به خدا سرچشمه گرفته است به سر می‌برد و انجام اراده خدا را مهم‌ترین وظیفه خود می‌داند با اشخاص دیگر در محیط خود فرق خواهد داشت. ممکن است دیگران این فرق را ملاحظه کنند و در نتیجه شاید به او روی آورده بپرسند «به ما بگو، سر آرامش و سلامتی درونی و صفای خاطر تو چیست؟»

توضیحات:

(1) - لغتی که در این جا ما آن را سلامتی ترجمه کرده‌ایم در متن انگلیسی کتاب «ECAEP» می‌باشد و همان کلمه ایست که در زبان فارسی معمولاً آن را صلح ترجمه می‌کنند. ولی همان طور که نویسنده شرح خواهد داد کلمه سلامتی بیشتر مقصود حقیقی را بیان می‌دارد و از این رو در کتاب مقدس فارسی نیز همان عبارت به کار رفته است. بدبختانه لغت سلامتی در عرف امروز زبان فارسی به معنی عدم بیماری استعمال می‌شود و حال این که معنی اصلی آن بسیار عمیق‌تر از این است. امید است که خوانندگان محترم پس از مطالعه این فصل به مفهوم حقیقی سلامتی در مسیحیت پی ببرند. مترجم

(2) - این مانند همان لغت عربی سلام است که در بسیاری از سرزمینهای افریقا و ممالک مشرق زمین موقع ملاقات بین مردم به کار می‌رود.

فصل پنجم: حلم (صبر)

در عهد جدید یونانی دو کلمه است که هر دو را می‌توان «حلم» ترجمه کرد ولی معانی آن‌ها کمی با هم فرق دارد: یکی از پایداری و استقامت سخن می‌گوید و مقصود آن این است که آدمی در مصائب و درد و رنج‌ها و در برابر مشکلات نا امید و مأیوس نشده محکم و پا برجا بایستد و از طوفان حوادث خود را نبازد و این همان کلمه‌ایست که برای «صبر» ایوب به کار رفته است: «اینک صابران را خوشحال می‌گوییم و صبر ایوب را شنیده‌اید و انجام کار خداوند را دانسته‌اید زیرا که خداوند به غایت مهربان و کریم است» (یعقوب 5: 11). (با این که عبارت «صبر ایوب» در فارسی معروف است و در این جا هم در کتاب مقدس همین کلمه صبر را به کار برده‌اند با این همه به نظر مترجم این کتاب بهتر است که فعلاً این جنبه از معنی‌های کلمه حلم را «پایداری» و «استقامت» ترجمه کنیم تا از معنی دوم آن متمایز باشد). ایوب هرچه داشت از دست داد و متحمل مصائب گوناگون و دچار انواع بیماری‌ها گردید ولی پایداری کرد و خود را نباخته مأیوس گردید و ایمان خود را به خدا از دست نداد و تا به آخر استقامت ورزید.

کلمه دوم که باز در همان باب پنجم رساله یعقوب بکار رفته است بیشتر مربوط به زمان می‌باشد. یعنی آدمی بدون این که کم حوصلگی کند و عصبانی شود صبر کند تا وقت معین هرچیز برسد؛ مثلاً دهقانی که برای حصاد صیر می‌کند می‌داند که حصاد به موقع خود آماده می‌شود و هر قدر هم زحمت به خود روا دارد محصول زودتر از موعد مقرر نخواهد رسید. «پس ای برادران تا هنگام آمدن خداوند صبر کنید، اینک دهقان انتظار می‌کشد برای محصول گران بهای زمین و برایش صبر می‌کند تا باران اولین و آخرین را بیابد. شما نیز صبر نمایید و دل‌های خود را قوی دارید...» (یعقوب 5: 7 و 8) آن چه در این فصل می‌خواهیم مورد مطالعه قرار دهیم همین کلمه دوم یعنی صبر و حوصله می‌باشد. نویسندگان عهد جدید یکی از کلمات عادی آن روز را

گرفتند و معنی آن را تغییر دادند. کلمه‌ای که ما آن را صبر ترجمه کردیم در زبان عادی یونانی عبارتی پیش پا افتاده و حتی قدری تحقیرآمیز بوده است، مثل این که مثلا بگوییم: «دنیا دار مصائب است و بشر هم ضعیف است، بالاخره آدمی باید یاد بگیرد نوعی با مشکلات و سختی‌ها بسازد.» بنابراین کلمه صبر در یونانی تقریباً معنی تسلیم و رضای قسمت و تقدیر می‌داده است ولی نویسندگان عهد جدید معنی بسیار زیباتر و دقیق‌تری به آن داده‌اند زیرا که آن را به صفتی که در سیرت خود خدا ملاحظه کرده بودند منسوب دانسته‌اند.

در عهد عتیق خدا «خدای رحیم و رؤف و کثیر احسان و وفا» مکشوف شده بود. (خروج 34: 6) در عهد عتیق یونانی عبارت عبری «دیر خشم» را به صبر یعنی همان کلمه مورد بحث ما ترجمه کرده‌اند و مقصودشان این بود که خدا قادر مطلق است و گناهکار را می‌تواند در هر لحظه نابود سازد؛ چرا این کار را نمی‌کند؟ برای این که خدا هرگز در عجله نیست؛ او با تأنی و به مرور زمان کار می‌کند و صبر می‌کند تا موعد مقرر هر چیز برسد. مثل این که امروزه مردم دائم در عجله هستند. ولی خدا دنیایی ساخته است که در آن امور به سرعت طبیعی خود پیش می‌روند و شتاب بردار نیستند. پنجاه سال طول می‌کشد تا درختی به رشد کامل خود برسد، پس اگر درخت می‌خواهید باید حاضر باشید پنجاه سال تمام صبر کنید. هر مردی پیش از این که مرد بشود باید از تمام مراحل طفولیت و جوانی بگذرد. اگر در رشد بچه‌ای تعجیل کنیم و بزور آن را بیش از آن چه که حقیقتاً می‌تواند به نمو و داریم لطمه بزرگی به او زده‌ایم. خدا در انجام دادن اراده خود برای بشر در عجله نیست. او حاضر بود که آماده شدن بنی اسرائیل جهت ورود پسرش به دنیا از ابراهیم تا یحیی تعمید دهنده یعنی دو هزار سال وقت بگیرد. در این مدت مراحل طولانی می‌گذشت که در بعضی از آن‌ها مثل این که ابداء خبری نبود و اتفاقی نمی‌افتاد.

بین عهد عتیق و عهد جدید در حدود چهارصد سال فاصله بود و با این که در این مدت اتفاقات مهمی در تاریخ روی می‌داد صدای یک نبی تازه شنیده نشد تا زمانی که یحیی تعمید دهنده ظهور کرد. ولی باز هم خدا صبر کرد و «چون زمان به کمال رسید خدا پسر خود را فرستاد» (غلاطیان 4: 4). مقصود خدا این است که انجیل به تمام جهان موعظه شد. البته اگر کلیسا مطیع می‌بود مدت‌ها قبل این عمل انجام گرفته بود. ولی هنوز انجام نشده است اما مثل این که خدا حاضر است صبر کند و حتی وقتی که نقشه‌های او به علت بی‌وفایی و سستی کلیسا از پیشرفت بازایستد کم حوصلگی از خود نشان نمی‌دهد. خدا صبر می‌کند تا حصاد برسد. فقط موقع حصاد است که ماهیت حقیقی گندم معلوم می‌گردد. در مثل کرکس‌ها (متی 13: 24-43) نوکران در عجله هستند و می‌خواهند کرکاس‌ها را از ریشه برکنند ولی ارباب داناتر است و به آن‌ها می‌گوید که تا موقع حصاد صبر کنند زیرا در آن موقع فرق بین گندم و کرکاس به خوبی معلوم می‌شود. خدا به اشخاص مهلت می‌دهد که توبه کنند و به او بازگشت نمایند، اگر نکردند در آخرت روشن خواهد شد که از روی میل و اراده خودشان بوده و تقصیر با کس دیگر نبوده است.

در این موضوع هم مثل در هر چیز دیگر عیسی مثل خدا است. در مناسبات خود با شاگردانش چقدر صبور است! اغلب اوقات آن‌ها دیر فهم و کند ذهن بوده و منظور عیسی را نمی‌فهمند؛ غالباً چنین بر می‌آید که لیاقت شاگردی او را ندارند. ولی او صبر می‌کند و حتی یهودای اسخریوطی را هم رد نمی‌کند بلکه امتیازات مخصوصی بوی اعطا می‌نماید: «... زیرا که بعضی گمان بردند که چون خریطه نزد یهودا بود عیسی وی را فرمود تا مایحتاج عید را بخرد یا آن که چیزی به فقرا بدهد...» (یوحنا 13: 29) او انواع وسایل ممکنه را به کار می‌برد تا یهودا را از راه خطرناکی که در پیش گرفته است بازگرداند ولی عاقبت طبیعت حقیقی یهودا یعنی خیانت عمده‌ای او که از روی میل و اراده شخصی بود ظاهر می‌گردد. هیچ کاری دیگر بیش از آن چه که تا به حال برای او کرده شده است نمی‌توان برای وی انجام داد. خواهیم دید که صبر یکی از آن صفاتی است که در پیروی کردن مسیح اغلب اوقات به آن احتیاج داریم.

اولا راجع به خودمان: رشد و نمو بدنهای ما محتاج به طول زمان است. همچنین رشد روحانی ما در روح القدس نیاز به زمان دارد. به ما گفته شده است که در «فیض ترقی کنیم» (دوم پطرس 3: 18). بسیاری از مسیحیان دچار این اشتباه می‌شوند که فکر می‌کنند می‌توانند هنوز شروع نکرده به مقصد و انتهای راه برسند و این مثل معروف را فراموش می‌نمایند که گفته‌اند «نزدبان پله پله». این نوع اشخاص وقتی می‌فهمند که پیشرفت آن‌ها کند انجام می‌گیرد و یا اصلا ترقی نمی‌کنند دلسرد و مأیوس می‌شوند. در زندگی جسمی خود ما هرگز احساس نمی‌کنیم که در حال رشد هستیم بلکه پس از رشد می‌بینیم که نمو کرده‌ایم. کار ما این است که با آرامی پیش رفته یاد بگیریم اراده خدا را انجام دهیم و به او فرصت بدهیم که کار خود را در ما به انجام رساند. عبارت زیبایی در عهد عتیق است به این مضمون: «پس هر که ایمان آورد تعجیل نخواهد نمود» (اشعیا 28: 16) و مقصود از آن این است که دست پاچه نمی‌شود و دچار اضطراب و هیجانات روحی نمی‌گردد. اگر تعجیل کنیم یقین است که پیشرفت ما بسیار کندتر از آن وقتی خواهد بود که حاضر هستیم برای مدت‌های طولانی صبر و شکیبایی پیشه سازیم و بگذاریم خدا به طریقی که خود می‌خواهد عمل نماید.

ثانیا راجع به اطرافیان ما پولس می‌نویسد: «... باهم جمیع مردم تحمل کنید» (اول تسالونیکیان 5: 14) زود عصبانی مشوید. باید سعی کنیم دیگران را بشناسیم و مسائل آن‌ها را بفهمیم و به شخصیت آنان پی ببریم و به ایشان فرصت بدهیم که بهترین جنبه‌های وجود خود را نشان دهند و نفس حقیقی خود را آشکار سازند. در مواقعی که آن‌ها ضعیف هستند تنها اگر ما صبور و شکیبا باشیم می‌توانیم ایشان را کمک نماییم. این موضوع مخصوصا در روابط والدین با اطفال صدق می‌کند. چه عاقل بود پولس که فرمود: «ای پدران فرزندان خود را خشمگین نسازید میادا شکسته دل شوند» (کولسیان 3: 21). غالبا والدین انتظار دارند که بچه‌هایشان عاقل‌تر و خوش رفتار تر از آن چه طبیعی اطفال است باشد و از این جهت کاسه صبرشان لبریز شده و حوصله‌شان تمام می‌شود و نسبت به ایشان عصبانی می‌شوند. ولی احتمال قوی این است که عیب‌جویی مدام اطفال را عوض این که بهتر کند بدتر می‌نماید! البته منظور این نیست که نباید هیچ نوع انضباط در خانواده وجود داشته باشد. راهنمایی اطفال و واداشتن آن‌ها در راه‌های صحیح امری است لازم. ولی اغلب اوقات بهترین علاج آن چه که به نظر خطا و اشتباه می‌آید مرور زمان و صبر و شکیبایی است. همان قدری که اعتماد و اطمینان باعث نمو شخصی می‌گردد به همان اندازه دلسردی موجب عدم رشد و نمو می‌شود. در امر بشارت و آوردن دیگران نزد مسیح مخصوصا صبر و تحمل زیاد لازم است.

پولس راجع به غلاطیان می‌گوید: «ای فرزندان من که برای شما باز درد زه دارم تا صورت مسیح در شما بسته شود» (غلاطیان 4: 19). آن نوزادی را سالم می‌گویند که ماه‌های طولانی در رحم مادرش بسته شود و سپس تولد یابد. زندگی در روح بسیار شباهت به حیات نوزاد دارد، چه مربوط به جوانانی باشد که در جامعه مسیحی تولد شده‌اند و چه مربوط به اشخاص مسن‌تری باشد که اصلا مسیحی نبوده‌اند. بعضی مسیحیان جدی هستند که سعی می‌کنند جوانان به تعجیل تصمیم بگیرند و ایمان خود را به مسیح اعلام دارند. باید دانست که نتایج این نوع تصمیمات عجولانه اغلب یأس‌آور خواهد بود. خیلی بهتر است مدت طولانی‌تری صبر کرد تا معلومات جوانان راجع به مسیح زیادتر گردد و بهتر بفهمند که معنی قبول کردن مسیح به سمت استاد و خداوند زندگی‌شان چه می‌باشد. اگر تصمیم به تدریج و از روی آرامی ولی با تمامی نیروی ذهن و اراده و قلب اتخاذ گردد احتمالا اثراتش پایدارتر خواهد بود. غیر مسیحیان نیز از این روش مستثنی نیستند. چه لطمه‌هایی که غالبا مبشرین مسیحی با تشویق اشخاص به تعمد گرفتن زودتر از موقع وارد نساخته‌اند! وقتی که «ه.ا. کریشناپالای» جوانی از طبقه نجبای هندو که بعدها شاعر بزرگ مسیحی گردید تازه به مسیحیت و انجیل علاقمند شده بود.

یکی از مرسلین مسیحی که با وی دوست بود به او پیشنهاد کرده گفت: «فکر نمی‌کنی که وقت آن رسیده است که تو تعمد بگیری؟» این سؤال برای این جوان که جهت اتخاذ چنین تصمیمی حاضر نبود، چنان ضربه‌ای بود که یک باره علاقه‌اش نسبت به مسیحیت سرد شده و حتی از تحقیق کردن هم باز ایستاد. مدت‌ها طول کشید

تا رفقای دیگر توانستند وی را دوباره به انجیل مسیح علاقمند سازند. تازه ایمانانی که زود تعمید گرفته‌اند غالباً توانسته‌اند در برابر سختی‌ها و تشنجاتی که معمولاً پس از تعمید پیش می‌آید ایستگی کنند و به راه‌های قبلی خود برگشته‌اند. برای ایجاد ایمانی قوی و عمیق در قلب، زمان لازم است. البته باید برای اشخاص روشن کرد که می‌بایستی دیر یا زود تصمیم بگیرند. ما باید به مسیح «بلی» یا «نه» بگوییم و کسانی که نمی‌توانند تصمیم به گرفتن «بلی» بگویند در حقیقت به او «نه» گفته‌اند. ولی هیچ چیز از این مشکل‌تر نیست که بدانیم در چه لحظه‌ای به اشخاص کمک کنیم که تصمیم بگیریم. فقط روح القدس است که می‌تواند تدبیر لازم را به ما عنایت فرماید تا بدانیم چه مواقعی باید ساکت باشیم و چه مواقعی باید سخن بگوییم.

در کار برای مسیح غالب اوقات بین کاشتن تخم و درویدن محصول مدت زیادی فاصله است، و اگر بخواهیم محصول را ببینیم باید حاضر باشیم تا زمان معین برای آن صبر کنیم زیرا از صبر است که بالاخره قوره حلوا می‌گردد: تاریخ گواه است که غالباً رسولان مسیحی در ممالک متفرقه در حدود سی سال کار کرده‌اند و ابتدا نتیجه‌ای از کار خود مشاهده ننموده‌اند، اما اگر با کمال وفاداری به کار خود ادامه داده و مأیوس نگردیده‌اند پس از سال‌ها نتیجه معلوم گشته است. در جنوب هندوستان میسیونری بود که در مدت سی سال کار فقط یک نفر را به سوی مسیح آورده بود و به این علت به میسیونر «ستاره تنها» معروف شده بود. پاره‌ای از اعضای آن میسیونری فکر می‌کردند که می‌بایستی آن ناحیه را گذارده به جای دیگر بروند. و از این جهت همگی به دور هم جمع شده برای هدایت به دعا پرداختند و در نتیجه تصمیم گرفتند که به امید مشاهده نتیجه تا مدتی دیگر به کار خود ادامه دهند زیرا که در ناامیدی بسی امید است. دیری نگذشت که همه چیز عوض شد. در بین طبقات عالی اجتماع موفقیتی به دست نیآورده بودند ولی ناگهان طبقات پایین و پست اجتماع به انجیل مسیح علاقمند شدند و در نتیجه در جایی که پس از سی سال فقط یک نفر به مسیح ایمان آورده بود در مدت چند سال هزاران نفر مسیحی شدند و به این وسیله یک اجتماع بزرگ مسیحی شروع گردید. اگر میسیونرها کم حوصلگی کرده در صبر شکست خورده و به جای دیگر رفته بودند ر آن ناحیه هرگز هنگام درو نمی‌رسید و کاملاً فرصت از دست می‌رفت.

«صبر تلخ است و لاکن عاقبت میوه شیرین دهد پر منفعت»

در آخر وقتی که به دنیا با تمامی شرارت‌ها و نزاع‌ها و خطرهای دائمی جنگ که در آن است نگاه می‌کنیم خود را محتاج به صبر طولانی و حوصله زیاد می‌بینیم. دلمان می‌خواهد بگوییم: «چرا خدا راجع به این وضعیت اقدامی نمی‌کند؟» حتی ممکن است شک بیاوریم که آیا واقعا خدا مسئول این دنیا هست یا نه؟ نمونه روشنی از این طرز فکر در عهد جدید در رساله دوم پطرس باب سوم یافت می‌شود. مسیحیان اولیه تصور کرده بودند که عیسی به زودی بر می‌گردد و بر دنیا حکومت می‌کند ولی وقتی که نیامد جنبه افراط را رها کرده راه تفریط را پیموده گفتند: «پس وعده بازگشت او چطور شد؟ زیرا که از وقتی که رهبران کلیساها به خواب موت رفته‌اند در وضع امور تغییری نکرده و همه چیز همان طور که از آغاز خلقت بوده است ادامه دارد.» پطرس این موضوع را به دو طریق جواب می‌دهد اول این که نظر خدا نسبت به زمان با ما فرق دارد (لیکن ای حبیبان این یک چیز از شما مخفی نماند که یک روز نزد خدا چون هزار سال است و هزار سال چون یک روز) (دوم پطرس 3: 8) از نظر خدا هزار سال مثل یک روز است و ما نیز باید کوشش کنیم و یاد بگیریم که به زمان و به تاریخ از دریچه چشم خدا نگاه کنیم حتی اگر به صدسال گذشته نظر کنیم آیا نمونه‌های بارزی از کار مسیح را در دنیا نخواهیم دید؟ از جمله القای برده فروش، کسب آزادی‌های بیشتری برای ملل و طبقات مختلف از دیاد مهربانی بیشتری بین مردم جهت یکدیگر، توسعه انجیل در سراسر عالم و غیره. و اگر امروز نیز به اطراف خود نگاه کنیم نه فقط شرارت می‌بینیم بلکه آثاری نیز مشاهده خواهیم کرد که نشان می‌دهد او هنوز هم در کار می‌باشد.

دوم این که اگر خدا به فوریت برای داوری نمی‌آید برای این است که می‌خواهد شریران فرصت توبه داشته باشند. «خداوند در وعده خود تأخیر نمی‌نماید چنان که برخی تأخیر می‌پندارند بلکه بر شما تحمل می‌نماید چون

نمی‌خواهد که کسی هلاک گردد بلکه همه به توبه گرایند.» (دوم پطرس 3: 9) خدا صبر می‌کند تا به وسیله کلیسا انجیل به همه ملل موعظه شود. این است وظیفه ما. ما نمی‌دانیم که آیا مسیح پس از ده سال می‌آید یا بعد از هزار سال و یا پس از ده هزار سال، دانستن این موضوع کار ما نیست. وظیفه ما این است که با بردباری صبر کنیم که خدا به موقع خود عمل نماید و ضمناً به کاری که او ما را بر آن گماشته است مشغول باشیم، یعنی وظیفه مهم شناساندن مسیح در همه جا به همه کس صبر و حلم و بردباری را چگونه یاد بگیریم؟ اولاً به وسیله نگاه کردن به عیسی مسیح. او هرگز در عجله نبود. چندین بار گفت: «ساعت من هنوز نرسیده است.» او می‌دانست که خودش نمی‌تواند پیغام خود را به عموم مردم در سرتاسر دنیا برساند و به این راضی بود که در کشور کوچک فلسطین زندگی کند و هر روز همانقدر کاری که برایش می‌رسد انجام دهد و نتیجه کار خود را واگذارد تا به موقع خود معلوم گردد. ثانیاً پولس می‌فرماید که حلم و صبر رابطه نزدیکی با محبت دارد. «محبت حلیم و مهربان است، محبت حسد نمی‌برد، محبت کبر و غرور ندارد..... در همه چیز صبر می‌کند و همه را باور می‌نماید....» (اول قرنتیان 13: 4 و 7) یقیناً این نظر صحیح است.

اگر خدا را محبت می‌کنیم باید حاضر باشیم به او اطمینان داشته باشیم و بگذاریم به روش خود کار کند و خودمان را جلو میندازیم و از اراده او سبقت نگیریم. اگر نسبت به دیگران محبت داریم در قضاوت کردن آن‌ها عجله و خشونت نشان نمی‌دهیم. وقتی که نامهربان هستند و یا در برابر محبت‌های ما سردی نشان داده بی‌اعتنایی می‌کنند ما نسبت به ایشان بردبار خواهیم بود. حاضر خواهیم بود صبر کنیم تا آن روزی که محبت ما برای آن‌ها که همان محبت خدا باشد که به وسیله ما برای آن‌ها ابراز می‌شود بتواند اثر خود را بنماید و ایشان را به محبت بازگرداند. کم کم دارد برای ما روشن می‌شود که تمام صفات مختلفه مسیحی به یکدیگر مربوط می‌باشند. صبر از محبت سرچشمه می‌گیرد. مرد کم حوصله و بی‌صبر آرامش و سلامتی درونی نخواهد داشت. نتیجه بردباری و صبر طولانی خوشی است یعنی آن خوشی که به ما دست می‌دهد وقتی که خدا اجازه می‌دهد که ما هنگام درو را که مدت‌ها برای آن صبر کرده بودیم و اگر حاضر نبودیم برای موقع موعود آن صبر کنیم هرگز آن زمان فرا نمی‌رسید مشاهده نماییم.

فصل ششم: مهربانی

محبت به وسایل مختلفی بروز می‌کند؛ یکی از آن وسایل مهربانی است چنان که در رساله اول قرنتیان 13: 4 مکتوب است: «محبت حلیم و مهربان است.» و نیز در رساله دوم قرنتیان 6: 6 می‌فرماید: «در طهارت، در معرفت، در حلم، در مهربانی، در روح القدس، در محبت بی‌ریا...» همه کس از مفهوم عمومی و معنی معمولی کلمه مهربانی اطلاع دارد. مثلاً ما می‌دانیم مقصود از مهربان بودن نسبت به سگ و یا گربه چیست و مهربانی نسبت به حیوانات جزو مهمی از وظایف و اخلاق مسیحی است. ولی آیا این کلمه در عهد جدید دارای معنی عمیق‌تری می‌باشد که معلوم شود چرا در جزو صفات مخصوص مسیحی به شمار آمده است؟ شاید آیه 35 از باب ششم انجیل لوقا در فهم این موضوع کمک مؤثری به ما بنماید. در این جا مهربانی جزو صفات خود خدا به شمار آمده است. «...چون که او با نا سپاسان و بدکاران مهربان است.»

مهربان بودن نسبت به دوستان و اعضای خانواده خودمان امری طبیعی است. به کسانی که مستحق مهربانی هستند مهربانی کردن آسان است. به موجودات ضعیف نیز مهربانی کردن مثلاً گربه غریبی را به منزل راه دادن و او را پهلوی بخاری نشانیدن مشکل نیست. ولی آیه بالا درباره مهربانی کردن به کسانی که مستحق آن

نیستند و حتی بر عکس سزاوار خشونت و سردی می‌باشند سخن می‌گویند. این آیه قسمتی از موعظه معروف «سرکوه» مسیح می‌باشد که از انجیل لوقا اخذ شده است ولی اگر شرح «موعظه سرکوه» را در انجیل متی مطالعه کنیم خواهیم دید که همین موضوع را در آن جا واضح‌تر بیان کرده است: «زیرا که آفتاب خود را بر بدان و نیکان طالع می‌سازد و باران بر عادلان و ظالمان می‌باراند...» (متی 5: 45) بنابراین این در حقیقت خداوند ما می‌فرماید که اگر پدر آسمانی چنین است شما نیز باید هم چنین باشید. در این جا از آن چه در فصل پیش گفتیم یک قدم جلوتر رفته‌ایم. در دوران «عهد عتیق» مردم یاد گرفته بودند که خدا دیر غضب و کثیر الاحسان است و گناهکار را فوراً تنبیه نکرده نابود نمی‌سازد. فهمیده بودند که او حلیم و صبور است و غضب خود را نگاه می‌دارد.

اکنون چیز دیگری می‌شنویم و آن این که خدا نه فقط گناهکار را نمی‌کشد بلکه با مهربانی با او رفتار می‌نماید و تمامی نیکویی‌های زمین را به وی می‌بخشد و به قول اعمال رسولان 14: 17 «دل‌های وی را از خوراک و شادی پر می‌سازد.» البته همیشه این امکان وجود دارد که مردم نفهمند که بخشنده تمام نیکویی‌ها خدا است. پولس در رساله به رومیان 1: 21 از مردم نفهمی که «... او را چون خدا تمجید و شکر نکردند» شکایت می‌کند. (تشابه فکر در رومیان 1: 21 و انجیل لوقا 6: 35 مذکوره در فوق قابل ملاحظه است). ولی اغلب اشخاص ساده به توجه خدا نسبت به خود معترف می‌باشند. مثلاً اگر از یک نفر دهاتی ساده در هندوستان سؤال کنید کیست که باران را به ما می‌دهد بیشتر احتمال دارد به سوی آسمان اشاره کند و اسم خدای یکتای بزرگ را به زبان بیاورد تا این که به سوی معابد خدایان کوچک و ارباب انواع نظر نماید، هر چند معلومات او از خدای یکتا بسیار کم باشد و تصور کند که از او بسیار دور است. اکنون که به وسیله علم به اصطلاح به علل طبیعی خیلی از چیزها پی برده‌ایم بسیاری از مردم مشکل می‌دانند یک چنین ایمان ساده‌ای را به خدا حفظ کنند و وی را بخشنده همه نیکویی‌ها بدانند. ولی با وجود همه این‌ها واضح است که ما نمی‌توانیم نقشه‌های خود را برای بهتر کردن زندگی و تأمین سلامتی بیشتر عملی سازیم مگر این که فقط از چیزهای نیکویی که خدا در دنیا نهاده است استفاده برده آن‌ها را به کار بریم. ما هنوز متکی به خدا و به مهربانی او در اداره دنیا می‌باشیم.

ولی کتاب مقدس به قدر ما توجه به امور مربوطه به بدن آدمی ندارد. روح انسان بسیار مهم‌تر است و بهبود روحانی وی بسته به این است که با خدا رابطه صحیح داشته باشد. از این جهت است که پولس دو بار عبارت مورد مطالعه ما را به کار می‌برد و بدان وسیله نشان می‌دهد که چگونه خدا سعی می‌کند فرزندان خود را که از او منحرف و گمراه شده‌اند با آرامی و نوازش و محبت به سوی خود باز گرداند. «یا آن که دولت مهربانی و صبر و حلم او را ناچیز می‌شماری و نمی‌دانی که مهربانی خدا تو را به توبه می‌کشد؟» رومیان 2: 4 مردم را نمی‌توان با ترس و تهدید اصلاح کرد. ممکن است به وسیله مجازات مردم را ترسانید ولی نمی‌توان آن‌ها را با تنبیه از کرده خود پشیمان ساخت. هرچه بیشتر مردم گناه کردند خدا بیشتر مهربانی و محبت خود را ابراز داشت تا این که بالاخره او پسر خود را داد تا آخرین راه و تنها وسیله‌ای باشد که بشر به سوی او بازگشت نماید. باز عبارت مورد مطالعه خود را در رساله به تیطس می‌یابیم. وقتی که «ما بی‌فهم و نافرمان‌بردا و گمراه و بنده انواع شهوات و لذات بوده در خبث و حسد به سر می‌بردیم که لایق نفرت بودیم و بر یکدیگر بغض می‌داشتیم» و آن وقت «مهربانی (1) و لطف نجات دهنده ما خدا ظاهر شد.» (تیطس 3: 4)

اظهار ملاحظت پدر نسبت به پسر بزرگتر در مثل معروف پسر گمشده بهترین تشریح نظریه خدا درباره مهربانی می‌باشد. برادر بزرگتر از آن پسرهای از خود راضی و تندخو بود. به قدری در خوبی‌های خود غرق بود که ابدان نمی‌توانست نسبت به برادری که در زحمت افتاده بود ذره‌ای مهربانی احساس کند. ولی پدرش «بیرون آمده به او التماس نمود.» این کلمه بسیار قابل ملاحظه است. پدران در زمان عیسی معمولاً به فرزندان خود دستور می‌دادند ولی این پدر به پسرش حکم نمی‌کند: «زودباش فوراً بیا تو» بلکه بر عکس می‌گوید: «خواهشمندم بیا تو، مهمانی ما بدون حضورت رونق و صفایی نخواهد داشت» و آن وقت با کلماتی

که حاکی از یک دنیا لطف و مهربانی است اضافه می‌کند: «ای فرزند تو همیشه با من هستی و آن چه از آن من است مال توست» (لوقا 15: 11) ما نمی‌دانیم که آیا بالاخره میل پدر اجرا شد یا نه زیرا مثل در این جا خاتمه می‌یابد ولی آن چه قابل ملاحظه است این است که پولس عینا همان کلمه را به کار می‌برد: «پس برای مسیح ایچی هستیم که گویا خدا به زبان ما التماس (2) می‌کند؛ پس به خاطر مسیح استدعا می‌کنیم که با خدا مصالحه کنید.» (دوم قرنتیان 5: 20)

خدا از ما التماس می‌کند! او نمی‌گوید «بهتر است بیایي منزل و گرنه برایت بد می‌شود.» بلکه می‌گوید: «خواهشمندم به منزل بیا زیرا که مهمانی بدون تو ناقص خواهد بود.» این تصویری که از مهربانی خدا به دست داریم چگونگی آن نوع مهربانی را که در صورتی که بخواهیم حقیقتا مسیح را پیروی کنیم باید از ما ابراز شود روشن می‌سازد. باید از سر نو راجع به مسأله مهربانی نسبت به بدکاران و ناسپاسان به تفکر بپردازیم. معمولا در برابر آزاری که کسی به ما می‌رساند ما چه عکس‌العملی نشان می‌دهیم؟ چهار نوع عکس‌العمل به درجات مختلف می‌توانیم از خود بروز دهیم: نوع اول طریق سهل و ساده است که در برابر هر اذیتی که به ما شده است به شدیدترین وضعی انتقام بکشیم. نمونه بارزی از این طریقه در عهد عتیق وجود دارد یعنی وقتی که لمک یکی از ریش سفیدان و حشیانه فریاد می‌زند: «مردی را کشتم به سبب جراحت خود و جوانی را به سبب ضرب خویش اگر برای قائن هفت چندان انتقام گرفته شود هر آینه برای لمک هفتاد و هفت چندان» (پیدایش 4: 23 و 24) درجه دوم طریقه «چشم به عوض چشم و دندان به عوض دندان و دست به عوض دست و پا به عوض پا» می‌باشد (خروج 21: 21 - 24). این است روش معمولی اجرای عدالت بشری. شخص باید مکافات عمل خود را ببیند. در قوانین دادگستری امروزه آزار بدنی را با آزار بدنی جبران نمی‌کنیم ولی سعی می‌شود که حتی‌المقدور جنایت و مکافات با هم مساوی باشد. و البته اگر این را با طریقه اول یعنی انتقام بی‌حد و حصر مقایسه کنیم خواهیم دید که تا چه درجه پیشرفت در این امر نصیب بشریت شده است - تنها اجرای قوانین است که در جوامع متمدن زندگی را میسر می‌سازد. حتی مسیحیان بعضی اوقات مجبور می‌شوند اجرای قوانین را بخواهند نه برای این که با شخص مجرم و خاطی دشمنی دارند و از او متنفر و عصبانی می‌باشند بلکه به جهت این که ممکن است برای خود آن شخص و برای دیگران بهتر باشد که جزای عمل خود را ببیند.

درجه سوم این است که به عوض بدی که مردم به ما می‌کنند بدی نکنیم و با صبر و بردباری متحمل آزارهای ایشان شده در صدد انتقام بر نیاییم. انجام این عمل بسیار دشوار است. آرزوی دفاع از خود و میل به پس زدن در همه ما بسیار عمیق و قوی می‌باشد. «فلانی مرا اذیت کرده است حالا بگذار او هم به نوبه خود اذیت بشود.» این است طرز تفکر ما. بیاد آوردن این مطلب که ما سرمشق بسیار عالی‌تری داریم که باید از آن پیروی نماییم همیشه آسان نیست: «چون او را دشنام می‌دادند دشنام پس نمی‌داد و چون عذاب می‌کشید تهدید نمی‌نمود بلکه خویشتن را به داور عادل تسلیم کرد» (اول پطرس 2: 23) ولی هنوز درجه عالی‌تری هست که اگر حقیقتا بخواهیم فرزندان خدا باشیم باید به آن برسیم. اگر بتوانیم به دیگران بدی کنیم و نکنیم کار بسیار خوبی کرده‌ایم ولی بسیار نیکوتر است که در عوض بدی که دیگران به ما کرده‌اند هر قدر در قوه داریم نسبت به آنان نیکویی کنیم. کمتر اتفاق می‌افتد که این طرز عمل را در دیگران مشاهده کنیم و معمولا خود ما نیز بدین نحو عمل نماییم. ولی وقتی روح القدس در کار باشد این نوع عمل اتفاق می‌افتد. در زمان انقلاب امریکا در آن کشور یک نفر مسیحی ساده‌ای بود به نام پیتر میلر (3) که داستان بسیار زیبایی راجع به او نقل می‌کنند.

پیتر میلر که مرد بسیار خوبی بود فقط یک دشمن داشت. این دشمن به حدی از پیتر میلر بدش می‌آمد که حتی روزی از روی تحقیر آب دهان به صورت وی انداخت. میلر با کمال بردباری و تحمل زیر بار این توهین رفت و هیچ نگفت و اصلا در صدد انتقام بر نیامد. بعدها وقتی که جنگ با بریتانیا در گرفت دشمن میلر از انگلیسها طرفداری کرد و بنا به قولی برای آن‌ها جاسوسی می‌نمود ولی او را دستگیر کرده محکوم کردند که به دار آویخته شود. میلر وقتی این را شنید پیش ژنرال واشینگتن رفت و از او استدعای عفو مجرم را نمود.

واشینگتن در جواب تقاضای او گفت «مخصوصاً در این طور مواقع باید با جاسوسان و خائنان به شدت هرچه تمام‌تر رفتار شود و اگر نه با کمال میل دوست تو را آزاد می‌کردم.» میلر جواب داد: «دوست؛ او تنها دشمنی است که من دارم.» این موضوع به قدری در واشینگتن اثر کرد که عفو نامه را امضا کرده به میلر داد و داشتند دشمنش را به دار می‌زدند که به موقع رسیده وی را نجات داد.

لازمهٔ مهربانی این است که وقتی که از جانب کسی به ما آزاری رسیده و رابطه ما با آن کس کدر شده است خودمان پیش‌قدم بشویم و موضوع را درست کنیم و البته این کار مشکل است؛ به عوض این ما معمولاً می‌گوییم: «خطا از اوست و او اول باید بیاید عذر خواهی کند.» از طرف دیگر او نیز ممکن است دلایل کافی برای خود داشته باشد که عذر خواهی را لازم نداند و از این جهت احتمال دارد اتفاق می‌افتد که هیچ کدام از طرفین پیش قدم نمی‌شوند و وضع نامطلوب و کدورت بار بین آن‌ها برای همیشه باقی خواهد ماند. اگر تصمیم گرفتیم که قدم اول را برداریم باید حاضر باشیم همان طور که خدا به ما نشان داده است تمام راه را برویم و کار را نیمه کاره نگذاریم. زمانی دانشجویی را می‌شناختم که با یک نفر قهر بود و عقیده داشت که طرف بدون علت به او اذیت زیاد رسانیده است؛ با اشکال زیاد وی را متقاعد ساختم که باید برود و با آن شخص صحبت کرده آشتی نماید. ولی وقتی پرسیدم به او چه خواهی گفت او جواب داد «البته خطای او را به او گوشزد خواهم کرد و به او خواهم گفتم که به نظر من چقدر در اشتباه است.» این نیست معنی مهربانی در مسیحیت. سر مشق ما خداست و ما خوانده شده‌ایم که از او که قدم اول را برداشت و در عیسای مسیح به سوی ما آمده است و در عوض این که فهرست مفصلی از خطایا و گناهان ما در دست داشته باشد التماس می‌کند که با او مصالحه نمایم پیروی کنیم.

در این راه نیز مانند هر راه دیگر باید برای شکست و به نتیجه نرسیدن مساعی خود آماده باشیم. اگر می‌توانستیم مطمئن باشیم که به کسانی که نزدیک می‌شویم آن‌ها هم روی خوش به ما نشان خواهند داد و از خطای خود معذرت خواهند خواست مطابق قواعد مهربانی عمل کردن کار آسانی بود. ولی رسم دنیا چنین نیست. هر چه مسیح توانست برای یهودای اسخریوطی کرد ولی او از شرارت خود دست بر نداشت. با تمام مهربانی‌هایی که خدا به مردم می‌کند باز هم آن‌ها شکرگزاری نمی‌کنند و بسیاری حق ناشناس و پرتوقع می‌مانند. پس ما باید چه کنیم؟ با شخصی که به ما خطا کرده و نه فقط از خطای خود متأسف نیست و پوزش نمی‌خواهد بلکه به اذیت و آزار ما ادامه می‌دهد چه کنیم؟ جوابی که انجیل می‌دهد خیلی ساده و روشن است: ما باید او را «هفتاد هفت مرتبه» ببخشیم (متی 18: 22) یعنی میل ما به بخشیدن نباید حد و حصری داشته باشد. از مهربانی کردن نباید خسته بشویم. نمونه ما خداست که هرگز از مهربانی کردن نسبت به ما خسته نمی‌شود.

اکنون شاید بتوانیم به معنی بعضی از گفتارهای سخت خداوند پی ببریم. «و هرگاه خود را نیز بدو واگذار» و نیز باز می‌فرماید «و هرگاه کسی تو را برای یک میل مجبور سازد دو میل همراه او برو.» (متی 5: 40 – 41) احتمال ندارد که هیچ کدام از این‌ها عیناً به سر ما بیاید ولی معنی سخنان خداوندمان کاملاً روشن است یعنی در رفتار با مردم نه فقط باید آن چه که مردم از ما انتظار دارند به عمل آوریم بلکه قدری بیشتر نیز. به وسیله یک خدمت اضافی که طرف نه ادعای آن را داشت و نه انتظار آن را ممکن است بتواند دل او را بدست بیاورد. عبارت مورد بحث ما یعنی «مهربانی» در یک جای غیر منتظره دیگر نیز در عهد جدید یافت می‌شود. «یوغ من خفیف است و بار من سبک.» (متی 11: 30) عبارت خفیف در زبان یونانی همان کلمه «مهربانی» ماست. هم اکنون راجع به توقعات بسیار دشواری که مسیح از ما دارد و اشکالاتی که ما در برآوردن آن‌ها داریم گفتگو می‌کردیم. پس چگونه می‌توانیم بگوییم «یوغ او خفیف است.» عبارت یونانی را ممکن است «مناسب بودن» و یا «چیزی به کسی آمدن یا «خوردن» ترجمه کرد و مقصود یوغی است که به گردن گاو می‌خورد و پوست او را نمی‌خراشد و آزار نمی‌رساند. اگر یوغ او را بر خود گیریم خواهیم دید چنان به ما می‌خورد که گویا عیناً برای ما ساخته شده است و درست به طبیعت واقعی آدمی از نظرگاه مسیح جور می‌آید یعنی آن طبیعت حقیقی که خدا می‌خواهد همگی ما را به آن باز گرداند. آیا در حقیقت ندایی از

اعماق قلب ما نمی‌گوید که روش مسیح با این که بسیار برایمان دشوار است همان روشی است که واقعا میل داریم مطابق آن زندگی کنیم؟ شاید در صورتی که یوغ مهربان او را قبول کنیم آن چه را که سامویل را در مورد (4) در باره صلیب گفت در حق ما نیز صدق کند: «کسی که از روی میل و با کمال متانت و آرامش و زرنگی صلیب مسیح را حمل کند خواهد دید که بار آن بدوش او حکم باری است که بال برای پرنده و بادبان جهت کشتی دارد.»

توضیحات:

(1) - یکی از ترجمه‌های اخیر معروف به V.S.R این عبارت را در این جا «خوبی» ترجمه کرده است.

(2) - در ترجمه فارسی عهد جدید این کلمه اشتباها «و عظم» ترجمه شده است.

(3) - PETER MILLER

(4) -

فصل هشتم: ایمان (امانت)

کلمه یونانی که در ترجمه اخیر کتاب مقدس (1) در آیه مورد بحث ما «امانت» ترجمه شده است باید در بسیاری از جاهای دیگر «ایمان» ترجمه بشود. ولی در این جا اکثر ترجمه‌های جدید «امانت» ترجمه کرده‌اند و تقریباً می‌توان یقین داشت که درست کاری کرده‌اند. حیات مسیحی و زندگی مسیحی با ایمان شروع می‌شود ولی در باب‌های اولیه رساله مورد نظر ما (غلاطیان) پولس به تفصیل راجع به ایمان سخن گفته است و اکنون می‌خواهد درباره اثرات فعالیت روح در سیرت مسیحی و تجلیات آن صحبت نماید. این است که در این جا دیگر احتیاجی ندارد که به عقب برگردد و باز راجع به ایمان به همان معنی که شرح داده است توضیحاتی بدهد. اکنون پولس قصد ندارد که درباره شخصی که به خدا اطمینان دارد صحبت نماید بلکه می‌خواهد درباره شخصی که می‌توان به او اطمینان کرد سخن بگوید: این است معنی امانت. اگر از ما خواسته شده است که به این صفت پسندیده متصف گردیم برای این است که با فرا گرفتن آن همانند خود خدا خواهیم شد. در کتاب مقدس مکرراً خدا خدای امین نامیده شده است. یعنی خدایی که مردم می‌توانند به او اطمینان داشته باشند از این رو که او پاک و حقیقی است. پولس می‌فرماید: «امین است دعوت کننده شما که این را هم خواهد کرد.» (اول تسالونیکیان 5: 24) و باز می‌فرماید: «.... اما خدا امین است که نمی‌گذارد شما فوق طاقت خود آزموده شوید» (اول قرنتیان 10: 13).

این نظریه راجع به خدا در سر تا سر عهد عتیق و عهد جدید یافت می‌شود. خدا امین است به این معنی که نسبت به خود حقیقی است. متغیر نیست و رنگ به رنگ نمی‌شود و اصولی که بر روی آنها کار می‌کند ثابت و عوض نشدنی است. خدا تغییر ناپذیر است. «اگر بی‌ایمان شوی او امین می‌ماند زیرا خود را انکار نمی‌تواند نمود.» (دوم تیموتائوس 2: 13). خدا امین است به این معنی که نسبت به کلام و قول خود وفادار و حقیقی است. اگر قولی داده است می‌توان اطمینان داشت که نسبت به آن وفادار خواهد ماند. وقتی که بنی اسرائیل به تاریخ گذشته خود نظر کردند حقیقت این موضوع را دریافتند: «و از جمیع سخنان نیکویی که خداوند به خاندان اسرائیل گفته بود سخنی بر زمین نیافتاد بلکه همه واقع شد.» (یوشع 21: 45). خدا امین است به این معنی که نسبت به قوم خود وفادار و حقیقی است. کسانی را که او برگزیده است هرگز فراموش نکرده از دست نخواهد

داد. او گفته است: تو را هرگز رها نکنم و تو را ترک نخواهم نمود، بنابراین ما می‌توانیم با دلیری تمام بگوییم: خداوند مدد کننده من است و ترسان نخواهم بود. انسان به من چه می‌کند؟» (عبرانیان 13: 5 و 6) از این رو که خدا حقیقی است انسان می‌تواند به او اطمینان کند. بهترین نمونه این نوع اطمینان ابراهیم است. خدا به او وعده داده بود که در پیری پسر وی خواهد یافت. تمام آثار و علائم بر خلاف امکان وقوع این امر بود. ولی ابراهیم «یقین دانست که خدا به وفای وعده خود قادر است.» (رومیان 4: 21).

سارا همسر ابراهیم نیز «وعده دهنده را امین دانست» (عبرانیان 11: 11) و از این رو به وسیله ایمان انجام وعده‌ای که به او داده شده بود را ملاحظه نمود. دلیل ابراهیم چه بود؟ هیچ دلیلی به جز وعده خدا نداشت ولی برای او همان کافی بود. او ایمان آورد و به موقع خود ثابت کرد که سر وعده خود می‌ایستد و قولش را نگاه می‌دارد و در نتیجه اسحاق متولد شد و وعده انجام پذیرفت. خدا وجودی است که ما می‌توانیم به او اطمینان داشته باشیم. در اثر فعالیت روح القدس در وجودمان نباید روز به روز اشخاص قابل اطمینان‌تری بگردیم. خدا بایستی بتواند به ما اطمینان کند که کاری را که به ما سپرده است با کمال امانت انجام می‌دهیم. دیگران باید بتوانند به ما اطمینان نمایند که سر قول خود می‌ایستیم و با جدیت کار می‌کنیم و در هر چیز قابل اعتماد می‌باشیم. از صفت امانت غالباً در عهد جدید سخن گفته شده است. «از وکلا پرسیده می‌شود که هر یکی امین باشد» (ترجمه اخیر... «هریکی قابل اعتماد باشد») (قرننتیان 4: 2). گفته نشده است که وکیل یا ناظر باید ز رنگ و همیشه در امور موفق باشد بلکه گفته شده است که باید امین باشد.

اگر قرار باشد کسی را برای اداره امور شخصی خود استخدام کنید چگونه شخصی را انتخاب خواهید نمود؟ یقیناً شخصی را استخدام می‌کنید که بتوانید به او اطمینان داشته باشید که هر چه به او می‌گویید عمل خواهد نمود و در عوض این که در پی سودجویی شخصی برود بیشتر مراقب منافع ارباب خود باشد در مثل قنطارها آن دونفر غلامی که پول از آقای خود دریافت کرده بودند و در غیاب او با تدبیر به مصرف رسانیده بودند هر دو مورد تحسین و تمجید قرار گرفته بودند از این جهت که امین بودند. هر یک هر چه توانسته بود کرده بود. هر یک هر چه که به نام ارباب خود منفعت نموده بود از روی امانت به وی برگردانید. بنابراین این هر دو به این طور مورد تمجید قرار گرفتند: «آفرین ای غلام نیک متدین بر چیزهای اندک امین بودی تو را بر چیزهای بسیار خواهم گماشت، به شادی خداوند خود داخل شو» (متی 25: 21). وقتی که خداوند می‌خواهد شاگردان خود را از خطر بی‌اعتنایی و لابلالیگری بر حذر دارد نیز همین عبارت را به کار می‌برد: «پس آن غلام امین و دانا کیست که آقايش او را بر اهل خانه خود بگمارد تا ایشان را در وقت معین خوراک دهد؟» (متی 24: 45).

اگر در دنیا به اطراف و جوانب خود نظر کنیم خواهیم دید که تعالیم عهد جدید تا چه اندازه نسبت به حیات و زندگی واقعیت دارد. مردم چگونه اشخاصی را می‌خواهند استخدام کنند؟ اولین سؤالی که ممکن است راجع به شخصی بکنند ممکن است این باشد «آیا او ز رنگ و هوشیار است؟» ولی سؤال دوم و بسیار مهم‌تری که خواهند پرسید این خواهد بود «آیا می‌توانیم به او اعتماد و اطمینان داشته باشیم؟» برای همه ما شاید زمانی اتفاق افتاده باشد شنیده باشیم که رئیس یک سازمان بزرگ تجارتي از یکی از کارمندان خود این طور تعریف نماید: «در حقیقت من در این جا کاره‌ای نیستم. تمام کارهای مهم را فلانی انجام می‌دهد، همیشه سر وقت سرکارش حاضر است، در همه اوقات از جریان کلیه امور با خیر است. هیچ وقت در فکر خود نیست بلکه همیشه به فکر منافع بنگاه است، هرگز لازم نیست مراقب او باشید که ببینید کار می‌کند یا نه، ممکن نیست اسرار مؤسسه را به کسی بگوید. راستش را بخواهید من نمی‌دانم بدون او چه خواهیم کرد.» خوشبختانه بسیاری از این نوع اشخاص در دنیا هستند، و باید بتوان مسلم گرفت که اگر شخصی مسیحی است تمام این چیزها در باره او صدق خواهد کرد.

بسیاری از مسیحیان هستند که تمام صفات بالا در حقشون صدق می‌کند و اگر چنین نبود کلیسا از مدت‌ها قبل نابود شده بود. ادامه کلیسا چگونه است؟ در هر قرنی عده معدودی مسیحیان برجسته وجود دارد که نامشان در تاریخ ضبط می‌گردد ولی بسیار مهم‌تر از این عده آن عده بی‌شماری هستند که کسی هرگز اسم ایشان را هم نمی‌شنود — کسانی که با کمال وفاداری و در عین آرامش و بی‌سرو صدا به خدمت خدا مشغول بوده نه یأس به خود راه می‌دهند و نه انتظار اجر می‌کشند. هر روز یکشنبه کشیش در کلیسا برای برگزاری پرستش آماده است، بعضی اوقا عده زیادی به کلیسا می‌آیند و بعضی اوقات عده کمی و گاهی هم هیچ کس نمی‌آید ولی کشیش همیشه آن جاست گاهی اوقات اشخاص دیگری را نیز که سالیان دراز با وفاداری کلیسا را خدمت می‌نمایند فراموش می‌کنیم یعنی خادمین کلیسا که نظافت محوطه و خود عمارت کلیسا را بر عهده دارند و مسئولین ارگ کلیسا که مرتب برای نواختن در پرستش‌ها آماده‌اند و اعضای دسته‌های سراینندگان که هر هفته مرتب برای سرایش سرودها حاضر می‌شوند. به وسیله این نوع اشخاص است که حیات کلیسا ادامه یافته پیش می‌رود. این اشخاص گاهی سالیان درازی را به خدمت می‌گذرانند بدون این که هیچ واقعه مخصوصی اتفاق بی‌افتد ولی می‌دانند که خدا امین است و امانت اشخاص را جهت مقاصد عظیم و نقشه‌های بزرگ خود برای دنیا به کار می‌برد.

علاوه بر وفاداری و امانت نسبت به کلیسا امانت یک نفر مسیحی به طریق عمده دیگر نیز باید مشهود بگردد: اولاً باید بتوانیم در تمام مواقع زندگی چه در غم و چه در شادی، چه در سختی و چه در راحتی بدون این که یأس و اندوه و یا غرور به خود راه دهیم با آرامش و طمأنینه زندگی نماییم. زندگی دارای نشیب و فراز است و غیر ممکن است ایام حیات همیشه به خوشی و راحتی بگذرد. بدون شک برای هرکس مواقع غم و اندوه و درد و رنج فرا می‌رسد. اگر یاد گرفته باشیم که خدا امین است و امانت وی چون صخره قوی می‌باشد خواهیم توانست به او اطمینان کنیم و وفاداری و امانت ما نسبت به او در حقیقت عکس العمل امانت وی نسبت به ما خواهد بود. ثانیاً باید نسبت به وظیفه نامریی خود یعنی داشتن رازگهان (2) که عبارت از دعای شخصی و مطالعه کتاب مقدس است مرتب امین و وفادار باشیم. چرا مسیحیت آن نیروی روحانی که باید در دنیای امروز داشته باشد ندارد؟ نقطه ضعف و علت شکست در کجاست؟ به طور حتم یکی از نقاط ضعف و موارد شکست مسیحیت را باید در خانواده‌ها و زندگی افراد مسیحی جستجو کرد. امانت و وفاداری نسبت به این موضوع ساده باید بسیار سهل و آسان باشد ولی همگی از روی تجربه به خوبی می‌دانیم که عمل کردن به آن تا چه اندازه مشکل است. اکثریت آنهایی که خود را مسیحی می‌نامند در حقیقت هرگز دعا نمی‌کنند.

عده بسیار کمی حتی روزی ده دقیقه هم وقت خود را صرف خدا نمی‌نمایند. آن وقت متحیریم که چرا در مسیحیت و زندگی مسیحی ترقی نمی‌کنیم و در واقع تجربه از خود ضعف نشان می‌دهیم. تا در این موضوع امین و وفادار نباشیم نمی‌توانیم در سایر صفاتی که زندگی مسیحی را تشکیل می‌دهد حتی شروع به پیشرفت نماییم. ثالثاً باید در خدمات روزانه خود امین و وفادار باشیم. باید آن نوع اشخاصی باشیم که دیگران در جق ما بگویند: «به فلان کس می‌شود اعتماد کرد، می‌توان همیشه به او اطمینان داشت، او همیشه مسئولیتی را که به وی سپرده شده است انجام داده کار خود را نکرده رها نمی‌کند و شما را سرگردان نمی‌گذارد.» این موضوعات باید در زندگی روزانه چه در سر کار و چه در خانواده در حق ما صدق بکند. مخصوصاً باید در خدمات کلیسایی ما که برای مسیح می‌کنیم صدق بنمایند. برای مثال فقط یک مطلب را از مطالب زیاد ذکر می‌کنیم: ما باید آن نوع اشخاصی باشیم که دیگران بتوانند آزادانه و با کمال راحتی با ما درد دل نمایند و بدانند که هر چه به ما می‌گویند نزد ما خواهد ماند. حیرت‌انگیز است که چقدر کم اشخاص می‌توانند سر دیگران را نزد خود نگاه دارند. مسیحیان و حتی کشیشان اغلب اوقات در این وظیفه آشکار و نسبتاً آسان شکست می‌خورند. برای کسانی که می‌خواهند خادمین خوبی برای آقای خود باشند اولین قانون این است که بتوانند همه چیز را از همه کس بشنوند و هیچ نگویند. از آن چه تا به حال گفته‌ایم ممکن است چنین به نظر برسد که امانت یکی از صفات خشک و خسته کننده است.

آدمی بدون این که نتیجه زیادی از کارهای خود ببیند هر روز همان کارهای معمولی روز پیش را تکرار کند! آری، ولی دنیای خدا در حقیقت هرگز خشک و خسته کننده نیست، ما نمی‌دانیم آینده چه در بر دارد و در عرض فردا و یا حتی امروز چه اتفاقاتی ممکن است بی‌افتد. موسی سالیان متمادی را به گله چرانی گوسفندان پدر زن خود در بیابان گذرانید و این زندگی پس از این که سال‌ها در مصر مثل یک شاهزاده زندگی کرده بود می‌بایستی بسیار خسته کننده و خشک به نظر آمده باشد ولی یک روز کلام خدا بر وی نازل شده گفت: «به مصر برگرد و قوم مرا آزاد گردان.» داود پسر چوپانی بیش نبود. تنها چیزی که زندگی خسته کننده و یک نواخت او را گاهی تغییر می‌داد این بود که بعضی اوقات مجبور بود با حیوانات وحشی بجنگد ولی روزی به وی گفته شد که به منزل پدرش برو و در آن جا سمویل را منتظر دید که آمده بود بگوید که او انتخاب شده است که بر قوم خدا پادشاهی نماید. خود خداوند ما سالیان درازی را بدون این که اتفاق مخصوصی بی‌افتد در دکان نجاری گذرانید ولی در موقع مناسب هنگام تعمیدش روح القدس بر وی نازل شد و وی را مأمور خدمت خود کرد. از اغلب ما خواسته نمی‌شود که کار بزرگی برای خدا انجام دهیم، ولی با وجود این در این دنیای مشوش و پر آشوب هیچ معلوم نیست که انجام چه کاری از ما خواسته بشود. کلیساهایی در آلمان سالیان درازی را به آرامی گذرانیده بودند ولی ناگهان موقعی که نازی‌ها در آن کشور زمام امور را به دست گرفتند مسیحیان فهمیدند که اگر بخواهند نسبت به مسیح امین و وفادار بمانند باید برای امکان روبه رو شدن با جفاهای ظالمانه و شدید و شاید حتی مرگ آماده باشند. کلام مسیح را شنیدند که می‌گوید: «از آن زحماتی که خواهی کشید نترس... تا به مرگ امین باش تا تاج حیات را به تو دهم.» (مکاشفه 2: 10).

نازی‌ها بسیاری از کشیشان را به دست دژخیم مرگ سپردند. بسیاری دیگر در اردوهای اجباری جان سپردند. در بدن صدها نفر دیگر تا پایان عمر آثار مصائبی را که در آن روزها متحمل گردیدند باقی خواهد ماند. در کشور ژاپن در موقع جنگ بسیاری از مسیحیان به این موضوع پی بردند که امانت و وفاداری آنها نسبت به مسیح ممکن است ایشان را به بی‌وفایی نسبت به وطنشان متهم نماید. بعضی ضعیف بودند و راه اشتباه را انتخاب کردند و بسیاری قوی بودند و راه درست را برگزیدند. کلیساها در آلمان و ژاپن حق دارند از آن عده‌ای که حاضر بودند به خاطر مسیح و به نام او متحمل هر جفایی بشوند مفتخر باشند. وقتی جوانیم می‌گوییم: «اگر مسیح یک بسیار بزرگی از ما می‌خواست با کمال خوشی برایش انجام می‌دادم.» ولی یقین است کسانی که به چیزهای کوچک توجه نمی‌کنند و در اندک امین و وفادار نیستند برای انجام کارهای بزرگ نیز مناسب نخواهند بود. فقط کسانی که در وظایف کوچک و مختصر روزانه امین و وفادار بودند برای مواقعی که فرصت‌های عظیم و یا مصائب بزرگ در پیش است آماده خواهند بود. کلمات خود خداوند است که می‌فرماید: «آن که در اندک امین باشد در امر بزرگ نیز امین بود.» (لوقا 16: 10) و این را باید در نظر داشت که خدا بزرگی و کوچکی را آن طور که ما می‌سنجیم نمی‌سنجد. او که مراقب گنجشک‌ها می‌باشد ناظر بر تمام کارهای ما نیز می‌باشد و امانت و وفاداری ما در چیزهای کوچک در نظر او بسیار عزیز و گران‌بهاست.

توضیحات:

REVISED STANDARD VERSION - (1)

(2) - هر مسیحی باید هر روز به گوشه خلوتی رفته قسمتی از کتاب مقدس را مطالعه نماید و به دعای شخصی بپردازد. مجموع این اعمال را «رازگهان» می‌گوییم یعنی موقع راز و نیاز با خدا.

فصل هشتم: ایمان (امانت)

کلمه یونانی که در ترجمه اخیر کتاب مقدس (1) در آیه مورد بحث ما «امانت» ترجمه شده است باید در بسیاری از جاهای دیگر «ایمان» ترجمه بشود. ولی در این جا اکثر ترجمه‌های جدید «امانت» ترجمه کرده‌اند و تقریباً می‌توان یقین داشت که درست کاری کرده‌اند. حیات مسیحی و زندگی مسیحی با ایمان شروع می‌شود ولی در باب‌های اولیه رساله مورد نظر ما (غلاطیان) پولس به تفصیل راجع به ایمان سخن گفته است و اکنون می‌خواهد درباره اثرات فعالیت روح در سیرت مسیحی و تجلیات آن صحبت نماید. این است که در این جا دیگر احتیاجی ندارد که به عقب برگردد و باز راجع به ایمان به همان معنی که شرح داده است توضیحاتی بدهد. اکنون پولس قصد ندارد که درباره شخصی که به خدا اطمینان دارد صحبت نماید بلکه می‌خواهد درباره شخصی که می‌توان به او اطمینان کرد سخن بگوید: این است معنی امانت. اگر از ما خواسته شده است که به این صفت پسندیده متصف گردیم برای این است که با فراگرفتن آن همانند خود خدا خواهیم شد. در کتاب مقدس مکرراً خدا امین نامیده شده است. یعنی خدایی که مردم می‌توانند به او اطمینان داشته باشند از این رو که او پاک و حقیقی است. پولس می‌فرماید: «امین است دعوت کننده شما که این را هم خواهد کرد.» (اول تسالونیکیان 5: 24) و باز می‌فرماید: «... اما خدا امین است که نمی‌گذارد شما فوق طاقت خود آزموده شوید» (اول قرنتیان 10: 13).

این نظریه راجع به خدا در سر تا سر عهد عتیق و عهد جدید یافت می‌شود. خدا امین است به این معنی که نسبت به خود حقیقی است. متغیر نیست و رنگ به رنگ نمی‌شود و اصولی که بر روی آنها کار می‌کند ثابت و عوض نشدنی است. خدا تغییر ناپذیر است. «اگر بی‌ایمان شوی او امین می‌ماند زیرا خود را انکار نمی‌تواند نمود.» (دوم تیموتاوس 2: 13). خدا امین است به این معنی که نسبت به کلام و قول خود وفادار و حقیقی است. اگر قولی داده است می‌توان اطمینان داشت که نسبت به آن وفادار خواهد ماند. وقتی که بنی اسرائیل به تاریخ گذشته خود نظر کردند حقیقت این موضوع را دریافتند: «و از جمیع سخنان نیکویی که خداوند به خاندان اسرائیل گفته بود سخنی بر زمین نیافتاد بلکه همه واقع شد.» (یوشع 21: 45). خدا امین است به این معنی که نسبت به قوم خود وفادار و حقیقی است. کسانی را که او برگزیده است هرگز فراموش نکرده از دست نخواهد داد. او گفته است: تو را هرگز رها نکنم و تو را ترک نخواهم نمود، بنابراین این ما می‌توانیم با دلیری تمام بگوییم: خداوند مدد کننده من است و ترسان نخواهم بود. انسان به من چه می‌کند؟» (عبرانیان 13: 5 و 6) از این رو که خدا حقیقی است انسان می‌تواند به او اطمینان کند. بهترین نمونه این نوع اطمینان ابراهیم است. خدا به او وعده داده بود که در پیری پسری خواهد یافت. تمام آثار و علایم بر خلاف امکان وقوع این امر بود. ولی ابراهیم «یقین دانست که خدا به وفای وعده خود قادر است.» (رومیان 4: 21).

سارا همسر ابراهیم نیز «و وعده دهنده را امین دانست» (عبرانیان 11: 11) و از این رو به وسیله ایمان انجام وعده‌ای که به او داده شده بود را ملاحظه نمود. دلیل ابراهیم چه بود؟ هیچ دلیلی به جز وعده خدا نداشت ولی برای او همان کافی بود. او ایمان آورد و به موقع خود ثابت کرد که سر وعده خود می‌ایستد و قولش را نگاه می‌دارد و در نتیجه اسحاق متولد شد و وعده انجام پذیرفت. خدا وجودی است که ما می‌توانیم به او اطمینان داشته باشیم. در اثر فعالیت روح القدس در وجودمان نباید روز به روز اشخاص قابل اطمینان تری بگردیم. خدا بایستی بتواند به ما اطمینان کند که کاری را که به ما سپرده است با کمال امانت انجام می‌دهیم. دیگران باید بتوانند به ما اطمینان نمایند که سر قول خود می‌ایستیم و با جدیت کار می‌کنیم و در هر چیز قابل اعتماد می‌باشیم. از صفت امانت غالباً در عهد جدید سخن گفته شده است. «از وکلا پرسیده می‌شود که هر یکی امین باشد» (ترجمه اخیر... «هریکی قابل اعتماد باشد».) (قرنتیان 4: 2). گفته نشده است که وکیل یا ناظر باید ز رنگ و همیشه در امور موفق باشد بلکه گفته شده است که باید امین باشد.

اگر قرار باشد کسی را برای اداره امور شخصی خود استخدام کنید چگونه شخصی را انتخاب خواهید نمود؟ یقیناً شخصی را استخدام می‌کنید که بتوانید به او اطمینان داشته باشید که هر چه به او می‌گویید عمل خواهد نمود و در عوض این که در پی سودجویی شخصی برود بیشتر مراقب منافع ارباب خود باشد در مثل قنطارها آن دونفر غلامی که پول از آقای خود دریافت کرده بودند و در غیاب او با تدبیر به مصرف رسانیده بودند هر دو مورد تحسین و تمجید قرار گرفته بودند از این جهت که امین بودند. هر یک هر چه توانسته بود کرده بود. هر یک هر چه که به نام ارباب خود منفعت نموده بود از روی امانت به وی برگردانید. بنابر این هر دو به این طور مورد تمجید قرار گرفتند: «آفرین ای غلام نیک متدین بر چیزهای اندک امین بودی تو را بر چیزهای بسیار خواهم گماشت، به شادی خداوند خود داخل شو» (متی 25: 21). وقتی که خداوند می‌خواهد شاگردان خود را از خطر بی‌اعتنایی و لاپرواہی بری بزرگتر از حضور دارد نیز همین عبارت را به کار می‌برد: «پس آن غلام امین و دانا کیست که آفایش او را بر اهل خانه خود بگمارد تا ایشان را در وقت معین خوراک دهد؟» (متی 24: 45).

اگر در دنیا به اطراف و جوانب خود نظر کنیم خواهیم دید که تعالیم عهد جدید تا چه اندازه نسبت به حیات و زندگی واقعیت دارد. مردم چگونه اشخاصی را می‌خواهند استخدام کنند؟ اولین سؤالی که ممکن است راجع به شخصی بکنند ممکن است این باشد «آیا او زرنگ و هوشیار است؟» ولی سؤال دوم و بسیار مهم‌تری که خواهند پرسید این خواهد بود «آیا می‌توانیم به او اعتماد و اطمینان داشته باشیم؟» برای همه ما شاید زمانی اتفاق افتاده باشد شنیده باشیم که رئیس یک سازمان بزرگ تجارتي از یکی از کارمندان خود این طور تعریف نماید: «در حقیقت من در این جا کاره‌ای نیستم. تمام کارهای مهم را فلانی انجام می‌دهد، همیشه سر وقت سرکارش حاضر است، در همه اوقات از جریان کلیه امور با خبر است. هیچ وقت در فکر خود نیست بلکه همیشه به فکر منافع بنگاه است، هرگز لازم نیست مراقب او باشید که ببینید کار می‌کند یا نه، ممکن نیست اسرار مؤسسه را به کسی بگویید. راستش را بخواهید من نمی‌دانم بدون او چه خواهیم کرد.» خوشبختانه بسیاری از این نوع اشخاص در دنیا هستند، و باید بتوان مسلم گرفت که اگر شخصی مسیحی است تمام این چیزها در باره او صدق خواهد کرد.

بسیاری از مسیحیان هستند که تمام صفات بالا در حقشون صدق می‌کند و اگر چنین نبود کلیسا از مدت‌ها قبل نابود شده بود. ادامه کلیسا چگونه است؟ در هر قرنی عده معدودی مسیحیان برجسته وجود دارد که نامشان در تاریخ ضبط می‌گردد ولی بسیار مهم‌تر از این عده آن عده بی‌شماری هستند که کسی هرگز اسم ایشان را هم نمی‌شنود — کسانی که با کمال وفاداری و در عین آرامش و بی‌سرو صدا به خدمت خدا مشغول بوده نه یأس به خود راه می‌دهند و نه انتظار اجر می‌کشند. هر روز یکشنبه کشیش در کلیسا برای برگزاری پرستش آماده است، بعضی اوقات عده زیادی به کلیسا می‌آیند و بعضی اوقات عده کمی و گاهی هم هیچ کس نمی‌آید ولی کشیش همیشه آن جاست گاهی اوقات اشخاص دیگری را نیز که سالیان دراز با وفاداری کلیسا را خدمت می‌نمایند فراموش می‌کنیم یعنی خادمین کلیسا که نظافت محوطه و خود عمارت کلیسا را بر عهده دارند و مسئولین ارگ کلیسا که مرتب برای نواختن در پرستش‌ها آماده‌اند و اعضای دسته‌های سراینندگان که هر هفته مرتب برای سرایش سرودها حاضر می‌شوند. به وسیله این نوع اشخاص است که حیات کلیسا ادامه یافته پیش می‌رود. این اشخاص گاهی سالیان درازی را به خدمت می‌گذرانند بدون این که هیچ واقعه مخصوصی اتفاق بی‌افتد ولی می‌دانند که خدا امین است و امانت اشخاص را جهت مقاصد عظیم و نقشه‌های بزرگ خود برای دنیا به کار می‌برد.

علاوه بر وفاداری و امانت نسبت به کلیسا امانت یک نفر مسیحی به طریق عمده دیگر نیز باید مشهود بگردد: اولاً باید بتوانیم در تمام مواقع زندگی چه در غم و چه در شادی، چه در سختی و چه در راحتی بدون این که یأس و اندوه و یا غرور به خود راه دهیم با آرامش و طمانینه زندگی نماییم. زندگی دارای نشیب و فراز است و غیر ممکن است ایام حیات همیشه به خوشی و راحتی بگذرد. بدون شک برای هر کس مواقع غم و اندوه و درد

و رنج فرا می‌رسد. اگر یاد گرفته باشیم که خدا امین است و امانت وی چون صخره قوی می‌باشد خواهیم توانست به او اطمینان کنیم و وفاداری و امانت ما نسبت به او در حقیقت عکس العمل امانت وی نسبت به ما خواهد بود. ثانیاً باید نسبت به وظیفه نامریی خود یعنی داشتن راز گاهان (2) که عبارت از دعای شخصی و مطالعه کتاب مقدس است مرتب امین و وفادار باشیم. چرا مسیحیت آن نیروی روحانی که باید در دنیای امروز داشته باشد ندارد؟ نقطه ضعف و علت شکست در کجاست؟ به طور حتم یکی از نقاط ضعف و موارد شکست مسیحیت را باید در خانواده‌ها و زندگی افراد مسیحی جستجو کرد. امانت و وفاداری نسبت به این موضوع ساده باید بسیار سهل و آسان باشد ولی همگی از روی تجربه به خوبی می‌دانیم که عمل کردن به آن تا چه اندازه مشکل است. اکثریت آنهایی که خود را مسیحی می‌نامند در حقیقت هرگز دعا نمی‌کنند.

عده بسیار کمی حتی روزی ده دقیقه هم وقت خود را صرف خدا نمی‌نمایند. آن وقت متحیریم که چرا در مسیحیت و زندگی مسیحی ترقی نمی‌کنیم و در واقع تجربه از خود ضعف نشان می‌دهیم. تا در این موضوع امین و وفادار نباشیم نمی‌توانیم در سایر صفاتی که زندگی مسیحی را تشکیل می‌دهد حتی شروع به پیشرفت نماییم. ثالثاً باید در خدمات روزانه خود امین و وفادار باشیم. باید آن نوع اشخاصی باشیم که دیگران در حق ما بگویند: «به فلان کس می‌شود اعتماد کرد، می‌توان همیشه به او اطمینان داشت، او همیشه مسؤلیتی را که به وی سپرده شده است انجام داده کار خود را نکرده رها نمی‌کند و شما را سرگردان نمی‌گذارد.» این موضوعات باید در زندگی روزانه چه در سر کار و چه در خانواده در حق ما صدق بکند. مخصوصاً باید در خدمات کلیسایی ما که برای مسیح می‌کنیم صدق بنمایند. برای مثال فقط یک مطلب را از مطالب زیاد ذکر می‌کنیم: ما باید آن نوع اشخاصی باشیم که دیگران بتوانند آزادانه و با کمال راحتی با ما درد دل نمایند و بدانند که هر چه به ما می‌گویند نزد ما خواهد ماند. حیرت انگیز است که چقدر کم اشخاص می‌توانند سر دیگران را نزد خود نگاه دارند. مسیحیان و حتی کشیشان اغلب اوقات در این وظیفه آشکار و نسبتاً آسان شکست می‌خورند. برای کسانی که می‌خواهند خادمین خوبی برای آقای خود باشند اولین قانون این است که بتوانند همه چیز را از همه کس بشنوند و هیچ نگویند. از آن چه تا به حال گفته‌ایم ممکن است چنین به نظر برسد که امانت یکی از صفات خشک و خسته کننده است.

آدمی بدون این که نتیجه زیادی از کارهای خود ببیند هر روز همان کارهای معمولی روز پیش را تکرار کند! آری، ولی دنیای خدا در حقیقت هرگز خشک و خسته کننده نیست، ما نمی‌دانیم آینده چه در بر دارد و در عرض فردا و یا حتی امروز چه اتفاقاتی ممکن است بی‌افتد. موسی سالیان متمادی را به گله چرانی گوسفندان پدر زن خود در بیابان گذرانید و این زندگی پس از این که سال‌ها در مصر مثل یک شاهزاده زندگی کرده بود می‌بایستی بسیار خسته کننده و خشک به نظر آمده باشد ولی یک روز کلام خدا بر وی نازل شده گفت: «به مصر برگرد و قوم مرا آزاد گردان.» داود پسر چوپانی بیش نبود. تنها چیزی که زندگی خسته کننده و یک نواخت او را گاهی تغییر می‌داد این بود که بعضی اوقات مجبور بود با حیوانات وحشی بجنگد ولی روزی به وی گفته شد که به منزل پدرش برو و در آن جا سموییل را منتظر دید که آمده بود بگوید که او انتخاب شده است که بر قوم خدا پادشاهی نماید. خود خداوند ما سالیان درازی را بدون این که اتفاق مخصوصی بی‌افتد در دکان نجاری گذرانید ولی در موقع مناسب هنگام تعمیدش روح القدس بر وی نازل شد و وی را مأمور خدمت خود کرد. از اغلب ما خواسته نمی‌شود که کار بزرگی برای خدا انجام دهیم، ولی با وجود این در این دنیای مشوش و پر آشوب هیچ معلوم نیست که انجام چه کاری از ما خواسته بشود. کلیساهایی در آلمان سالیان درازی را به آرامی گذرانیده بودند ولی ناگهان موقعی که نازی‌ها در آن کشور زمام امور را به دست گرفتند مسیحیان فهمیدند که اگر بخواهند نسبت به مسیح امین و وفادار بمانند باید برای امکان روبه رو شدن با جفاهای ظالمانه و شدید و شاید حتی مرگ آماده باشند. کلام مسیح را شنیدند که می‌گوید: «از آن زحماتی که خواهی کشید نترس... تا به مرگ امین باش تا تاج حیات را به تو دهم.» (مکاشفه 2: 10).

نازی‌ها بسیاری از کشیشان را به دست دژخیم مرگ سپردند. بسیاری دیگر در اردوهای اجباری جان سپردند. در بدن صدها نفر دیگر تا پایان عمر آثار مصائبی را که در آن روزها متحمل گردیدند باقی خواهد ماند. در کشور ژاپن در موقع جنگ بسیاری از مسیحیان به این موضوع پی بردند که امانت و وفاداری آنها نسبت به مسیح ممکن است ایشان را به بی‌وفایی نسبت به وطنشان متهم نماید. بعضی ضعیف بودند و راه اشتباه را انتخاب کردند و بسیاری قوی بودند و راه درست را برگزیدند. کلیساها در آلمان و ژاپن حق دارند از آن عده‌ای که حاضر بودند به خاطر مسیح و به نام او متحمل هر جفایی بشوند مفتخر باشند. وقتی جوانیم می‌گوییم: «اگر مسیح یک بسیار بزرگی از ما می‌خواست با کمال خوشی برایش انجام می‌دادم.» ولی یقین است کسانی که به چیزهای کوچک توجه نمی‌کنند و در اندک امین و وفادار نیستند برای انجام کارهای بزرگ نیز مناسب نخواهند بود. فقط کسانی که در وظایف کوچک و مختصر روزانه امین و وفادار بودند برای مواقعی که فرصت‌های عظیم و یا مصائب بزرگ در پیش است آماده خواهند بود. کلمات خود خداوند است که می‌فرماید: «آن که در اندک امین باشد در امر بزرگ نیز امین بود.» (لوقا 16: 10) و این را باید در نظر داشت که خدا بزرگی و کوچکی را آن طور که ما می‌سنجیم نمی‌سنجد. او که مراقب گنجشک‌ها می‌باشد ناظر بر تمام کارهای ما نیز می‌باشد و امانت و وفاداری ما در چیزهای کوچک در نظر او بسیار عزیز و گران‌بهاست.

توضیحات:

REVISED STANDARD VERSION - (1)

(2) - هر مسیحی باید هر روز به گوشه خلوتی رفته قسمتی از کتاب مقدس را مطالعه نماید و به دعای شخصی بپردازد. مجموع این اعمال را «رازگهان» می‌گوییم یعنی موقع راز و نیاز با خدا.

فصل نهم: تواضع

لغت یونانی آن صفتی که در این فصل می‌خواهیم راجع به آن بحث نماییم در ترجمه اخیر کتاب مقدس در امریکا (1) به «تواضع» (نجابت) (2) ترجمه شده است ولی همان کتاب این لغت را در جاهای دیگر به «حلم» (3) ترجمه کرده است، و من اجازه می‌خواهم عقیده خود را صریحا بیان کنم که با این که کلمه حلم عبارت قدیمی و از نظر افتاده است بسیار جای تأسف می‌باشد که در ترجمه اخیر همان عبارت قدیمی در همه جا در مقابل لغت مورد بحث ما به کار نرفته است. دو لغت در عهد جدید هست که معنای آن‌ها تقریبا مثل هم می‌باشد یعنی فروتنی (4) و حلم. این دو لغت در افسسیان 4: 2 و رساله کولسیان 3: 12 پشت سر یک دیگر آمده است: «با کمال فروتنی و تواضع و حلم متحمل یک دیگر در محبت باشید» (4: 2). «پس مانند برگزیدگان مقدس و محبوب خدا احشای رحمت و مهربانی و تواضع و تحمل و حلم را بپوشید» (کولسیان 3: 12). در این جا نیز باید تذکر داد که نویسندگان عهد جدید به این لغات معانی تازه‌ای غیر از آن مفاهیمی که اصل یونانی آن‌ها به آن‌ها می‌بخشید داده‌اند. لغتی که ما «فروتن» ترجمه می‌کنیم در نزد یونانیان «پست و افتاده و دل شکسته» معنی می‌داده است و در مورد اشخاصی استعمال می‌شده است که شجاعت و شهامت نداشتند و از خود اظهار حیات نموده از خویشتن دفاع نمایند و یونانیان آن را صفت ناپسندیده‌ای می‌دانستند. ولی چگونگی سیرت مسیحی که مورد مطالعه ماست غیر از آن ایده‌آلی است که مردم قبل از تولد مسیح در دنیا راجع به اشخاص خوب داشتند.

مسیح درباره این که آدمی چگونه باید باشد یک نظریه کاملاً تازه‌ای به ما داده است. برای این که این نظریه تازه را به وسیله کلمات بیان نماییم محتاج به کلمات تازه و یا الفاظ قدیمی که معانی جدید به آن‌ها داده شده باشد هستیم. در انجیل متی 11: 29 خداوند مسیح هر دوی این کلمات را به خود نسبت می‌دهد: «زیرا که حلم و افتاده (فروتن) دل می‌باشم.» حال باید ببینیم که آیا بین این دو کلمه از لحاظ معنی تفاوتی موجود است یا نه؟ شاید مقصود از «فروتن» این باشد که بیان نماید آدمی باید در حضور خدا چگونه باشد. اولین و بزرگترین گناه بشر چه بود؟ این بود که او می‌خواست مثل خدا بشود. (پیدایش 3: 5). او می‌خواست از دست خدای متعال خلاص بشود و خود خدای خویش باشد. آیا همه ما نمی‌خواهیم مستقلاً دنیایی از خود داشته باشیم که در آن دنیا تمام چیزها عیناً مطابق میل و دل خواه ما بوده و جمیع امور تابع و مطیع اراده ما باشد؟ این عیناً مخالف آن چیزی است که ما باید باشیم. ما باید یاد بگیریم در دنیا آن طور که خدا آن را آفریده است زندگی نماییم و به راستی خدا را به خدایی قبول کنیم. این است معنی و مقصود فروتن بودن. فروتنی دو مرحله دارد: مرحله اول آن است که بدانیم بدون خدا هیچ نمی‌توانیم کرد و مرحله دوم آن است که نخواهیم هیچ کاری را بدون خدا انجام دهیم. در این جا نیز مانند هر جای دیگر پسر خدا بهترین نمونه ماست.

انجیل یوحنا انجیلی است که در آن از جلال مسیح بیشتر از انجیل دیگر بحث می‌شود ولی با وجود این آیا ملاحظه کرده‌اید که خداوند چه نوع تصویری از خود در این انجیل به دست می‌دهد؟ سه بار مکرر می‌فرماید: «از خود هیچ نمی‌توانم کرد» (یوحنا 5: 18 و 29 - 8: 28) در جای دیگر می‌فرماید: «... از خود نیامده‌ام.» (یوحنا 7: 28) و باز هم می‌فرماید: «... من از خود نگفتم» (یوحنا 12: 49). در هر مقام و در هر موقع می‌داند که چه بگوید برای این که در تمامی اوقات گوش به زنگ سخنان پدر خویش می‌باشد. او می‌داند که قادر به انجام هر کاری را به جهت این که هیچ قدرتی برای خود قائل نیست ولی هر لحظه می‌تواند هر قدر قدرتی که بدان احتیاج دارد از پدر دریافت کند. این است راهی که مردم نیز باید در آن سالک بوده یاد بگیرند که بدان روش زندگی نمایند ولی این کلمه یعنی «فروتنی» در فهرست صفات مسیحی که پولس به دست می‌دهد یافت نمی‌شود و شاید علت این باشد که فروتنی را نمی‌توان یکی از صفات مسیحی به شمار آورد بلکه آن را باید کیفیتی دانست که بدون آن هیچ گونه صفت نیکوی مسیحی نمی‌تواند وجود داشته باشد. همان گونه که گیاه بدون نیترورژن نمی‌تواند نمو نماید به همان طور نیز رشد سیرت مسیحی بدون فروتنی غیر ممکن خواهد بود. تا مادامی که این موضوع را خوب درک نکرده بدان عمل ننماییم و تا زمانی که خدا را در حقیقت به خدایی قبول نکنیم از پیشرفت در مسیحیت و رشد اخلاق سخن گفتن بی‌فایده خواهد بود. اگر مقصود از «فروتنی» دارا بودن نظریه صحیح است نسبت به خدا، شاید مقصود از «تواضع» و حلم دارا بودن نظریه صحیح باشد نسبت به مردم. چنان که دیدیم مسیح می‌فرماید که خود او حلیم و افتاده دل می‌باشد (متی 11: 29). و نیز برای اشخاص حلیم و افتاده برکت مخصوصی را اعلام می‌دارد: «خوشا به حال حلیمان زیرا ایشان وارث زمین خواهند شد.» (متی 5: 5).

به طور خلاصه می‌توان گفت که حلیمان کسانی هستند که در برابر بدی‌هایی که دیگران به آن‌ها می‌نمایند در صدد مقاومت بر نمی‌آیند و برای حق خود پافشاری نمی‌کنند. این موضوع به طور بسیار ساده در طی یکی از کوتاه‌ترین و ساده‌ترین داستان‌های انجیل بیان شده است. مسیح برای آخرین بار در راه سفر به اورشلیم بود. می‌خواست شب را در یکی از دهات سامری‌ها به سر برد ولی ایشان او را نپذیرفتند. یعقوب و یوحنا پسران رعد، می‌خواستند آتش از آسمان بطلبند و آن‌ها را نابود سازند ولی عیسی ایشان را توبیخ نمود و به دهکده دیگری رفتند. (لوقا 9: 52 - 56). ما همه مثل یعقوب و یوحنا هستیم! اگر کسی نسبت به ما بی‌ادبی کند و یا به ما آزاری رساند از غضب به خود می‌پیچیم به خود می‌گوییم آن‌ها را باید تربیت کرد و باید به آن‌ها یاد داد که نمی‌شود هر چه می‌خواهند بکنند و هر چه میل دارند بگویند و هیچ عکس‌العملی نبینند: ترحم بر پلنگ تیز دندان.... ستمکاری بود بر گوسفندان! خدا را شکر می‌کنیم که ما نمی‌توانیم مانند ایلایای نبی که بر طبق روایت آتش از آسمان بارانید (دوم پادشاهان 1: 9 - 15) آتش از آسمان ببارانیم و اگر نه کسی در دنیا باقی نمی‌ماند.

اکنون رفتار عیسی را ملاحظه نمایید: «پس به قریه دیگر رفتند.» همین! به کسانی که او را نمی‌خواستند خود را تحمیل نمی‌کند. می‌بایستی او را پذیرفته باشند. مراعات نکردن آیین میهمان نوازی بدین نحو بسیار عمل بدی بود ولی او برای احقاق حق خود پافشاری نمی‌کند. آن وقت نتیجه چه می‌شود؟ به نظر می‌رسد که سامریان پیروز شده‌اند و مهمان ناخوانده و ناخواسته را از در رانده‌اند. ولی در واقع چه اتفاقی افتاده و حقیقت باطنی چیست؟ آن‌ها برای ابد فرصت این که پسر خدا را در میان خود داشته باشند از دست داده‌اند این نظریه و رفتار خداوند عیسی در طی واقعه صلیب بسیار واضح‌تر و کامل‌تر مشاهده می‌گردد. پطرس بدین طور برای ما خلاصه می‌کند: «چون او را دشنام می‌دادند دشنام پس نمی‌داد و چون عذاب می‌کشید تهدید نمی‌نمود بلکه خویشان را به داور عادل تسلیم کرد.» (اول پطرس 2: 23). برای مسیحیان مشکل است باور کنند که این در حقیقت قانون زندگی آن‌هاست و باید مطابق آن زیست نماییم. وقتی که همسایگان به ایشان آزار می‌رسانند بسیار طبیعی به نظر می‌رسد که به فکر احقاق حق خود افتاده به مقامات مربوطه شکایت کنند و موضوع را به حکم قانون حل و فصل نمایند. ولی نتیجه این عمل چه خواهد شد؟ من فقط می‌توانم از تجربه خود در هندوستان سخن بگویم. در سال‌های پیش وقتی که در دهات هندوستان مسیحیان جفا می‌دیدند میسیونرها به حمایت از ایشان اغلب اوقات به دادگستری شکایت می‌بردند. اگر دعوا به نفع مسیحیان تمام می‌شد اشکالات برطرف می‌گردید و می‌توانستند با همسایگان خود در صلح و صفا زندگی نمایند ولی از آن به بعد در آن ده دیگر هیچ هندی مسیحی نشد.

پیروزی مسیحیان در عدلیه یک سد نامریی و مانع روحانی ایجاد می‌کرد که شاید تا شصت سال بعد هم کسی نمی‌توانست از آن بگذرد. به ظاهر مسیحیان برده بودند ولی در مهم‌ترین امور یعنی فرصت این که دیگران را در قریه خود به مسیح معرفی کنند پاک باخته بودند. وقتی که مردم در اثر زحمات دیگران در عذاب هستند برایشان بسیار مشکل است باور کنند که بهترین چیز برای خودشان این است که با حلم و آرامی زحمت را متحمل شده و از این راه شهادتی به مسیح بدهند. (ولی اگر نمی‌گذارند از چاه دهکده آب بکشیم چطور می‌توانیم در این ده زندگی کنیم؟ آب کشیدن حق ماست و آنها هیچ حق ندارند از ما جلوگیری نمایند.) همه چیز بسته به این است که تا چه حد حاضریم به خدا اطمینان داشته باشیم و باور کنیم که حتی در آن مواقعی که کار به بن بست کشیده و راه چاره‌ای به نظر نمی‌رسد او راه نجاتی پیدا خواهد کرد. گاهی اتفاق می‌افتد که اگر بر سر حق خود نایستیم و حق تمام و کمال خود را مطالبه نکنیم سود بیشتری عاید ما می‌شود تا این که اگر برای گرفتن حق خود پافشاری کرده از خود دفاع نماییم. وقتی حاضریم حلیم و افتاده باشیم تواضع ما دیگران را نیز کمک می‌کند که متواضع گردند. و حال این که اگر بگوییم «باید عدالت اجرا گردد و حق ما داده شود.» طرف ممکن است بسیار سرسخت‌تر از آن چه هست بگردد. اگر تعلیم مسیح را در این باره مطالعه کنیم خواهیم دید که با معتقدات اقلب مردم درست جور در نمی‌آید. در دنیای امروز همه جا سخن از حق و حقوق است. منشورهایی از حقوق مختلف بشری تدوین می‌شود.

ملل مختلف سعی می‌کنند باهم موافقت نمایند که این حقوق شامل چه چیزهایی است و چگونه می‌توان آنها را حفظ نمود. روی هم رفته باید این را عملی پسندیده دانست ولی باید از خود بپرسیم که آیا مفهوم حقوق بشری یک مفهوم مسیحی است یا نه؟ در اصول اساس مسیحیت که در کلیسای اسقوفی به جوانان تعلیم داده می‌شود سخن از حق و حقوق شخصی در میان نیست بلکه جوانان دو چیز عمده یاد می‌گیرند «اول آن چه تکلیف من است نسبت به خدا. دوم آن چه تکلیف من است نسبت به همسایه خود» (5). آیا اصول اساس مسیحیت به این گونه درست تدوین شده است؟ آیا درست است بگوییم که مطابق تعالیم کتاب مقدس حق از آن دیگران است و تکلیف از آن من؟ وقتی به دیگران می‌رسد همه حق دارند ولی وقتی به من می‌رسد فقط من وظیفه دارم؟ به عبارت دیگر هرگز نباید چیزی برای خود طلب کنم (مگر این یک چیز که یاد بگیرم روز به روز بیشتر شبیه مسیح بشوم.) هرگز نباید بخواهم در برابر خطایی که دیگران نسبت به من می‌کنند از خود دفاع نمایم. ولی همیشه اوقات باید حاضر باشم در راه دیگران جان بسپارم، بایستی حاضر باشم به هر قیمتی که برایم تمام شود

از حق آن‌ها دفاع نمایم. مسیح در طی جملاتی سخت شدیداً از حق و حقوق اطفال و از وظیفه عموم در توجه و مواظبت از آنان سخن گفت و مردم را از عاقبت وحشتناک کسانی که به بچه‌ها آزار برسانند آگاه کرد (متی 18: 1-14)، ولی هرگز هیچ چیز برای خود نخواست. او خود را برای دیگران داد. آن چه در باره او گفتند درست بود که دیگران را نجات داد زیرا نتوانست خود را نجات دهد.

واضح است که اگر این رویه را قانون زندگی خود قرار دهیم پایه و اصول عملیات ما از اشخاص نیک‌خواه دیگر به کلی متفاوت خواهد بود. اکثر این طور اشخاص خواهند گفت که غیرممکن است بشود در چنین دنیایی چنین زندگی کرد. ولی پولس عیناً تعلیم مسیح را پیروی می‌نماید. در قرن‌تس بعضی از مسیحیان بر علیه یکدیگر به دادگاه شکایت برده بودند. پولس رسول به آن‌ها گوش زد می‌کند که در هر صورت این عمل اشتباه است حتی اگر به عوض این که مراعات خود را نزد داوران غیر مسیحی برده باشند در میان خود در کلیسا حل و فصل نموده بودند. او اصلاً با دعوا داشتن مخالف است. «بلکه الآن شما را در کل قصوری است که با یکدیگر مرافعه دارید. چرا بیشتر مظلوم نمی‌شوید و چرا بیشتر مغبون نمی‌شوید؟» (اول قرنتیان 6: 7). این است عقیده پولس! ولی ما می‌گوییم: «ما نمی‌توانیم این کار را بکنیم — این طور کارها از ما بر نمی‌آید. مگر پول من پیش او نیست؟ اگر نتوانم پس بگیرم چطور زندگی کنم؟» جواب به این سؤال و این طرز فکر را در طی داستانی مختصر و زیبا در عهد عتیق می‌یابیم: تعداد لشکریان یکی از پادشاهان یهودیه به نام امصیا به نظر وی کافی نمی‌آمد و از این جهت صد وزن نقره نزد پادشاه اسرائیل فرستاده سربازان زیادی را از او اجیر نمود ولی یک نفر نبی یا مرد خدا پیش او آمد و گفت که نباید سربازان اسرائیلی را اجیر نمایی زیرا که خدا با آن‌ها نخواهد بود. «امصیا به مرد خدا گفت برای صد وزنه نقره که به لشکر اسرائیل داده‌ام چه کنم؟ مرد خدا جواب داد که خداوند قادر است تو را بیشتر از این بدهد.» (دوم تواریخ 25: 9)

پطرس می‌فرماید که صفت پسندیده حلم در موقعیت دیگری نیز باید از ما مشهود گردد: «... پیوسته مستعد باشید تا هر که سبب امیدی را که دارید از شما بپرسد او را جواب دهید لیکن با حلم (تواضع) و ترس (احترام)» (اول پطرس 3: 15). چرا پطرس وقتی که راجع به شهادت مسیحی صحبت می‌کند موضوع حلم را پیش می‌آورد؟ صفت مقابل حلم آن است که بخواهیم طرف را ضعیف‌تر کنیم و میل و اراده خود را بر اوضاع و احوال تحمیل نماییم. آیا این عیناً همان روشی نیست که ما گاهی بدان طرز به مسیح شهادت می‌دهیم؟ رفتار ما چنان است که دیگران احساس می‌کنند که منظور ما این است که خود را بالا ببریم و آن‌ها را پست سازیم و طبیعی است که آن‌ها از این خوششان نیاید. آسان است که انسان در مباحثه ببرد ولی طرف را از خود براند. اغلب اوقات خیلی بهتر است نگوئیم «گوش بگیر تا حقیقت را برایت شرح بدهم» ولی بگوئیم «به نظر شما این مطلب چه طور می‌آید؟» اگر حاضر باشیم به دیگران گوش بدهیم شاید موقعی که وقت صحبت کردن ما برسد ببینیم که دیگران نیز حاضر هستند به ما گوش بدهند. در طرز رفتار و مصاحبت ما با جوانان این موضوع به خصوص حایز اهمیت می‌باشد.

اغلب اوقات جوانان در شک و تردید گرفتارند و ذهنشان پر از سؤالات مختلف می‌باشد از ایشان بپرسید که چرا برای کمک پیش کشیش خود نمی‌روند و آنها ممکن است یکی یا همه جواب‌های زیر را به شما بدهند: «وقتی بشنود این شکها در ذهن ما هست عصبانی می‌شود.» «اصلاً سر در نمی‌آورد ما چه می‌گوییم.» «جواب‌هایی به ما می‌دهد که ایداً جواب سؤالات ما نیست.» جوانان فقط وقتی نزد دوستان مسن‌تر خود می‌روند که مطمئن باشند با احترام به آن‌ها گوش خواهند داد و از روی امانت و درستی به سؤالات آن‌ها جواب خواهند گفت. بعضی از کشیشان می‌ترسند بگویند که ما نمی‌دانیم و فکر می‌کنند که اگر بگویند آبرویشان می‌ریزد و سؤال کنندگان دیگر برای آن‌ها احترام قائل نخواهند شد. مردی که حلیم باشد هیچ گاه نمی‌ترسد. اگر سؤالی از او بشود که جواب آن را ندانند با کمال سادگی و وضوح خواهد گفت: «من نمی‌دانم ولی بیایید باهم جوابش را پیدا کنیم.» این عبارت «بیایید باهم» بسیار سحر انگیز است و مشکلات زیادی را حل خواهد کرد.

حلیم بودن کار آسانی نیست. همه ما می‌خواهیم میل ما اجرا شود. اگر اختیار و اقتداری به ما داده شده است می‌خواهیم آن را به کار ببریم. هر پدری در خانواده‌اش دارای اختیارات و اقتداراتی است. هر معلمی در مدرسه‌اش دارای اختیارات و اقتداراتی می‌باشد. هر کشیشی در کلیسا هم همین‌طور می‌باشد. البته هر کدام از این‌ها باید اختیارات و اقتدارات خود را به کار برند ولی همگی باید بدانند که استفاده از آن باید به راه صحیح باشد. همیشه خطر در این جاست که شخص از اختیارات و اقتداراتی که به او داده شده است به نفع قبولاندن حقایق و امیال خود به دیگران استفاده کند ولی بدانید که اگر چنین کنید مسیح را پیروی نکرده‌اید. ملاحظه کنید که در عهد جدید راجع به مسیح چه می‌گوید: «... صورت غلام را پذیرفت...» (فیلیپیان 2: 7). این در حقیقت در تعقیب یکی از بزرگترین گفتارهای خود خداوند مسیح می‌باشد که می‌فرماید: «بزرگتر از شما مثل کوچکتر باشد و پیشوا چون خادم... من در میان شما چون خادم هستم.» (لوقا 22: 26 - 27). پولس نیز در عباراتی عینا مانند این راجع به کار خود سخن می‌گوید: «به خویشان موعظه نمی‌کنم بلکه به مسیح عیسی خداوند اما به خویشان که غلام شما هستیم به خاطر عیسی... نه آن که بر ایمان شما حکم کرده باشیم بلکه شادی شما را مددکار هستیم.» (دوم قرنتیان 4: 5 و 1: 24). تا زمانی که بخواهیم آقا باشیم نمی‌توانیم مانند مسیح بشویم. تنها وقتی که حاضریم غلام و خادم همه گونه مردم شویم آن‌گاه شباهت او در ما آغاز می‌شود و دیگران خواهند دید که شروع کرده‌ایم مانند او بگردیم.

توضیحات:

(1) - ED STANDARD VERSION REVIS

(2) - GENTLENESS

(3) - MEEKNESS

(4) - HUMILITY

(5) - کتاب اصول اساسی مسیحیت و یادداشت‌های مربوطه س 19.

فصل دهم: پرهیزکاری (خودداری)

لغتی که برای آخرین صفت مورد بحث ما در اصل به زبان یونانی به کار برده شده است در ترجمه قدیمی انگلیسی (1) کتاب مقدس به «پرهیزکاری» و در ترجمه تجدید نظر شده اخیر (2) به «خودداری» ترجمه شده است و بدون شک این ترجمه دومی بهتر از اولی است. پرهیزکاری لغت خوبی است ولی در زبان انگلیسی امروز معنی آن بسیار محدود شده و غالباً در مورد پرهیز از مشروبات الکلی به کار می‌رود و این امر موجب تأسف می‌باشد. با این عقیده که پرهیز کردن از بعضی چیزها ما را اشخاص بهتر و مسیحیان لایق‌تری می‌سازد باید به شدت مقاومت کرد. هر کدام از لغات مهم مسیحیت بیشتر مربوط به آن چیزهایی است که ما می‌باید انجام دهیم و نه آن اموری را که نباید انجام دهیم. مسیحی بودن امری است مثبت نه منفی. در زمان مسیح خداوند و پولس گروهی از مردم بودند به نام «حسیدیم» که با سختی و انضباط تمام زندگی می‌کردند و فکر می‌کردند با انجام ندادن بسیاری از کارهایی که دیگران انجام می‌دادند مقدس خواهند شد و در این راه

سعی و افری مبذول می‌داشتند. یوسیفس نویسنده قدیمی یهودی از آنها به شرح زیر یاد می‌کند: «اصولا لذت را شرارت دانسته آن را مردود می‌دانند. خودداری و تسلیم نشدن به آرزوها و امیال را بسیار ممدوه و پسندیده می‌شمارند.» در طی تمام قرون مسیحیت بسیاری از مسیحیان نظریاتی مشابه نظرات «حسیدیم» داشته‌اند.

گفته معروفی از یکی از مورخان است که راجع به مسیحیانی که در انگلستان مخالف بازی ظالمانه «گاو جنگی» بودند می‌گوید که آنها مخالف آن بازی ظالمانه بودند نه برای این که گاوها اذیت می‌شدند بلکه برای این که تماشاچیان از آن لذت می‌بردند: زمانی شنیدم که مرد معروفی می‌گفت که نزد جد و جداهش که مسیحی بوده‌اند بزرگ شده و تربیت آنها از روی این اصل بود که اگر چیزی بود که بچه‌ها این را دوست می‌داشتند آنها عقیده داشتند که همان را نمی‌بایستی به آنان داد. مسیحیت حقیقی این نیست زیرا مبدا و اساس آن را نظریه اشتباهی راجع به خدا و راجع به خودمان تشکیل داده است. تقریبا اولین چیزی که در کتاب مقدس به آن برخورد می‌کنیم این است که: «و خدا هر چه ساخته بود دید و همانا بسیار نیکو بود» (پیدایش 1: 31). ولی دنیا آن دنیایی نیست که خدا ساخت. گناه وارد شده و کار نیکوی خدا را فاسد کرده است. در بسیاری از جهات ما مثل ماشینی می‌باشیم که خراب شده و قطعات آن دیگر باهم کار نمی‌کند. امیال و آرزوهای اشخاص دیگر مطیع روح نیست. می‌خواهیم آزاد باشیم و در پی به دست آوردن آن تلاش می‌کنیم ولی غالبا می‌بینیم که درحقیقت آزادی خود را از دست داده‌ایم و غلام عادات ناپسندیده و افکار نادرست و ناشایسته شده‌ایم چون اعمال خود را به وسیله بدنهایمان انجام می‌دهیم غالبا تقصیرها را گردن بدن بی‌چاره می‌اندازیم و آن را توبیخ و ملامت می‌کنیم که درحقیقت مستحق آن همه سرزنش نیست. در زمان پولس یونانی‌ها بدن را در نفس بد و شریر می‌دانستند و آن را زندانی به شمار می‌آوردند که روح در آن محبوس گشته است. تنها راه نجات روح به عقیده آنها این بود که حتی المقدور سر و کاری با بدن نداشته باشند. این عقیده از تعریف فلسفه یونان در ادبیات فارسی هم وارد شده است چنانچه حافظ می‌فرماید:

حجاب چهره جان می‌شود غبار تنم
خوشا دمی که از آن چهره پرده برفکنم

چنین قفس نه سزای چو من خوش الحان نیست
روم به گلشن رضوان که مرغ آن چمنم

چگونه طوف کنم در فضای عالم قدس؟
که در سراچه ترکیب تخته بند تنم

البته صحیح است که کردار ناشایست و گفتارهای زشت و افکار پلید از بدن سر می‌زند و این چیزهای بد به وسیله آن به منصفه ظهور می‌رسد. ولی آن چه که باعث می‌شود که این چیزها از بدن سر بزنند چیست؟ سرچشمه واقعی گناه در کجاست؟ واضح است که همان طور که خداوند فرمود سرچشمه گناه از درون ماست. «آن چه از آدم بیرون آید آن است که انسان را ناپاک می‌سازد زیرا که از درون دل انسان صادر می‌شود. خیالات بد و زنا و فسق و قتل و دزدی و طمع و خیانت و مکر و شهوت پرستی و چشم بد و کفر و غرور و جهالت. تمامی این چیزهای بد از درون صادر می‌گردد و آدم را ناپاک می‌گرداند.» (مرقس 7: 20 - 23). ما به افکار شریر می‌اندیشیم و می‌گذاریم اذهان ما به وسیله امیال و آرزوهای که می‌دانیم اشتباه است آلوده گردد و در نتیجه آن آرزوها و امیال شریر بر اراده ما اثر کرده آن را به برگزیدن راه‌های غلط و اشتباه وا می‌دارند. اراده است که زبان را به گفتن و دست را به عمل کردن رهبری می‌نماید و در نتیجه سخنان شرارت آمیز گفته می‌شود و یا اعمال شرارت بار انجام می‌گردد. هر بار که گناه می‌کنیم تمام وجود ماست که مرتکب گناه می‌شود و نه فقط قسمتی از آن. بدن ما فقط آلت دست ذهن و اراده ماست.

هر چه که خدا آفریده است، که بدن هم جزو آن می‌باشد با تمام امیال و آرزوها و غرایضش، در نفس نیکوست ولی باید در تحت کنترل و اراده ما قرار بگیرد و در راه صحیح به کار رود. مبدا و سرچشمه گناه تقریباً همیشه وقتی است که ما به غلط چیزی را انتخاب می‌کنیم و چیزی را که به خودی خود خوب است و اگر آن را درست به کار بریم همیشه خوب خواهد بود به راه نادرست مصرف می‌نماییم. اگر آن چه که خوب است بی‌موقع و بی‌جا و بی‌راه به کار رود البته نتیجه به جز گناه چیزی نخواهد بود. اگر به حال پسر مسرف در مثل معروف خداوند خود بی‌اندیشیم این مطلب به خوبی روشن خواهد بود. پسر مزبور وارث قسمتی از دارایی پدر خود بود ولی حاضر نبود تا به وقت خود یعنی پس از مرگ پدر صبر کند بلکه گفت: «من سهم خود را همین الان می‌خواهم.» بنابر این در موضوع زمان اشتباه کرد یعنی چیز خوبی را بی‌موقع طلب نمود. پس از این که ارث خود را دریافت نمود و به دیاری دور کوچ کرد. در این جا در انتخاب محل به خطا رفت، می‌بایستی در منزل مانده باشد به مکان بی‌جایی رفت. پس از این که به جای دوردستی رهسپار شد پول خود را به راه غلط خرج نمود و فراموش کرد که میراث در حقیقت امانتی است که به شخص داده می‌شود. آن چه را که دریافت کرده بود می‌بایستی خرج نگاهداری مزارع کشت و زرع و خانه و خانواده خود می‌نمود ولی به جای آن با کمال خودخواهی به مصرف خوش‌گذرانی و لذت خود رسانید و راه را بی‌راهه رفت. این اصل واجب در تمام گناهان صدق نمی‌کند مثلاً درباره دروغ گفتن و یا ظلم کردن صادق نیست ولی درباره بسیاری از گناهان صادق است.

یکی از غرایزی که کنترل و اراده‌اش جهت عده زیادی از مردان و زنان دشوار است غریزه جنسی می‌باشد. دشواری کنترل این غریزه به قدری است که در میان مردم و حتی در میان مسیحیان این عقیده پیدا شده است که غریزه مزبور به خودی خود بد است که البته عقیده سخیفی است. فهمیدن این که چه موقع اشتباه و بدی رخنه می‌کند آسان است. غریزه در نفس مقدس است و اگر به موقع و به جا و به راه درست به کار برده شود مقدس خواهد بود. اگر تا به موقع مناسب صبر کنیم یعنی وقتی که این غریزه به وسیله محبت یک مرد جهت یک زن و یک زن برای یک مرد تقدیس گردد هیچ عیبی در کار نیست و همه چیز کاملاً صحیح و درست است. اگر غریزه فقط در محل صحیح یعنی در خانواده که کانون اتحاد یک عمر زندگانی دو نفری که همدیگر را دوست می‌دارند می‌باشد به منصفه ظهور برسد کاملاً درست است و اگر به طریق صحیح یعنی نه از روی خودخواهی بلکه به منظور ایجاد خانواده‌ای که در آن والدین و اطفال همدیگر را دوست می‌دارند و خدا را محبت می‌نمایند به کار رود کاملاً صحیح و درست است. و اگر طوری به کار نرود که گویی حق مرد است که زن باید ادا نماید بلکه با اعتدال و احترام متقابل شوهر نسبت به زن و زن نسبت به شوهر کاملاً صحیح و درست است. هر چه که عهد جدید راجع به خودداری تعلیم دهد بیشتر مربوط به آن چیزهایی است که باید انجام دهیم و نه آن چیزهایی که نباید انجام دهیم. اینک دو نکته ای را که پولس در این باره به طور مخصوص تأکید می‌نماید مورد توجه قرار می‌دهیم:

1. وردت وجه خدا است و نه فقط قسمتی از ما و تمامیت وجود ما باید به رای تمامیت ما م
کند که خدا این شان را خدمت خدا به او تسلیم گردد. پولس به رای رفقای خود دعا می
کند که ملائکه مقدس گردانید و تمامیت وجود یعنی روح و جان و بدن این شان در وقت آمدن
ن (6: 91) و مخصوصاً می‌عیب مده فوظب باشد (اول قرنتی یا خداوند عیسی تسامما بی
های خود را قربانی زنده مقدس پسندیده خدا بگذرانیم. (روم بیان 21: فرماید که بدن
1).
2. خواهد رفت تارکند و خواهد بکنند و هر جور می‌تواند با بدن خود هر چه می‌هیچ کس نمی
رساند. و هلی‌اشد به کار برد و خیال کند که به دیگران ضرر نمی‌آورد به راه
یهی است که از این سبب که ما به یکنگرت علق داریم و همه اعضای یک بدن بد
رسانیم مثل این است که به خود زیان باشد می‌وقت تی که به دیگران ضرر می‌می

وارد آورده باشدیم. (رجوع شود به اف سد میان 4: 71 تا باب 5: 33). اگر کسی مگر این یک بگوید: «به کسی چه مربوط است که من زیاد مشروب بنوشم، شخصی نیست؟» جواب صریح این است که نه خیر این یک موضوع موضوع هار جوع کرد و دید که مسدوب شخصی نیست! تنها کافی است به روزنامه هلمردان و زنانی هس تند که تحت تأثیر برب ساری از سوانج و تصادفات در راه ن مسیدیان نباید نمایند. این طور چه یزها در بی مشروب ات الکلی رانندگی می افند. محض خاطر خود و برای خاطر دیگران باید یاد بگیریم خود را از فاق بی اداره کرده کنترول نماییم.

اگر هرگز گناه نکرده بودیم این کار برایمان آسان بود ولی چون گناه کرده ایم میبایستی خودداری را به زحمت و از طریق دشوار انضباط یاد بگیریم و اغلب از ما از این موضوع خوشمان نمی آید. میلیونها جوانان امروز در ارتش های مختلفه مزه انضباط را چشیده اند و چنین تصور کرده اند که تنها هدف آن این بوده است که آنها را خورد کند و به ایشان تعلیم دهد که مثل ماشین زندگی نمایند. اگر نتیجه انضباط این باشد بدیهی است که چیز بد و مضری است. ولی مقصود حقیقی از انضباط در ارتش کاملاً غیر از این است. هدف از انضباط در ارتش بدین قرار می باشد:

1. حرکت سریع واحدهای بزرگ را ممکن گرداند تا بتواند نیروها را هجایی که لازم شود به سرعت به آنجا انتقال داد.
2. هنگام جنگ و در سختی و نمایدتا این که حس وفاداری را در بین رفقای جاد مصدیت هدیه بگر را که مک نمایند و یارنیمه ران باشد.
3. اندهلی سربازان را قوی گرداند تا در موقعی هم که خسته و کاملاً رسوده شده اراده هاب سته به طاقت آوردن در دست از پای داری و اسد تقامت ب رندارند. پیروزی در جنگ است. پنهان دق یقه آخر

مشاهده انطباق این اصول بر مبارزه کلیسا به ضد شرارت و منطبق نمودن آنها بر نزاع درونی خودمان به ضد گناه کار آسانی است به خصوص اصل سوم آن. وقتی که ما شکست میخوریم مردم فقط شکست را ملاحظه می کنند و فراموش می نمایند که یحتمل یک کشمکش طولانی در کار بوده است که آنها از آن اطلاعی ندارند و اگر پنج دقیقه بیشتر مقاومت کرده بودیم ما را به عوض شکست به پیروزی می رسانید. در سرتاسر عهد جدید همین هدف مثبت برای انضباط تأکید شده است. پولس از اشخاصی که خود را برای مسابقات دو میدانی آماده می کنند سخن می گوید و از آنها مثل می آورد: «و هر که ورزش کند در هر چیز ریاضت می کشد (خودداری می نماید) اما ایشان تا تاج فانی را بیابند لکن ما تاج غیرفانی را. (اول قرنیتان 9: 25) ما امروز به خوبی می دانیم که کسانی که بخواهند در مسابقات بزرگ ورزشی شرکت نمایند مراعات چه قوانین دقیقی از لحاظ خوردن و خوابیدن و نوشیدن بر آنها واجب است. ولی منظور و هدف تمام این قوانین موضوع مثبتی است و آن این که در روز مسابقه شخص تمام نیروهای خود را دست نخورده در اختیار خود داشته باشد و آنها را به بهترین وجه ممکن به کار برد تا به پیروزی نایل گردد. و از این جهت است که پولس می فرماید علت این که نسبت به خود سختی روا می داریم این نیست که بدن خود را حقیر می شماریم بلکه برعکس برای این است که آن را محترم می دانم. برای این نیست که از بدنم متنفرم بلکه برای این است که می خواهم آن را به طور کامل جهت خدمت خداوند خود به کار برم (اول قرنیتان 9: 27).

بر هر کسی واجب است که بتواند خود را اداره نماید و به اصطلاح بر خانه خود مسلط باشد ولی اگر به وسیله خواهش‌های نفسانی و آرزوهای سرکش که بدین سو که بدان سو کشانده شود نمی‌تواند بر خود تسلط داشته باشد. از هر مسیحی خواسته شده است که خدا را با تمام نیروهای خود خدمت نماید ولی البته اگر همیشه اوقات گرفتار جنگ درونی است از عهده این کار بر نخواهد آمد. پس فن خودداری و هنر اداره کردن خود را چگونه بیاموزیم؟ چگونه این صفت را که آخرین صفات ممدوحه مسیحی مورد بحث ماست در خود تقویت نموده روز به روز بیشتر در آن متصف گردیم؟

اول از هر چیز باید صریحا گفت که اتخاذ تصمیمات نیکو به درد نمی‌خورد. تصمیم اتخاذ کردن عمل اراده ماست و چون اراده‌های ما ضعیف می‌باشند اغلب در انجام تصمیمات خود شکست می‌خوریم. موضوع دومی را که باید صریحا گفت این است که این قلعه را با هجوم مستقیم نمی‌توان مسخر کرد. با بودن وسوسه‌ها و آزمایش‌های بی‌شمار تنها نتیجه‌ای که از مبارزه مستقیم با آنها حاصل می‌شود این است که قدرت و شدت حمله آنها زیادتر خواهد گردید. باید راهی دیگر بجوییم و از پشت سر حمله کرده نیروی آن را بکوبیم و قدرت آنها را صلب نماییم باید دانست که خودداری در اثر کار روح القدس امکان‌پذیر می‌گردد. اگر بگذاریم روح القدس قلوب و افکار ما را اداره نماید و بر آنها حکومت کند صفت خود دارای نصیب ما خواهد شد. مهم‌ترین قدمی که باید در این راه برداریم این است که هر روز مرتب رازگهان داشته باشیم یعنی ساعتی به کناری رفته با خدای خود خلوت کنیم و نیروی روح القدس را طلب نماییم. در این طور مواقع خوب است همین طور ساکت بنشینیم و آرام بگیریم و هر قدر که می‌توانیم درهای وجود خود را به روی نفوذ روح القدس باز نماییم و بگذاریم که او کنترل اراده و اداره افکار و اعمال و آرزوها و امیال ما را به عهده بگیرد.

اگر در چیزهای بزرگ خودداری بر ایمان مشکل است با چیزهای کوچک شروع کنیم. بسیاری از اشخاص شکایت دارند که نمی‌توانند در موقع دعا کردن افکار خود را کنترل نمایند. بایستی از ایشان پرسید: «چندتا از کارهایشان را در روز با تمام ذهن خود و با توجه کامل انجام می‌دهید؟» حقیقت این است که اغلب کارها را فقط با تمرکز نصف نیروی ذهنی خود انجام می‌دهیم. پس آیا جای تعجب است که در موقع دعا هم با نیمی از حضور ذهن خود دعا کنیم؟ امر ساده و بسیار مفیدی خواهد بود که خود را وادار نماییم که هر روز بعضی از کارهای ساده را با تمام نیروی ذهنی خود و با توجه کامل انجام دهیم. وقتی نامه‌ای می‌نویسید آیا با تمام قوای ذهنی خود متوجه هستید که مثلا تمام حروف را به طور تمام و کمال بنویسید که خواندن آن آسان باشد؟ چه بسیاری از مسیحیان و کشیشان هستند که میز کارشان شلوغ و نامرتب است. برای اینکه در موقع وصول نامه‌ها و کاغذها به خود اندکی زحمت نداده و آنها را هریک به جای معین خود نگذاشته‌ایم در موقعی که به آنها احتیاج داریم همه جا را زیر و رو می‌کنیم و می‌گردیم تا آنها را پیدا کنیم و به این وسیله مقدار زیادی از وقت گران بهای خود را تلف می‌نماییم. آیا ممکن است روح ما از میز کار ما مرتب‌تر باشد؟ و آیا فکر نمی‌کنید که مرتب نگاه داشتن میز برای انضباط روح تمرینی باشد؟ اینها مطالب کوچکی است — مانند هزاران وظایف کوچکی که یک نفر سر باز انجام دهد. ولی هیچ فکر کرده‌اید که چرا یک سر باز باید این وظایف کوچک را انجام دهد؟ زیرا که متعلق به ارتشی است که هزاران هزار از رفقای او نیز تعلق به آن دارد و همگی باید بدانند مواقع خطر و سختی به او اطمینان داشته باشند.

گذرانیدن ماه‌های طولانی و تربیت و تمرین در انضباطهای خشک و خالی به نظر بی‌معنی می‌رسد ولی منظور حقیقی و ارزش واقعی آن نوع انضباطها در روز جنگ معلوم خواهد شد. آن چه ما به آن خوانده شده‌ایم بسیار بزرگ‌تر از زندگی سربازی است. ما خوانده شده‌ایم که در جنگ عظیم خدا با تمام نیروهای شرارت در دنیا شرکت کرده و طرف خدا را بگیریم. ما خوانده شده‌ایم که با کمال وفاداری در صف عظیم مسیحیان دنیا دوشادوش آنها بایستیم و با شرارت مبارزه کنیم. بدانیم که دیگران به اطمینان ما نقشه می‌کشند و پیشرفت ایشان بسته به وفاداری ماست. اگر ما شکست بخوریم در حقیقت آنها را ضعیف کرده به شکست نزدیک ساخته‌ایم. خدا نیز به اطمینان ما کارهای خود را انجام می‌دهد و از ما انتظار دارد که نسبت به او

وفادار باشیم. فتوحات و پیروزی‌های خدا در دنیا بسته به امانت و وفاداری و جدیت مردمان می‌باشد. چه کسانی می‌توانند در چنین مبارزه‌ای بجنگند؟ فقط کسانی که در درون خود دارای آرامش بوده با خویشتن در صلح و صفا باشند. فقط کسانی که تمام نیروها و استعدادات خود را تحت کنترل دارند. فقط کسانی که کلا خود را فراموش کرده نسبت به هدف اصلی کاملا وفادار می‌باشند. چنین اشخاص را در کجا می‌توان یافت؟ فقط یک نفر در تاریخ چنین بوده است یعنی عیسی مسیح. ما چگونه می‌توانیم چنین بشویم؟ فقط به یک راه آن این که به وسیله ایمان عیسی مسیح در قلوب ما ساکن گردد. و این چگونه ممکن است اتفاق بی‌افتد؟ این امر بخشش روح القدس است که عیسی او را فرستاده است که با ما باشد و تا به ابد در ما زندگی نماید.

توضیحات:

خاتمه: تکلیف من چیست؟

خواننده‌ای که این کتاب را تا این جا مطالعه کرده است ممکن است بگوید «من صفات شخص کامل را می‌دانم و می‌فهمم که باید دارای همان نوع سیرتی باشم که در این کتاب شرح داده است. ولی بین آن چه که هستم و آن چه که باید باشم تفاوت از زمین تا آسمان است. تکلیف من چیست؟ جوابی که در اغلب کتب مسیحی که درباره زندگی مسیحایی نوشته شده است به این سؤال می‌یابیم این است که «بیش از پیش دعا کنید و به کوشش و مجاهدت خود بی‌افزایید.» قسمت اول این جواب ممکن است کاملا صحیح باشد؛ هر قدر هم دعا کنیم باز هم کم کرده‌ایم ولی باید گفت که قسمت دوم آن کاملا اشتباه است. زندگی مسیحایی را نمی‌توان با تلاش و کوشش به دست آورد. مثلا اگر من خوش نیستم آیا می‌توانم با سعی و کوشش خود را خوشحال بسازم؟ آیا نتیجه‌ای نخواهد بود که من تصنعا خود را شاه نشان دهم و حال این که باطنا حتی بر غم نیز افزوده گردیده است؟ اگر در باطن محزون باشم ولی تمام وقت سعی کنم خود را شادمان نشان دهم کشمکش در وجودم بر پا خواهد گردید و آرام و قرار از من صلب خواهد شد و در نتیجه صلح و سلامت یعنی صفت سوم از صفات مورد بحث این کتاب را دارا نخواهم بود.

غالبا جواب صحیح به سؤال بالا این است که «از تلاش و کوشش و اتکا به نیروی خود چشم‌پوشید و بگذارید خدا در شما فعالیت نماید. تا دریافت نکنید که نمی‌توانید ببخشید و تا نگیرید نمی‌توانید بدهید پس یاد بگیرید قبل از این که دیگران را کمک کنید خودتان از خدا کمک دریافت دارید.» در سرتاسر این کتاب گوش زد کرده‌ایم که زندگی مسیح وارد کردن ثمره روح است. این صفات خوب مسیحی که ذکر یکایک آنها گذشت نعماتی هستند که باید از خدا دریافت داریم و آنها را برای جلال او به کار بریم. روح القدس خیلی بیشتر از آن که ما حاضریم دریافت داریم خواهان بخشش است. اگر این نعمات از او به ما نمی‌رسد علت فقط این است که خودمان مانع شده‌ایم و با اراده او مقاومت نموده‌ایم. اگر از ممانعت کردن او دست برداریم یقینا بدانیم که او خواهد توانست در ما فعالیت نماید و فقط آن وقت است که ثمره کار او کم کم در ما مشاهده خواهد گردید.

ما چگونه از روح القدس ممانعت به عمل می‌آوریم؟ راجع به این موضوع قبلا هم به طور واضح و با سادگی در این کتاب صحبت کرده‌ایم و باز تکرار می‌کنیم که علت این است که ما می‌خواهیم به راه خود برویم و نقشه‌های خود را طرح ریزی کنیم و خودمان آقای خود باشیم. در حقیقت در وسوسه می‌افتیم که گناه آدم و حوا را دوباره مرتکب شویم یعنی خود را وابسته و متکی به خدا ندانیم و دعوی استقلال از او بنماییم. چه بسا اشخاصی که از محل کاری که خدا آنها را در آن جا قرار داده است ناراضی هستند و از نوع کاری که به ایشان سپرده است شاکی و گله‌مند می‌باشند. و حال این که فراموش می‌کنند که شخص نباید به گذشته ندامت

بخورد و در هوس آینده خیال بافی کند. آن چه مهم است «امروز» است. باید بدانیم که امروز فقط آن جایی که هستیم می‌توانم زندگی نمایم و امروز فقط آن چه که هستم می‌توانم باشم. فردا ممکن است که خدا به من بگوید که محل خود را کاملا عوض کنم و به جای دیگر بروم. فردا به مدد وی ممکن است بهتر از آن که نشستم بشود ولی آن چه که واقعیت دارد امروز است:

«سعیدیا دی رفت و فردا هم چنان موجود نیست
در میان این و آن فرصت شمار امروز را»

اگر امروز در هر جایی که هستم آرزو بکنم که ای کاش جای دیگری می‌بودم در حقیقت از روح القدس ممانعت به عمل آورده‌ام که در محلی که هستم از من ملاقات نماید. اگر امروز آرزو کنم که ای کاش من شخص دیگری می‌بودم در حقیقت از او ممانعت به عمل آورده‌ام که کمکی را که به آن احتیاج دارم به من بدهد زیرا که من همین هستم و نه چیز دیگر و او نمی‌تواند به یک شخص تخیلی کمک بدهد. آن وقتی که به همین محلی که زندگی می‌کنم و به همین شخصی که هستم راضی شدم و نخواستم کس دیگری و جای دیگر باشم مسیح می‌تواند مرا ملاقات کرده بگوید «از عقب من بیا.» باید همیشه به یاد داشته باشیم که تنها جایی که می‌توانیم یاد بگیریم چگونه مسیح وار زندگی کنیم در زندگی روزمره و کار روزانه است. دعای صبح‌گاهان بسیار حایز اهمیت است زیرا آن وقت است که خود را جهت انجام وظایف آن روز آماده می‌کنیم. دعای شام‌گاهان نیز بسیار مهم است زیرا که در آن وقت است که به عقب می‌نگریم و به شکست‌ها و اشتباهات خود پی‌می‌بریم. ولی حیات یعنی با دیگران زندگی کردن.

مسیحی بودن یا نبودن ما در طرز سلوک با دیگران مشهود می‌گردد. باید دانست که افکار خوب و اندیشه‌های مهر آمیز محبت نیست بلکه محبت آن است که با سایر اعضای خانواده خود و با هم قطاران و هم کاران خویش که هر روز در تماس هستیم و یا اشخاصی که اتفاقا فقط یک بار ملاقات می‌کنیم با محبت رفتار نماییم. حلم و مسکنت صفتی نیست که خودمان به تنهایی و جدا از دیگران بتوانیم به آن عمل نماییم بلکه خصلتی است که در نظریه ما نسبت به دیگران و مخصوصا در عکس العمل و نوع احساسات ما نسبت به کسانی که به ما آزار رسانده و صدمه‌ای زده‌اند باید ظاهر گردد. بسیار ضروری و واجب است که خود را فریب ندهیم و نسبت به خود امین و صدیق باشیم و شکست‌های خود را به طور واضح و آشکار مشاهده نماییم و بهانه نتراشیم و رنگ نریزیم. به خاطر آوردن عمل بدی که کرده‌ایم و حرف ناشایسته‌ای که زده‌ایم و آه و افسوس خوردن تنها کافی نیست بلکه باید از خود پرسیم علت به خطا رفتن و نادرست حرف زدن ما چه بوده است؟ باید به عقب برگردیم و آن لحظه‌ای را که شروع کرده‌ایم به خطا رویم پیدا کنیم.

نباید سعی کنیم تقصیر را به گردن دیگران بی‌اندازیم و یا شیطان را بهانه کنیم و یا وسوسه مخصوصا شدیدی را عذر بیاوریم. آن‌گاه خواهیم دید که جواب حقیقی به مسئله مورد بحث همیشه همان است. قانون زندگی مسیحی را پولس با بیان ساده و آشکار چنین بیان می‌نماید: «... ولی زندگی می‌کنیم لیکن نه من بعد از این بلکه مسیح در من زندگی می‌کند» (غلاطیان 2: 20) خداوند مسیح همین قانون را به عبارت دیگری بیان می‌فرماید: «در من بمانید و من در شما... جدا از من هیچ نمی‌توانید کرد» (یوحنا 15: 4 - 20). اگر شکست خورده‌ایم بدانیم که تنها علت این می‌تواند باشد که در او نمانده‌ایم. تمام وقت توجه ما باید به او که مرکز زندگی ماست باشد. پس هر وقت شکست بخوریم معلوم است که متوجه او نبودیم و از مرکز حیات خود منحرف شده‌ایم و به کمک او باید توجه ما دوباره محدود به آن مرکز بگردد و اگر نه پی در پی شکست خواهیم خورد و هیچ کاری هم از دست ما بر نخواهد آمد. بنابراین باید این عادت را ملکه خود سازیم یعنی همواره نگاه خود را به مسیح بدوزیم و متوجه او باشیم.

تنها کسی که در این عالم کامل زیسته است اوست. فقط با متوجه شدن به او و مطالعه پی در پی و مجدد به شرح حال وی آن طور که در اناجیل مسطور است و با معطوف داشتن مکرر افکار خود به وی در طی روز می‌باشد که می‌توانیم به آن نوع زندگی که خدا می‌خواهد بکنیم پی ببریم و آن طرز زیستن را یاد بگیریم. نباید

سعی کنیم که از مسیح تقلید نماییم. زیرا که اگر هم بخواهیم نمی‌توانیم در این کار توفیق یابیم. حتی اگر موقع شک و تردید از خود بپرسیم که اگر مسیح در این موقعیت بود چه می‌کرد؟ باید بدانیم که ممکن است این موضوع نیز چندان باعث کمک ما نشود. زندگی ما امروز به قدری با اوضاع و احوال زمان عیسی متفاوت است و به اندازه‌ای اشکالات تازه پیدا شده است که نباید انتظار داشته باشیم که همیشه جوابی مستقیم به این سؤال خود بیابیم. اوقاتی در زندگی خود خواهیم داشت که کاملاً مردد بوده خواهیم دانست چه بایستی بکنیم و این امر نیز یقین است که هر چند متواضع و دارای خلوص نیت باشیم گاهگاهی دچار خطا و اشتباه خواهیم شد و نیز مسلم است که هر قدر بیشتر ذهن و فکر خود را متوجه به مسیح و زندگی او بکنیم بیشتر برایمان روشن می‌گردد که چگونه اشخاصی می‌باید باشیم و در هر موقعیتی چه تصمیماتی می‌باید اتخاذ نماییم. عیسی مسیح وعده داده است که روح القدس «از آن چه آن من است خواهد گرفت و به شما خبر خواهد داد» (یوحنا 16: 14).

روح القدس که زنده و همیشه حاضر است گفتارها و کردارهای عیسی را برای من روشن و جاندار می‌نماید و آن وقت است که آنها فروغ حیات بخش و پیام جاندار زندگی روزانه ما می‌گردد. اگر احساس نمی‌کنید که در همانند مسیح شدن در پیشرفت هستیم نباید به هیچ وجه تشویش و اضطرابی به خود راه بدهیم. قبلاً گفته‌ایم و بار دیگر نیز می‌گوییم که ترقی و پیشرفت خود را احساس نخواهیم کرد. رشد بدنی ما لاین شعور اتفاق می‌افتد یعنی ابداً از نمو تدریجی خود آگاه نیستیم تا روزی که یک مرتبه مشاهده می‌کنیم که از روی دیواری که تا چندی پیش قدمان به آن نمی‌رسید و نمی‌توانستیم آن طرف را ببینیم اکنون می‌توانیم همه چیز را مشاهده کنیم. رشد و نمو روحانی ما نیز در صورتی که اساس و ریشه زندگیمان مسیح باشد و یاد بگیریم مانند درختان و گل‌ها نمو نماییم به عینه همین طور خواهد بود. همیشه به شرارتی که در قلوب ماست مشعر خواهیم بود و همین امر ما را متواضع و فروتن نگاه خواهد داشت، ولی اگر در پی روی مسیح کوشا باشیم و بگذاریم روح القدس کار خود را انجام دهد دیگران تغییر و تبدیل در ما مشاهده خواهند نمود و خدا را برای آن شکر خواهند گفت. تنها وقتی که روح القدس کار خود را در ما به اتمام رسانیده است ما اجازه خواهیم یافت عمل دست او را در خود مشاهده نماییم. آنگاه متحیر خواهیم ماند وقتی که می‌بینیم با چه آرامش و محبتی پایا پا ما را رهبری نموده و شکست‌های ما را صبورانه تحمل کرده است، ولی تا آن وقت باید تمرکز فکر و توجه ما به این وعده عظیم باشد که «چون او ظاهر شود مانند او خواهیم بود زیرا او را چنان که هست خواهیم دید» (اول یوحنا 3: 2).